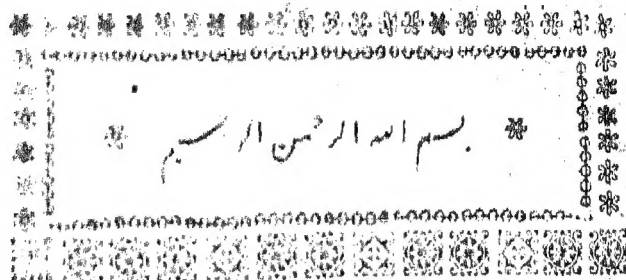




دفع الشروع عن سائل النذر

المجد وجهه المديني

مدرس مدرسة كلك



الحمد لله الذي اظهر الحق ولو بعد حين \* وشرح به قلب بعض  
عباده الصالحين \* ونشره بجهل بعض عبدا انه السجدة بين \*  
وارضحه ولو على لسان بعض عباده المنجيين \* ولتفه حجة ابطال  
لتموهيات الباطلين \* فخصه بهذه العناية من امن الطالعين \*  
وفضله بهذه الكرامة على كثير من العالمين \* والصلوة على رسوله  
ميك المرسلين \* شفيع المؤمنين \* وسياستنا في الدنيا والدين \*  
والله المهد بين الهادين \* وصحبه المهدى بن الراشد بن هاشم  
وتابعهم من الائمة المجتهدين \* والعلماء الراشدين \* الى يوم الدين \*  
يا نعمي كويد نند امید وادبر صمت پروردگار من وجهه المديني  
المشروا به بالقلب المورخ بيد ارضت الصل يقي العباد  
لقادري المديني في المدينية عشر الله له ولو الى

MA LIBRARY AMI



PE 0001

وَأَمِّنَ إِلَيْهِمَا وَالِيَهُ ابْنُ الْمُؤَلَّوِي مَوْلَى بَخْشِ أَبَقَاهُ رَبِّ الْعَرْشِ  
 که درین زمان فتنه تو امان اکثر مسلمانان بر گارد و هندوستان  
 بر چند گروه متفرق شده اند و افتراق ایشان در امور دین  
 سبب منازعات و مخاصمات گردیده تا آنکه نوبت به جنگ و جدال  
 رسیده است \* گروه اول از قوم جمال و عوام اند که رسوم آبایی  
 خود را حتی از کارند بنگاه عین دین می بندارند و هیچ وجه بمواظظ  
 و تسامح باز نمی آیند و باعث آن یک امر است که زعم می کنند که  
 پدران ایشان عاقلان و دینداران بودند و در آن زمان علما می دیدند  
 بر پسر گار و اولیاء یک کردار بودند پس آنچه به تحقیق ایشان  
 حق بود اختیار کردند پس مایان نیز پیر و اینها همیم \* و در حقیقت  
 اینها مسدوق قول او تعالی اند که در رکوع پنجم از جزو دوم  
 سورۀ بقره است وَإِذْ أَقْبَلُ لَهُمْ رَسُولًا مِّنْ أَمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ الْقَوْلَ وَتَجْمَعُ  
 مَا الْفِينَا عَلَيْهِ أَبَاءُ نَّارٍ لُّوْكَانَ أَبَاءُ هُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ  
 یعنی وقتی که گفته می شود بان قوم که پیروی کنید چیزی را که فرود آورده  
 است آن را خدا می تعالی پس اینها در جواب آن می گویند  
 که ما پیروی آن نخواهیم کرد بلکه پیروی خواهیم نمود و چیزی  
 را که پدران خود را بر امان چیز یافته ایم \* پس الله تعالی در شان

اینهامی فرماید که ایابیردی روش پدران خود را خواهند نمود  
 اگر چه پدران آنها بخیری را تفهمنند و بوجهی راه راست نیابند  
 فعود بالله منهم لیکن بعضی از ایشان که این اعتقادات  
 قاسده و در دل ایشان مستحکم نشده و بمرتبہ چهل مرکب نرسیده  
 پس بتوفیق الهی سخن حق را قبول می کنند و براه راست می رسند  
 کرده دوم از قوم پیرزادگان و اولاد مشایخ اند که عادات و  
 رسومات بزرگان خود را شریعت می پندارند بلکه همین را حقیقت  
 ایمان و اسلام قرار داده اعتقادی دارند و باعث آن این است  
 که زعم می کنند که آنها علمای دین و اولیاء اهل یقین و صاحب کشف  
 و کرامت و واصل فضل و شہامت و مقتدای انام و پیشوای  
 خواص و عوام و مقبول درگاه ذوالجلال و الاکرام بودند اگر  
 این همه خصائل و شمائل را است و درست نمی بود اگر خود مباهت  
 آنها نمی شدند و بفزندان و مریدان خود تعلیم و تلقین نمی کردند  
 سچانچه ضرب المثل زبان زد ایشان است که عادات اسادات  
 اسادات العادات و در حق ایشان نیز نصایح و مواظبت و موعظه  
 نمی گردد و خاصه در باره ایشان باعث دیگر نیز هست و آن  
 این است که اگر عادات قدمای خود و سنت آبای خود را قبیح دانند

و ترک کنند تحقیق و تحقیق و توهم و تفسیق بزرگان ایشان لازم  
می آید پس مریدان ایشان منحرف و بد اعتقاد خواهند شد  
و نذر و نیاز که همین وجه میشت و همراهی حیات ایشان است  
بالکلیه مسدود خواهند شد لهذا از آنها باز نمی آیند بلکه بر اتباع آنها  
اصرار و مبالغه می کنند تا آنکه جهال را بر ابقای رسوم هر سوه  
و احیای سنت مرقومه ترغیب و از ترک آنها ترهیب می نمایند  
تا منصب پیری و شجی اینها بر جای خودش برقرار ماند و قو حات  
آبائی در باره ایشان نیز جاری و سناری باشد و آیین فرقه کسانیکه  
بخیزی لیاقت و بهره از هنر کتابت می دارند فتاوی طیاره کرده  
و مسائل تالیف نموده بر امور بدیهیه سیه آبائی خود بدلائل موجود  
و اقوال ضعیفه استدللال کرده و بناویلات و یکیکه و ردایات  
شاذه و نادره استنباط نموده رواج می دهند و در واقع این  
گروه مصداق قول او تعالی اند که در رکوع هشتم از جزو  
بست و پنجم در سوره زخرف مرقوم است **بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَاهُ**  
**إِبَاءً نَاعِلِيٍّ أَمَةٍ وَإِنَّا لَمَلِيٍّ أَثَارِهِمْ مَهْتَدُونَ** و نیز در همین رکوع حکایت  
اقوال ایشان می فرماید که **إِنَّا وَجَدْنَاهُ إِبَاءً نَاعِلِيٍّ أَمَةٍ وَإِنَّا لَمَلِيٍّ أَثَارِهِمْ**  
**مَهْتَدُونَ قُلْ أُولَئِكَ تَكْفُرُونَ بِلِقَائِهِمْ وَأَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ**  
**مَهْتَدُونَ قُلْ أُولَئِكَ تَكْفُرُونَ بِلِقَائِهِمْ وَأَقْبَلُوا إِلَيْهِمْ وَأُولَئِكَ**

به کافرون ترجمه ملا می گویند بد رستی که مایا فتم پدران خود را به طریقه  
 و سیرتی و ما بر کردارهای آنها را یافته گانیم و نیز قول ایشان را در ایت  
 می نماید که می گویند بد رستی که مایا فتم ایم پدران خود را بر کینشی و روشی  
 و ما بر پیهایی ایشان افتد اکتند گانیم \* پس بگوای پیغمبر که آیا  
 متابعت پدران جاهل خودی کنید اگر چه بیادیم راهی را که راست  
 تر باشد از طریق پدران شما \* پس در جواب آن می گویند که ما از  
 راه و روش شما اگر داریم و به پیروی که فرستاده شده آید شما کافر انیم \*  
 بیت \* خلق را قایدشان بر باد داد \* که دو عهد لعنت بر این قایم باد  
 \* گر چه عفاش سوی بالایی برد \* مرغ قایم شس به رستی می برد \*  
 نعوذ بالله منهم و من عقایدهم \* لیکن بعضی از ایشان که  
 الله تعالی ایشان را ایمان کامل و صلاح و تقوی داده  
 است پس بر جاده مستقیم اهل سنت و جماعت قایم  
 و مستقیم اند و قلیل ما هم \* گروهی سوم کسانی اند که آبایی  
 ایشان جمال و قوم رذیل بودند مگر ایشان شرف صحبت علما  
 و شرفا اند و خاند و چیزی از لیاقت حروف شناسی و قابلیت  
 عبادت خوانی آموخته به عظمیت مکان و رفعت شان ایشان  
 دیده و نخست و حقارت احوال آبای خود مشاهده کرده آداب علما

و شرفا و لباس و هیأت ایشان برگزیده اند و از رسوم قبیه  
آبایی و عادات و ذیلیه قدامی خود بیرون آمده اند \* بعد از هوس  
تحصیل فضايلت و شرافت در خاطر ایشان جا گرفت پس  
بجزئی از ترجمه قرآن شریف و رساله حدیث و نسخه های هندی در  
بیان مسائل و مسائل هندی در قصص و حکایات خوانده و در زعم  
خود بباقت و عظمت فخر اسم آورده و در نزد علماء و فرقه شرفاء داخل  
شدند و در مجالس شادی اینس ایشان و در محافل دعوت  
و عبادت جلیس ایشان گردیدند و از خرمن آداب و عادات  
ایشان خوشه چیدند \* بعد با علماء و شرفاء مصادات زدند تا در  
قوم خود ریاست و سرواری پیدا کنند و از حضرت علماء و شرافت  
شرفا بهره اندوزند \* آنه از بطمع حصول ریاست و شرافت و عظمت را  
پیش کسب اموال و پیری و شیخی را وسیله تحصیل جاه و جلال  
ساختند \* و برای دفع عیب آبائی و نقض ذاتی اولاد رسوم و عادات  
پیش برگان خود را مطلقا و عموما حرام و بدعت قبیحه می خوانند و از آنها  
تری محض و تنجب بحت می کنند و می گویند که مایان از اعمال بد ران  
و افسان قدامان خود بزاریم و هرگز تجویز آنها نمی کنیم بلکه از آنها  
توبه و انابت کردیم پس سبب عیب و نقص مایان نخواهد بود زیرا چه

بمنهون حدیث شریف التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ  
 یعنی توبه کننده از گناه مانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است  
 ما از آن عیوب پاک و صاف شدیم و عیب پدران به سران  
 میرایت نمی کند زیرا چه آبای اکثر سنیان با اعمال قبیله و اقوال کفریه  
 گرفتار بودند و هرگز سبب عیب و عار اخفاء و رسل که از اولاد آنها  
 بودند نگردید و از آنجا که ایشان را فضیلت و امتیاز آن قدر حاصل  
 نیست که فرق کنند که کدام رسوم کثرت و کدام بدعت حرمت و کدام  
 بدعت بکراهت و کدام بدعت مباحه کدام بدعت حسنه و کدام  
 بدعت واجبه است لهذا هر فتنه صراحت در شرع شریف مذکور  
 نیست و هم در بیان این اقوام مشهورند پس علی الاطلاق آن همه  
 افعال و اعمال را شرک و کفر و حرام و بدعت می گویند و همه  
 بدعت را سبیه می نامند و عوام را از جمیع افعال مرقومه و اعمال مرسومه  
 بالکلیه منع می کنند و علی هذا القیاس در مسائل شرعی آنچه در ذمه  
 و قیاس ایشان خطوری کند فتوی می دهند و به آن مردمان  
 ایشان را مثل علما و شرفانی شهر دند و توقیر و تعظیم و اکرام  
 و تکریم مانند ایشان در حق این نو مسلمانیان مرعی نمی داشته پس  
 به طمع حصول کمال عزت و هوس تساوی مرتبت غیبت گوئی



و غیب جوئی علما شمار و دمار خود را ساختند و به تو همین علما و تشییعین شرفا  
 پرداختند و کمال دستاویز اینها درین باب آنست که علمای روزگار  
 دنیا دار اند و نوکری نصارا می کنند و حال آنکه حکم نوکری نصارا  
 و دیگر کفار مطلقاً حرام نیست بلکه در صورتیکه امانت مسلم یا امانت بر ظلم  
 یا غل در دین لازم آید پس البته حرام است چنانچه تفصیل آنها در  
 بیان مسائل مترغز قد کور نخواهد شد ان شاء الله تعالی و عرض ایشان از  
 امانت علما همین است که عوام از علما اعراض نموده باین نو مسلمانان  
 گردیده و شوند و از ایشان رو تافته باینها رجوع آرند مگر کسانی که  
 او تعالی ایشان را به فضل خود ازین اقوال نگاه داشته است  
 پس ازین حرکات ناشایسته و افعال نابایسته باز مانده اند اما  
 این چنین کسانی بسیار اند که در حقیقت باعث این همه فتنه  
 و فساد و موجب برانگیختن این همه خصومت و عناد آن کس  
 است که این نا اهلان را علم آموخته است چنانچه در مشکوٰۃ و در کتاب  
 العلم مرقوم است **قال رسول الله صلی الله علیه وسلم واضع  
 العلم عنده غیر اهلیم کمقلید الغنائیر الجواهر واللؤلؤ والذهب**  
 یعنی کسی که نا اهل را علم بیاموزد پس آن کس گویا گوهر و مروارید  
 و زر را به خنزیر پوشانید و در حقیقت این گروه مرقوم ثالث نموده اند

که در حدیث شریف مذکور اند چنانچه در کتاب و باب مرقومین است  
 قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يقص الامير او مامرا او مستقال  
 و در شرح شیخ عبدالحی رح مرقوم است که قص به معنی و غط  
 گفتن و پند و نصیحت دادن و قاص و اعظ را گویند آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم می فرماید که و غظ نمی گوید مگر حاکم و امیر که پند گوید  
 مردم را تا پند پذیر شوند و یا کسی که امر کرده است او را حاکم  
 و ماذون و مجاز است از پیش وی پس حکم وی حکم امیر است  
 یا مردی متبصر متعجب که طلب ریاست و اتباع هوا و ریای کند  
 و قصد می جوید و محتمل بجای مجبه است و در روایات  
 دیگر محتمل بجای مهله نیز آمده است از جمله و درین زجر است  
 از و غظی اذن امام زیرا که امام داننا تر است بمصالح رعیت  
 و مهربان تر برایشان و اگر خود را گوید پیدا کند از میان علما کسی را  
 که بعلم و امانت و تقوی و دیانت و ترک طمع و حسن  
 عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و خیانت و بدعت دور  
 باشد و ازین جا استنباط می توان کرد که قصد بر سجاده  
 مشیخت برای و غط دار شاد و هایت بی اذن مشایخ و اجازت  
 ایشان جایز نبوده چنانچه بعضی متشیخه از اهل جهل و هووی می کنند

انتهی من الشرح اما این قدر دانستی است که در شهری  
که امام حق و سلطان بر حسب شرع شریف موجود بود پس اگر  
جمیع علماء معتدین و رؤساء معتبرین و یا اکثر ایشان بر علم و فضیلت  
و تقوی و دیانت و بی طمعی و بی ریائی کسی اجماع کنند و آنرا قابل  
و حفظ و اتمد بستر بالاتفاق و در اجازت و خط گفتن و اذن پند دادن  
و نهند پس البته برین تقدیر در حکم مأمور خواهد شد چنانچه در شهری  
که امام جمع نبود و نیز پادشاه که کسی از اهل امامت را معین و مقرر  
کنه نباشد پس اگر مسلمانان بر علم و تقوی و دیانت و فضیلت  
و صلاح و امانت کسی اجماع کنند و بالاتفاق خود را آنرا امام جمعه و عیدین  
نمایند پس شخص مرقوم شرعا امام خواهد شد و پس او نماز جمعه  
و عیدین در ست خواهد بود و مصلحت حکم است در باب تقرر قاضی  
بلکه نصب سلطان نیز چنانچه وقتی که حضرت امام امیرالمومنین عثمان رضی  
محمور شد بودند و بسبب خوف باو ایمن از خانه خود بیرون آمدن  
نمیخواستند پس مردمان باجماع خود حضرت علی رضی را افضل  
وقت خود دانسته در نماز جمعه امام ساختند چنانچه در کفایه مرقوم است  
قال الشافعی رح السلطان لیس بشرط لماروی ان عثمان رض حین  
کان مصورا علی علی رض الجمعة بالفاس قلنا یشتمل انذ فعل

ذلك باذن عثمان رضي ولو فعل بخير اذ نذا انما فعل لان الناس  
 اجتمعوا عليه وعند ذلك يجوز لان الناس اجتمعوا الى اقامة  
 الفرض فاعتبروا اجتماعهم وايضا في العالم كبرية ولو تعذر الاهتداء  
 من الامام فاجتمع الناس علي رجل يصلي بهم الجمعة يجوز  
 وگروه چهارم مانند گروه سبوم. تمسح امور مرقومه هو صوف اند بلكه در  
 بدو حال خود از قسبم گروه سبوم بدو اند اما بتدریج غلو و افساد در دین  
 و خصوصت و عناد با اهل یقین روز بروز زیاده کرده بر فرقه سبومین  
 سبقت بردند حتی که از دین و مذہب خود را بیرون افتاده اند ہی  
 جدید حادث نبودند و احوالی ایشان بالتفصیل در نتیجه نظام الاسلام  
 بیان کرده ام و نیز در خطبه رساله سبیه بسیار مذکور خواهد شد  
 انشاء الله تعالی اما در اینجا ملاحظه تفصیل گروه های مسلمانان که درین  
 زمان متفرق شده اند اجمالا احوال ایشان نیز مرقومی گردیده که  
 اکثر ایشان از اولاد او باشند و نسل از ذال اند که جندی در  
 خدمت علماء و شرفا بوده و کنش برداری و خدمت گذاری ایشان ننوده  
 آداب نشست و برخاست اند و عموما عادات ایشان در ابواب لباس  
 و رفتار و گفتار و غیره آموخته لیاقت حرف شناسی و صلاحیت عبارت  
 خفائی حاصل گردند بنده از این در صحبت قوم را نصیبان یا در جماعت

گروه بد اعتقادانی مدتی دراز بود و ترجمه قرآن شریف و بعضی  
 نسخهای حدیث و چند رساله هندی در مسائل ناز و زده خوانده خیال  
 ریاست و مشیخت در سر ایشان افتاده و دم قضیات و شرافت  
 زدند و بطمع حصول شرافت و درک ریاست و عظمت و نصیحت را  
 و اقام حصول آرزوی خود و وسیله سرمایه میبشت خود را  
 ساختند اما غیب خدایست آبائی و عار و دانت قد مائی ایشان  
 مانع این آرزوی شد لهذا ایشان نیز مانند کرده سیوم افعال  
 مشیخت پدران و اعمال قبیحه قدیمان خود را مطلقا و عموما حرام  
 و بدعت سیئه و شرک و کفری گویند بلکه تاخیر آبا و اجداد خود می نمایند  
 و هم چنین بهوس تعالی و حرص نفوق طعن و توهین در اعمال علما  
 و تشییین در اقوالی شده قاذو نحسین افعال و تزئین خصال خود را  
 و تحقیر بزرگان دین و امانت فضلا شریع متین شروع کردند تا عوام  
 از ایشان بد گمان و بی اعتماد شوند و با این کار و اعتقاد نمایند  
 خلاصه آنکه پرده حیاء و حمیت و شرم و خجرت را از چشم خود  
 برداشته بی باکانه و بی مبالات و بدون پروا و بغیر مهابات هر چه  
 در فکر و رویت و آنچه در خیال و طبیعت ایشان می آید بر زبان می رانند  
 بیست باش بی کار و بادشاهی کن بی حیا باش و هر چه خواهی کن

و علی هذا القیاس در باب مسائل اعتقادی و احکام فقهیه بلا تأمل  
 هر چه در گمان پریشان و خیالی پر کلال ایشان می آید بی باکانه  
 فتوی می دهند و آخر الامر وقتی که کذب و جهالت و ضلالت  
 و بطلت ایشان در امور مخصوصا در احکام شرعی برآید که  
 همه ظاهر شده و وزیر و زبانت بر ندانست می افتد و باران  
 بلاست بر ملاست بر سر ایشان باریدن نمود پس لاچار شده  
 چنان پذیر نمودند که متقه ان ایشان از جمیع علما بد اعتقاد و از  
 تمامی فضلاء اعمما و شوز و هر چه ایشان تعلیم و تلقین کنند همان را  
 حق و ضوابط دانند و بار دیگر از علما استفسار نه کنند تا جهالت  
 و ضلالت ایشان ظاهر نگردد پس اولار بقه تقابله از گردن خود را  
 کشاده طعن و تشنیع بر امر تقابله و توهمین علما مجتهدین و ابطال مذاهب  
 این دین آغاز کردند تا آنکه نوبت به تکفیر ایشان رسید و کارهای  
 ایشان با انواع مختلفه است یکی از آنها این است که وقتی که  
 کسی از طالب العلم ایشان را از طریق اینها استفسار می نماید یا کسی در  
 مخفی سر داران اینها را در گرفت می کند و سخت می گیرد و یا از قولی  
 از اقوال اینها می برسد پس از کار محض می کند و می گویند که من حقیقی  
 ام و سر داران اینها می گویند که من نمی کنم و تعلیم هم نمی کنم و چون

از آن مجلس بیرون می روند بدستور سابق افساد می کنند  
 و اگر در مجلس حقیان بسببی بنده می شوند و وقت ناز می رسد پس  
 منافعانه بطور حقیقی نازی خوانند چنانچه تفصیل این حالات در رساله  
 سیمه بسیار به فضل تعالی مستوجب و مستوفیاند کوه خواهد شد خلاصه  
 آنکه عوام را باین وجه تعلیم می کنند که بر علم فقه اعتماد دارند که  
 خلاصت قرآن و حدیث است و بنام مجتهدین و فضلاء مقلدین  
 اعتقاد دارند که از رای خود با گفته اند و می گویند بلکه هر چه از ترجمه  
 قرآن و حدیث در پابند بالانامل و بغیر تفکر نقل کنند و این مضمون را  
 با انواع مختلفه و با وضاع منوعه پیش عوام معاده و احاطه ظاهری  
 سازند که تفصیل آنها را در قریب شاید و طوماری باید و در فقه در  
 امور دین آن قدر فقه و فساد انگیزی کنند که از تقریر افروین و از تحریر  
 بیرون است نعوذ بالله من شرور انفسهم و من سیئات اعمالهم  
 من یهد الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هادی له و در حقیقت  
 این گروه مظهر مغرور و پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم اند که آن حضرت  
 در بیان علامت قیامت فرموده اند که در آخر زمان قومی پیدا  
 خواهند شد که اوصاف آنها چنان و چنین خواهد بود و آن لامیه صفات  
 درین قوم در است در است بی کم و کاست یافته می شود و همچنین

برایشان صادق می آید چنانچه در کتاب مجمع الزوائد و لایحه رابع  
در باب ما جاء فی الکذا بین الذین بین یدی الساعة مرقوم است

روى الطبرانی عن عبد الله بن مضر عن ابيه قال قال الله لقد سمعت  
رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ليكونن بين يدي الساعة  
الذجال وبين يدي الذجال كل ابون ثلثون او اكثر قلنا ما آياتهم  
قال ان ياتوكم بسمته لم تكونوا عليها ليغيروا بها منكم وديتكم فاذا  
رايتهم فاجتنبوهم وما دهم ترجمه از عبد الله بن عمر رضی  
است که گفت سوگند خدای تعالی است که هر آینه بیشک

شنیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم را که می فرماید که بیشک  
پسند خواهد شد نزدیک قیامت دجال و قریب دجال یک  
قوم دروغ گویند که هر دوازده نفر از ایشان می باشد که زیاد خواهند بود  
پس با جماعت حاضرین از آن حضرت استفسار نمودیم که  
علامت های آن گروه که ام خواهد بود پس آن حضرت فرمودند  
که ظاهر خواهند کرد نزد شما سنتی را که شما آن سنت را عمل نمی کردید  
یعنی کاری نو را این گفته و آنرا سنت نام نهاد و شما را تعلیم خواهند کرد  
و ترغیب آن خواهند نمود و یا در حقیقت سنت باشد اما شما آنرا  
عمل نمی کردید بلکه سنت دیگر بجای آورده پس آن قوم سنت



دیگر بعد از تعلیم و تخریص خوانند گردانستی که شما آنرا اعلیٰ می گردید  
 آنرا تغیر دهند و آنرا بستی دیگر بدلی کنند یعنی آن سنت را از  
 شما ترک سازند و دین و مذاهب شما را تغیر و تبدیل نمایند پس چون  
 آن قوم را به بینید از ایشان کناره کشید و ایشان را دشمن  
 دین دانید و از ایشان دشمنی دارید و این کتاب مجمع الزوائد  
 جامع است کتب اعدایت معتبر معتد را که سوای صحاح سه  
 است و چنانچه جامع الاصول جامع شش کتاب حدیث است  
 که آنرا صحاح سه می گویند هم چنین مجمع الزوائد جامع است  
 کتابهای حدیث را که سوای صحاح سه است مانند بیهقی و  
 طحاوی و مسند امام احمد و طبرانی صغیر و اوسط و کبیر و ابن یعلیٰ و بزار  
 و غیر ایشان و این کتاب نزد مولف این رساله موجود است  
 هر که را خواهش مشاهده آن باشد شریف آورد و معاينه کند و در  
 مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است عن النبي  
 هزيمة رضى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يكون في آخر  
 الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الأحاديث ما لم تسمعوا  
 انتم ولا آباءكم فإياكم وإياهم ولا يضلونكم ولا يفتنونكم رواه مسلم  
 در شرح شيخ محمد المحي دهلوی رح در شرح این حدیث

مردم است بینهادر این محفل کرده می شود یعنی جماعتی می باشند و از  
آخر زمان تلبیس کنندگان و دوزخ گویان یعنی جماعتی باشند  
که خود را به مکر و تلبیس در صورت علماء و مشایخ و صالحان اهل  
تصوحت و صلاح نمایند و در غمهای خود را ترویج دهند و مردم را  
به مذاهب باطله و آرای فاسده بخواهند و می آرند پیش شما و  
احادیث آنچه شنیده اید شما و نه پدران شما یعنی به بهتان و افتراء  
و مراد از احادیث یا احادیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم  
یا عامه از ان شامل اخبار مردم نیز می شود و در دایره نفس خود را  
از ایشان و دور داریه ایشان از خود تا گمراه نگردانند ایشان شمارا  
و در فتنه و بلایند اند شمارا و مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن  
دین و احتراز و پرهیز از صحبت ارباب بدعت و مخالفت با ایشان  
خصوصا آنها که دعوت کنند و تلبیس نمایند \* مشوی \*

چون بسی ایلیس آدم روی هست \* پس بهر دستی نشاید داد دست  
حرف در ایشان بدزد مردم و نماند بخواند بر مطالبی آن فسون  
ز آنکه صیاد آورد بانگ صغیر \* تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر  
کار مردان بر روشنی و گرمی است \* گاه و نوبت حیل و بی شرمی است  
انتهی من الشرح المذکور بلفظه \* گروه پنجم علمای دنداه

و فضلا می شریعت شمار که حق جوئی و صدق گوئی شایسته  
ایشان است و در امور شرعیه بوجه من الواجب پیروی  
نفس اماره و وانمی دارند و در باب فتوی و احکام هیچ وجه  
منافع نفس خود را رعایت نمی کنند و هرگز عار و عیب نفس خود  
و یا رسوم آهای خود را در آن دخل نمی دهند بلکه هر چه قول صحیح و  
حق هر چه باشد اتباع آنرا بر خود لازم می دانند و هر چه بآن سنت  
وارد است و یا آنچه جماعت صحابه رفته اند و بر آنچه علماء امت  
اجماع کرده اند آنرا بدل و جان قبول می کنند و بعل می آرند و  
و فی الواقع همین جماعت اهل سنت و جماعت اند که وصف  
ایشان در حدیث مشهور آمده است یعنی تَفَرَّقَ امَّتِي عَلَى ثَلَاثٍ  
وَمِنْهُمْ مِلَّةٌ كَلَّمَهُمُ فِي الْغَارِ لَا مِلَّةَ وَاحِدَةً قَالُوا مَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ  
قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي فِي رَوَايَةٍ وَهِيَ الْجَمَاعَةُ ترجمه جدا  
می شوند امت من بر هفتاد و سه مذاهب در اصول عقاید است  
ایشان مستحق در آمدن در درج باشند مگر یک اهل ملت گفتند  
صحابه کیست آن یک اهل ملت یا پیغمبر خدا فرمود اهل مانی است  
که من بر آنم و اصحاب من بر آنند و در روایت دیگر بآن اهل  
یک ملت مسمی به جماعت اند و این حدیث در مشکوٰۃ در

باب الاخصام بالكتاب والسنه است و درین زمان این چنین  
 گروه که شامل این سنت و جماعت در این متحقق باشند نهایت  
 کم اند اگر چه در صورت و نام بنایت و بسیار اند و هر قدر که باشند  
 اکثر ایشان بسبب قلت اصحاب و شاد و کثرت ارباب فساد  
 و جهت انتشار فتنه و خلاف و شیوع هوا می نفس و اختلاف  
 در زاویه عزالت گوشه نشین و در بادیه فحول خربت گزین  
 شده اند و در اختلاط با انبای زمان و در واز و ارتباط با اهل بطلان  
 بر روی خود بسته و در گوشه تنهایی و کنج یکتائی نشسته اند  
 زیرا چه در پیشگاه و در جلده رابع و در باب الامر بالمعروف است

وَمِنْ اٰیِیْهِ تَعَالٰی قَوْلُهُ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا عَلَیْكُمْ اَنْفُسُكُمْ لَا یُضِرْكُمْ  
 مِنْ ضَلٰلٍ اِذَا اٰهْتَدٰیْتُمْ فَقَالَ اَمَّا وَاَللّٰهُ لَقَدْ سَالَتْ عَنْهَا رَسُوْلُ اللّٰهِ  
 صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَقَالَ بَلِ اَتَمَّرُوا بِالْمَعْرُوْفِ وَتَنَآهُوا عَنِ  
 الْمُنْكَرِ حَتّٰی اِذَا رَاَیْتُمْ شَعَامَ طَاعَاةٍ وَّ مَوِیَّ مَتَبَعًا وَّ دَنِیًّا مَوْثُوْرَةً وَاَعْجَابًا  
 یُحِلُّ ذِیْ رَاٰی بَرَاۤئَةً وَّرَاٰیْتَ اَمْرًا لَا یَدُلُّكَ مِنْهُ فَعَلِیْكَ بِنَفْسِكَ وَدَعِ  
 اَمْرَ الْعَوَامِ فَاِنَّ وَّرَءَکُمْ اَیَّامَ الصِّبْرِ الْحَدِیْثُ و در شرح مرقوم  
 در تحت این حدیث مرقوم است مروی است از ابی ثعالبه  
 که سخنان مشهور است در تفسیر این آیت که یَعْنِ عَلَیْكُمْ اَنْفُسُكُمْ الْخ

یعنی ای نگارنده مسلمانان لازم است بر شما که نفس خود را از گناه  
 دایده از شرک و گناه و دوقتی که شماراه راست یابید  
 پس ضرر نغی کند شمارا کسی که او گمراه شده پس گفت  
 آگاه باشید بندا سوگند بر آئینه به تحقیق من پر سیده ام  
 الدین آیت پیغمبر خدا که آیا ترک کنیم بمقتضای این آیت امر  
 معروف و نهی منکر را پس گفت آن حضرت ترک نه کنید بلکه  
 امر کنید بمعروف و نهی کنید از منکر تا آنکه چون به بینی توای مخاطب  
 صفت نخل را در مردم که اطاعت و فرمان برداری آن کرده میشود  
 و به بینی ها و خواش نفس را که متابعت آن نموده میشود و به بینی  
 دنیا را که اختیار کرده می شود بر آخرت و به بینی خوش داشتن  
 و نیک پند داشتن بر صاحب داری و ندهی رای و ندهی خود را  
 و رجوع به علما نمودن و مفتی نفس خویش بودن و به بینی امری را  
 که چاره و جوائی نیست ترا از آن امر یعنی امریکه میل میکند نفس تو  
 بد آن از صفات ذمیه که اگر تو میان مردم در آئی و در  
 ایشان باشی بی اختیار بحکم طبع و در آن بیفتی و در بعضی روایت  
 و لابلک منه یعنی نیست قدرت برای تو از آن امر پس برین  
 نقشه بر لازم گیر ذات خود را در گداز خود و از معاصی دیگر

نگار عامه خالق را و تعرض کن بایشان و گوشه گیر از ایشان زیرا که  
 بد رستی در پیش شما در آخر زمان روزهاست که در آن  
 صبر باید کرد *افتتحي من المشرح المذكور و خلاصه آنکه* درین زمان  
 مسلمانان بر پنج گروه مرقوم مختلف و متفرق شدند پس هرگاه  
 مردمان را شوق دریافت حکم رسمی از رسومات می گردو  
 و حاجت الاماع حال امری از عادات می افتد پس چون آنرا  
 اند کرده و دیمین یعنی پیرزادگان که در میان مردمان بلا آردگی و  
 و پیرزادگی موصوم اند استفسار می نمایند ایشان بملفوظ جواب  
 می دهند که هر چه پیران و بزرگان ما بطنایع بطن و ظهراً عقب ظهر کرده  
 می آیند بی شبه آن دوست است بلکه بد رجاء استجاب است  
 و عین صواب بلکه نقل ثواب است و سبک آن گمراه اند حق بلکه کافر  
 بر مطلق است *نعوذ بالله من افعالهم و اقوالهم و وقتي که از گروه*  
 سیو مین یعنی نو مسلمانان که در پیشه و عطا گوئی گرفتار و  
 بفضیلت دعوی دارند سوالی می کنند ایشان بر عکس گروه دومین  
 علایق الاطلاق بلکه علایق الاجتماع گردن دراز کرده می گویند که حرام  
 و کفر و شرک است و فاعل این همه رسومات فاسق و فاجر و مجور  
 آنها مشرک و کافر است *نعوذ بالله من جرءتهم و من عمل مبالا لاهم*

و من و قاضیهم و عن عدم محاباتهم \* و وقتی که از گروه چهارمین  
می پرسند یعنی گروه دجالین که در لباس علم و مشایخ درآمد در دین  
اللباس می کنند و در شریعت رخنه می زنند و در مذہب فساد می اندازند  
و در میان است فتنه می انگیزند چنانچه گفته اند \* بیت \*

این قوم که در پناه ریش آمده اند \* گرگ اند که در لباس میش آمده اند  
اور استخوان فرسب بازی و گفتگوهای ابیه نوازی و کلام های  
جمله بازی شنو ایند اسایل را در دام تزویر خود انداخته و متعقد  
خود ساخته می گویند که این همه سوالات و جوابات انتهائند و  
این همه را بگذازد و عالم مختصر بنفید پیا موزید که شمار امانی و مهدی  
گرداند و در جمیع امور دنیا آخرت شافی و کافی و دانی بود و  
بدیگری محتاج نه گرداند و آن این است که ترجمه قرآن و حدیث  
نخوانند که همین دین است و ما در ای آن اقوال الشیاطین \* و این  
قد علم در زمان بسیر و محنت قبیل حاصل خواهد شد پس هر چه  
در قرآن و حدیث بیابید عمل کنید و دیگران را نیز به ایت نماید  
و آنچه در آنها نیابید پس شهادت آن اختیار دارید هر چه موافق  
خواهش و عرض شما باشد اختیار کنید و آنچه مطابق طبع و رغبت  
نمایناید پس پشت اندازید \* و به سخنان مولیان دنیا و آردان

عالی مخصوص نوکران انگریزان اعتقاد و برکتب فقه اعظم و  
 نه کنید که سر اسر کذب و بهتان و خلاف حدیث و قرآن است و  
 و تفصیل احوال قوم و جالیان و ذکر فریبهای اینها و بیان نقشه و فساد  
 اینها در رساله بسیار مشر و حاد کور خواهد شد انشاء الله  
 الکریز و هرگاه که از گروه نجسین یعنی علماء اهل سنت و جماعت  
 استفسار می کنند پس هر چه صواب و حق می باشد مقلد  
 جواب می دهند و میگویند که هر رسمی که مخصوص به کفار است  
 بدعت سیه و حرام است و هر رسمی که در آن شبیه عادت  
 کفار باشد و هیچ وجه خلل در دین نیندازد بلکه مسلمانان خود را  
 اختراع کرده اند بدعت مباح است اما التزام آن بدعت  
 باین طور که آنرا در دین داخل گردانند و از امور دینیّه شماره پس  
 بدعت سیه و حرام است و هر رسمی که باعث امور مستحبه باشد  
 و یا مویده امور شرعی باشد بدعت حسنه است چنانچه تفصیل آنها  
 در رساله مسائل متفرقه مذکور خواهد شد انشاء الله المستعان  
 پس هرگاه این همه اختلاف آرای و میل سوسی بدعات و  
 اهوای شایع و ذایع گشت و مردمان جهال و عوام این همه  
 اختلافات و سناریات دیدند و فتوای مخالفه و احکام متوجه شنیدند



در تیره عثرت سرگردان و دود بادی و وحشت پشیمان و پریشان  
 شدند و در باب تحقیق مسائل دینی و استفسار دلائل یقینیه متجیر و  
 متردد گشتند و آخر الامر کسانیکه توفیق از لی ایشان را سابق  
 و قلاح ابدی قائله سابق بود با خود اندیشیدند که مدارس مرجع علما  
 و معتقد قنای است خصوصاً مدینه کنگره که بقضای تعالی از  
 قدیم الایام مرجع خواص و عوام است و اکثر علما می امصار  
 و بیشتر فضلاء بار بار دین مدینه تریست یافته منتشر شده اند  
 و از آنجا که جماعت معتد بها و معتد علیها اجماع نموده و اتفاق کرده حکم  
 می دهند و فتوی می نویسند پس بمضمون فیض مشحون حدیث  
 شریف که در مشکوٰۃ در باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است  
**يَلِلُّ اللَّهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ** یعنی الله تعالی جماعت را از ضلالت و خطا  
 محفوظ میدارد پس در جوابهای استفتای ایشان خلا راه نمی یابیم  
 لکن اتامی علما امصار و قری اعتماد کلی و اعتقاد قوی می دارند  
 بلکه بسا اتفاق افتاد که اگر در بیان علای اطراف و فضلاء  
 اکناف در مسأله از مسائل شرعیه اختلاف واقع بشود بعض برای  
 رفع منازعات و فیصله خصومات قیامین خود آمدن رسیده  
 موصوفه را انکته می سازند و حکم ایشان در باره خود لازم می دانند

و کسی از اطاعت ایشان گردن نمی‌پایید \* و هرگاه که مردمان را  
 بشناوی و فرائض حاجت می‌انند رجوع بمدرسین مدرسه مذکور می‌آورند  
 و موافق کانه افتای ایشان و خواهی حقوق خود می‌کنند و بطریق آن  
 با خود می‌سما نمی‌نایند و بر حسب آن اموال و متروکات را تقسیم  
 کرده می‌گیرند \* و اگر بعضی علماء متعصبین منکرین مردمان مفسدین  
 فی‌الکذب قبول نه کنند هیچ خالی و نقصان ندارد زیرا چه بیت \*  
 مگر نه بیند بروز مشهور چشم \* چشمه آفتاب را چه گناه \*  
 آخر الامر مردمان رجوع بمدرسین مدرسه آورده و کرده کرده  
 برای استفتای مسائل و استفسار دلائل و محبت تمیز میان  
 حق و باطل بذات خود و یا بار سال و سال و رسائل در مدرسه  
 می‌آمدند و استفتا و استفسار می‌نمودند و بعضی از ایشان هر وقت  
 به حاجت اکتفا و قناعت می‌کردند و دفع شک و شبه خود را  
 نمی‌نمودند و بعضی از ایشان درخواست کتابت آنها بصورت  
 سوال و جواب می‌کردند تا برای حاضرین و غائبین و لیلی قاطع  
 و برهانی مناظر باشد \* لهذا طلبه مدرسه موصوفه و امامی شهر که با این  
 احترام ایجاد و اصناف افراد استفاده می‌نمودند و سنا کین اطراف  
 و قاطنین اکثاف که با و حسن ظن می‌داشتند مکلف بر این امر

شدند که مسایلی که درین دور وادسین مختلف بین المسلمین  
است و هم دلائل آنها در ظاهر متعارض اند و نزاع وجدال در  
آن مایشتر است در تحقیق آنها و اثبات دلائل بر آنها و رفع  
شکوک در آنها و جواب اعتراضات از آنها رساله تألیف نمود و شود  
تا سیایان از رنج و کلفت آمد و رفت نجات یابند و مفتیان مجربان  
از مشقت تفهیم هر یک از مسائلان خلاص شوند و گاهبان از محنت  
قوی نویسی بیک دوشش گردند و مخلصین فی الدین  
بر جاده مستقیمه خود بر قرار مانند از اغلال مضلین گمراه  
نه شوند و لغزش نخورند و از تشکیات مفسدین دور گردند  
و تردید نبینند و علایان را دلائل و براین بلا تشبیه نقص و بدون  
دریغ و نصیب تصفح بدست آید و سرمایه احتیاج در وقت احتیاج و  
دستاورز استدلال و اگر اتم هر گام مناظره و خصام حاصل شود تا مفسدان  
دین را الزام دهند و شکوک و شبهات و ادعای تزویرات آنها را  
دور کنند و بجاهلان از گرد آب ترود و تفکر و تشتت و تحیر بر آمده  
بکراهت کاین قرار گیرند و از تیر جرائی و از بادیه سمر گردانی نجات یافته  
بمنزل اطمینان سکون یابند و کسانی که در چاه شبهات افتاده اند  
بر آن رساله مطلع شده بجهل المثنی یقین جنگ زده از ان قعر عمیق

بیرون آمده بشماره سلامت سلامت رسند و مردمانیکه  
 در وهله شکوکات منقسم شده اند بوسیله این صحیفه بزورق  
 نجات تشبث نموده از آن تهنگه خلاص شده بساجل هایت پایز  
 شوند اما این ذره بلی مقدر عاجزها کسار از انترصاب درین امر  
 عظیم و قیام بر این کار جسم تناعده می گرد و بسبب وجوه شتی  
 اقدام نمی نمود و بمجهت آنهایی که بسبب کمی بضاعت علوم  
 و نقص لیاقت و فهم خود را اهل تصنیف ندانستیم و اینها هر قدر که  
 مردمان مرادین بابت ترغیب و تشویق می گردند و خواهر کوائف  
 عوارف معارف این اصغر داده و تحسین تحریر و تحریر تحسین می نمودند  
 این کم مایه بوالعجب معارف طوائف لطائف خود را نگاریده زیاده ترا  
 ندانست می کشید و این شجر بر حسب حال خود می دید و بیت  
 ملاوس را بنقش و نگار یک هست <sup>حلق</sup> تحسین کنند و او خجل از زشت بای  
 و بمجهت آنکه که از زمان دیر باز و در ده از علماء مصنفین  
 متقدمین و فضلا مولفین متأخرین قرن نهمه قرن اخوان فرمان  
 را تجربه نموده اجمالا حال خود و همعصران خود را بیان فرموده اند که  
 من صنفی نقل استیلا ف یعنی کسیکه بحر می تصنیف کند پس نفس  
 خود را نشانه طعن و هف تشنع مردمان سازد پس دای صدهای

بر حال انبیا و زان که حید و عداوت بمنزله ذاتی ایشان گردیده  
 است چون کسی از دست ایشان خلاص یابد و بمنجمله موانع آنکه  
 بسبب وقوع اختلافات و شیوع منازعات اکثر عوام حیرت  
 زده گشته از عالم با حقیقتاده می گویند که ما جهال ایم هرگاه هر عالمی  
 را می دیگر یمنزد ما بکدام کسی افتد اکثراً و چگونه در یابیم « مصراع »  
 - که کیست بر سر باطل و کیست بر سر حق « پس درین صورت  
 تصنیف رساله فایده معینده دارد و بمنجمله آنکه درین زمان جهالت  
 نشان مردمان را شوق تحصیل علوم و تکمیل قیوم اصلاً نمانده و  
 رغبت تحقیق مسائل و شوق تدقیق دلائل حکم عقلاً گرفته «  
 تا آنکه عادت اکثر علمای زمان و قصای دوران بران نهج گردیده  
 است که اگر کسی مسئله در باب عبادات یا معاملات از ایشان  
 می پرسد و حکم آن یادند از نه پس بلاخطه رفع غار و ننگ خود  
 و خوف تنگ عزت و حرمت خود و ترس صفت اعتقاد مسائل و یا  
 بوسم امر دیگر بلا توقفت فی البینه هر چه در ذهن ایشان می گردد  
 جواب می دهند و اصلاً بر وای فتور دین و عداوت روز بسین نمی کنند  
 ليعوذ بالله من ذلك و حال آنکه مذمت این چنین کسان بسیار آمده  
 است چنانچه در مشهوره در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله

جَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ اَفْتِی یَغْوِرُ عَلَیْهِمْ کَانَ اِثْمُهُ عَلَیْهِ مِنْ اَفْتَاہُ یَعْنِی  
 بمر که فتوی داده شد بی علم باشد گناه او بر کسی که فتوی داده است  
 او را و نیز در کتاب و باب مرقومین است الامان شر الشر شرار  
 الْعُلَمَاءِ وَ اَنْ خَیْرَ الْخَیْرِ خَیْرُ الْعُلَمَاءِ آگاہ باشد که بد رسیده  
 بدترین بدان بدان علما اند و بد رسیده نیکوترین نیکان علما اند  
 زیرا که علما متوجه اند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان  
 در خلق بیشتر سرایت می کند که از مردم دیگر و نیز در کتاب  
 و باب مرقوم است قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ لَا  
 یَقْبِضُ الْعِلْمَ اَنْتَزَاعًا وَ لَکِنْ یَقْبِضُ الْعِلْمَ بِقَبْضِ الْعُلَمَاءِ حَتّٰی اِذَا لَمْ  
 یَبْقَ عَالِمًا یَتَخَذُ النَّاسُ رُؤُسًا جَهْلًا فَسَلُّوْا فَاَفْتُوا یَغْیِرْ عَلَیْهِمْ فَضْلُوْا  
 اَصْلُوْا یَعْنِی بد رسیده خدا می گیرد و باز نمی ستاند علم را اگر  
 بکشد آنرا از بندگان و لیکن باز می گیرد علم را بپیرانیدن علما تا آنکه  
 چون باقی نماند از هیچ عالمی را می گیرند مردم جاهلان را  
 سرداران قوم پس پرسیده می شوند و استفتا نموده می شوند پس فتوی  
 می دهند بی علم و دانش پس خود هم گمراه می شوند و هم دیگران را گمراه  
 می کنند و من جماعه را آنکه درین جزو زمان حسود حقه که افعی  
 صفات و اوصیات است در میان مسلمانان عموما شایع و ذائع

است دخیلین علما و شرفا خصوصا جمادی و سادی است که یکی دیگری  
 را نظر کینه می نگرد و دویوسه در صد عیب او می گردد و عیب جوئی  
 و سقط گوئی شمار و دثار خود ساخته و بدگله گذاری و غیبت گوئی پرداخته اند  
 چنانچه بعضی بزرگان تجربه کرده فرموده اند بیت \* ز ابناى دوران  
 آنگه ز ریه نهانه بی جزیره و می رفتی جائی اگر می بود نیائی دیگر و تا آنکه  
 اگر کسی صد هنر دارد و یک عیب پس کسی ستایش یکی از صد هنر نکند  
 و همه کس ده افشای یک عیب و اشاعت آن در حضور و غیبت  
 بجان می کوشند و نقل محاسن می کنند چنانچه گفته اند بیت \*  
 صد نفس دوست آمد و کس را نظری نیست و چون رفت  
 خطای همه را چشم بر آن است و شغل و عهد الرضا من  
 محل عیب کلیله و لکن عین الخط قبل ی المما و یا و اباء زمان  
 آن قدر حسد و بغض که با این مقر و بحر و تصور و معرفت بقصر و قوت  
 داشته اند و می دارند با کسی کم تر داشته باشند و هم چنین این  
 احتراص آن مقدمه که حسد اهل زمان تجربه نموده است و می نماید  
 دیگر کسی آن قدر نه آلوده باشد زیرا چه سبب حسد حاسدان نفست  
 بر شخص محسود است پس هر قدر که شخص منم تر بود محسود  
 تر گردد بیت \* ز بدرونی ارباب روزگار هر بس و

گفته ایم در زمین کوبه از خبار میرمن و فصل یقینی و منهم تحقیقی  
و باره این یازمند نعمتهای فراوان و رحمتهای بی پایان از  
اقسام مختلفه و انواع متوجه مبدء دل داشته و می دارد بلکه نعمای  
دو جهان و آلاهی آشکارا و نهان سال سالی و ماهها و روزها و روز  
ساعت بساعت در ترقی و زیادات و در تزايد و رفیع در درجات  
گماشته و می گمارد که شمار آن از حیثه تقریر و بیان بیرون و از احاطه  
تحریر و بیان افرون است \* اما در اینجا فرض بیان اسباب حسد حاسدان  
و بقصد آنکه نایش نعمتهای الهی با هر می مستحب و مرغوب و نزد منتظر  
تعالی شایه محبوب است چنانچه حدیث شریف که در کتاب شکره  
در حله ثالث در کتاب اللباس مرقوم است بر این معنی دال است  
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یحب ان یرکأ ائمه نعمته  
علی عبده و در شرح شیخ جلال الدین و هابوسی رحمه الله تعالی در شرح این  
حدیث مسطور است بر سببیکه خدای تعالی دوست می دارد که  
به پیوند از نعمت انعام خود را بر بنده خود پیچد چون عطاکنه حضرت  
حق سبحانه تعالی بنده از بندگان خود را نعمتی دوست می دارد که ظاهر شود  
! و آن در احوال بنده تحسین ثبات و تزیینت و تجدید آن بی مبالغه  
و در امر آن در آن بقصد اظهار نعمت و شکر آن اری آن تامل و



به آنکه و می‌توان بوی روی آرند نه بقصد تکبر و از نیکی مخلوق  
 می‌شود که پوشیدن نعمت و کتمان آن روا نیست و گویا موجب کفران  
 نعمت است و هم چنین هر نعمتی که وی تمای برینده و خود داده مثل علم و  
 فضل باید که ظاهر کند تا مردم بشناسند و استغنازا نمایند و در مصداق  
 مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ داخل شود اشی من الشرح المرقوم و هم  
 به نیست آنکه اظهار نعمت قسمی از شکر است و اخفای آن نوعی  
 از کفر چنانچه در مشکوٰۃ در جلد ثالث در باب متهمة کتاب  
 الی یوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 فَاِنْ مِنْ اُمَّةٍ فَقَدْ شَكَرُوا مِنْ كَثَرٍ فَقَدْ كَفَرَّ بَعْضُ كَسِي كَمَا كُنْهَ مِنْهُمْ خُودًا  
 و ظاهر سازد عظمای او را پس به تحقیق شکر کرد او را زیرا چه مدح  
 و اظهار نعمت از افراد شکر است و کسی که پوشد احسان و انعام  
 کسی را پس تحقیق کفران نعمت او کرده بکنه انی الشرح المرقوم و  
 بطور نمونه چند نعمای او قنای شانه که بر این احوج البیعد الی  
 فضل اسم الوحید جاری و جاری داشتند اجمالاً ذکر کرده  
 می‌شود و آن این است که فصاحت ازلی و منعم ابدی این نیازمند را  
 در سن هفده سالگی در متناک طلبه مدرسه کاکتیه انتظام  
 فرموده بعد پس دو سال در امتحان علوم ممتد اوله بر جمیع علمیه



و چنانچه اذرا در دنیا با اسم محمد و جیه موسوم و مشهور گردانیده در  
حقبى نیز، بفضل و کرم خود به مسئى اصلى اسم مرقوم موصوف فرماید \*  
بتوسل رسول بنا و رسول الثقلين و هیلتنا فی الدارين و شفیعنا فی  
الکویتین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و اجمل التسلیات  
و علی آله الطاهرین و اصحابه الراشدین اجمعین الی یوم الدین  
خلاصه آنکه به جست این همه تضرعات بتالیف رساله اقدام نمى نمودم اما  
هرگاه دیدم که کسی از علما در باب تبلیغ احکام اهتمام نمى کند و برای  
رفع فسادین و رفع جدال بین المسلمین سعی نمى نماید آخر الامر  
متوکل علی الله الصنان و متعینا بالله المستعان \* و متمثلا لامر  
الله الرحمن که ارشاد فرموده است اَفْقُوا مَا رَزَقْنَا کُمْ یعنى ای  
کسانیکه ایمان آورده اید خرج کنید بر اخذ از چیزی که رزق داده  
ام شما را \* و این شامل است همه برزوقات را از مال و اسباب  
و علم و هنر و غیره \* و متبعی الامر میلد نارسلنا شفیعنا و منتهیها عن نهیه  
و تهلیل علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که در مشکوٰۃ در  
کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلى الله علیه و سلم مَنْ  
سُئِلَ عَنْ عِلْمِهِ ثُمَّ كَتَمَهُ الْجَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَلْجِئُ مِنْ نَارٍ یعنى  
کسی که پرسیده شد از علمى که می داند آنرا پستتر پوشیده آن

علم را الگام کرده می شود در دامن او از آتش دوزخ اگر علمی  
 باشد که دانستن آن ضروری است و کسی دیگر از علم نباشد  
 که بیان کند آنرا مانع صحیح از آن نباشد و از جنت نخل و یا عدم اعتنا  
 بعلم دین بود افتتبی من الشرح المرقوم و طامعا لوعده تعالی چنانچه  
 در کتاب و باب مذکورین مذکور است قال رسول الله صلی الله  
 علیه وسلم اذا مات الانسان انقطع عمله الا من ثلثة صلوة  
 یحاربه او علم ینتفع به او ولد صالح یطعوله در شرح هر قوم مسطور  
 است که چون می میرد آدمی بریده می شود از دین یعنی ثواب او از هر علمی که  
 می کند چنانکه نماز و روزه و حج و زکوة و غیر آن مگر از سه عمل یکی صدقه  
 روان که بعد از وی دائم و باقی باشد مانند وقفها و سیاهیهای خیر  
 باز چاه و حوض و مسجد و رباط و مانند آن دوم علمی که نتایج گزیده می شود  
 بآن به تعلیم و تصنیف بلکه بکتابت و انسیاخ نیز سی و سوم فرزند  
 یکا که دار که دعا کند او را بعد از موت او انتی من البشر  
 در عین وقت تفرق بال و نشئت حال و حالت کمال و صفت  
 بال و کثرت علایق و وفور عوائق و بیجورم خلایق کمر  
 است بر میان جان بسته برای تحقیق مسائلی که در میان  
 مردمان اختلاف تمام داشت در کتب متداوله معتبره

نظر کردم و امان نمودم پس بفضل او تعالی این قول  
صحیح و حق صریح یافتیم بیان نمودم \* و دلائل آن از قرآن و حدیث  
و اجماع و قیاس هر قدر که بتوفیق او تعالی به تفحص و تصفح خود در یافتیم  
و بر آوردیم ثبت نمودم \* و جوابهای شبهات و دفعهای شکوکات آنچه  
از فیضان او تعالی در ذهن قاهر و عقل فاطر خود درک نمودم بصورت  
سوال و جواب تحریر نمودم \* و متجمعه آن مسائل مشتمله بر تفسیر الله است  
که اولاً مولانا عبد العزیز رحمہ الله تعالی آنرا مشهور کردند بستر جناب  
حضرت سید احمد شہید قدس سرہ آنرا رواج دادند \* بعد علامیکہ  
بآن مرد و جناب گوئے حسد داشتند و نیز فضلائیکہ اباعین جلیہ بنزد  
اولیای عبادی بودند و آنرا و شبیه قضائی حاجات خود می بنداشتند  
از کار کردند بلکه دلائل جواز آن بر حسب زعم خود بپیش آوردند \*  
لہذا در میان مردمان اختلاف بسیار و مناقشات بی شمار  
دران واقع شدہ خصوصاً مسئلہ آنکہ جانور بنام غیر خدا سی تعالی  
کہ اکثر عوام و بعضہ خواص نیز دران گرفتار اند \* و باعث  
سازغات و موبحبت مخاصات دران چند چیز است \* اول آنکہ  
از قدیم الایام در میان اناس از خواص و عوام معمول و مروج  
است کہ در مادہ شادی و بیماری و دیگر حاجات خود جانوران

بد ایشام بزرگان نذری کنند و آنرا وسیله انجام مراسم خود می پندارند  
 علی الخصوص پیرزادگان که بنام پیران خود جانوران را خود  
 نذری کنند و بپیران خود نیز ترغیب می دهند چنانچه در احوال ایشان  
 مذکور شد و دوم آنکه اکثر علما حرمت جانور مرقوم را از آیت کریمه  
 «خَالِ أَهْلَ بِهِ لَقِیرَ اللَّهِ» استدلال می کنند و حال آنکه در بعضی تفاسیر  
 آمده است که «معتمد» مثل بیضاوی و حسینی و غیره قید عند الذبح آورده  
 ازین سبب اکثر نا محصین گمان می برند که حرمت آن بر تقدیری  
 است که عند الذبح نام غیر خدا خوانده شود و حال آنکه احدی  
 از مسلمانان نام غیر خدای تعالی وقت ذبح نمی خواند بلکه بسم الله  
 گفته ذبح می کند تا آنکه شاه احمد حرف ملا جیون در وسطه این شبهه  
 افشاده در تفسیر احمدی نوشته اند که جانور یک بنام او لیاندر  
 می کنند حلال است و رنج شبهه مرقومه در آخر این رساله بفضله  
 تعالی با حسن وجه مذکور خواهد شد سیوم آنکه عادت مسلمانان ناذرین  
 برین وجه جاری است که اول بنام بزرگی نذری کنند اما وقت  
 ذبح بر حسب عادت مسلمانان نام خدای تعالی بر زبان می رانند  
 پس اکثر قاطعین بلاحظه تسمیه عند الذبح حل آن سند و را  
 زعم می کنند لکن مسئله مرقوم را در کتب تفاسیر و احادیث و فقه

و فتاوی تحقیق بگردم پس آنچه او تعالی از فضل و کرم خود قول فرمود  
و دشمنی و باهر و بیهوشی در نظر این نیازمند الهی و انموده بر نگاشتم \*  
و دلائل آن از ادله اربعه شرعیه آنچه در قلب این منیب فیضان  
نموده ترقیم کردم \* و شبهاتی که مردمان را خطور می کند نقل کرده جواب  
آن هر چه او تعالی در صدر این راجی القافر موده ثبت نمودم \* و بعضی  
- و لائل که بمقامات مستنده مناسبت داشت برای تسهیل طالبان  
آن دلیل را بر حسب اقتضای مقام مکارا ذکر نمودم و حواله بر سابق و  
لاعی کمتر کردم \* و این رساله را دفع الشر و عن مسائل النذور  
نام نهادم \* تا برای طالبان تذکره و توبه و باشد و برای غافلان  
تذکره و تنذیر بود \* و برای اهل معرفت و قضایات دستاویز محکم  
و سند مستحکم بدست آید \* و برای مسکریان و سرکشان حجت قاطع  
و برهان ساطع و دلیل لامع باشد \* و برای مجربان دینی انهی بهیه و بهجت  
حریزان حال و آینده اولی ذخیره گردد \* و برای دعای خیر و رحمت  
این نیازمند از مستفیدان این رساله اعلی ذریعه بود \* و بهجت  
نجات و منفعت این منیب از درگاه غفار مجیب اقوی  
وسیاه شود \* و حاشا و گلا که در این امور رعایت خواهش نفس خود یا  
اعتبار عادت آبایی و میران خود یا ملاحظه مخالفت با مخالفان

خود یا لحاظ آدایش ستم خود و یا پاس عار و ننگ نفس خود هرگز  
نکردم و نیز چنانچه عادات اکثر انبای زمان است که در واقعات  
و حوادث اولاً حکمی بر حسب خواهش و بر طبق غرض خود اختراع  
می نمایند بعد در کتب شرعی تفحص می کنند تا دلیلی موافق مقصود  
ایشان صراحت یا کنایه بر آید و پیر و جی که ممکن باشد از روی  
تأویل یا از راه احتمال و یا قول خصیصه و یا روایت شاذه دلیلی  
پیدا کنند ایشان افتد پس با علان مباحثه و مجادله می نمایند  
و عوام را در دام بگردانند و غریب خود می اندازند و نعوذ بالله منها که  
این صفات اهل هوا و گمراهان و عادات صاحبان طغیان و رسوم  
الدنی بلایان است بلکه خود را خالی از این گردانند و حکم حادّه مرفوعه  
را در کتب شرعی تفحص کردند پس آنچه از فضل او تعالی قول صحیح  
و حق صریح دریافتند درین زمانه درج نمودم و کفّی بالله شهید  
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و ما توفیقی الا بالله العلیم  
و هو حسبی و نعم الوکیل و نعم المولی و نعم النصیر و نعم الکفیل  
و ما انا شرع فی الامرام مستعیناً بالله العلام و متوکل علی ذی  
الجلال و الاکرام و متوکل بالنبی خیر الانام علیه و علی  
آله الصوة والسلام بدانکه چنانکه می که از قسم چاره پایه باشد مانند



بز و گوسپند و گاو مانند آن و یا از جنس پرند و چنانچه ماکیان  
 و کبوتر و مثل آن آنرا برای غیر خدا می ستایند و مقرر ساختن و بنام  
 آن غیر نام زد کردن چنانچه گفتن که این گاو برای حضرت فلان  
 و اسبم و یا بنام فلان کردم خواه زنده باشد یا مرده و خواه روح  
 طیب باشد مانند انبیا و اولیا و یا روح خبیث بود مانند شیخ سید و  
 و کالی و بهوانی و جن و شیطان و دیو و مانند آنها به نیت تعظیم آن غیر  
 و یا بهلا خنک و قریب باد و یا بامید خوشنودی و یا بقصد چاه و می  
 و خوشامد او و یا بملک و دفع رنجش او و یا باراد و دفع شر او و یا  
 بخرص دفع آفت و یا از مگس و در آن و هم آن باشد و  
 اسأل آنها بعد از آن جانور را به نیت سابقه ذبح کردن اگر چه وقت  
 ذبح نام مبارک خدا می ستایند و زبان را نهند و یا آنرا سر دادند  
 و واکنده اشتن چنانچه هندوان گاو را بنام بی سر می دهند و هیچ  
 و استنفاع از آن جائز نمی دارند و یا آن جانور را به تعظیم و تکریم  
 داشته و جمیع وجه اید او تکلیف از او برداشته پرورش نمودن تا آنکه  
 بمیرد و یا بهلا تعین جانوری او را نذر بنام غیر خدا نمودن که در  
 زبان هندی آنرا سنت کردن می گویند چنانچه گفتن که اگر فلان  
 حاجت من بر آید بس گوسپندی را بنام فلان بزرگ

خواهم داد بعد جانوری را بر حسب نذر سابق بقصد ادای آن  
 خرید نماید و مقصود از این نذر آن دارد که در صورت نذر کردن  
 جانوری بنام فلان بزرگ آن بزرگ خوشنود بشود حاجت  
 او را روا خواهد کرد و یا بعد حصول حاجت جانوری را به نیت  
 سابقه خریدن و بعد از آن یکی ازین طریق سه گانه مذکوره بجا آوردن  
 یعنی ذبح کردن یا سر دادن یا پرورش کردن \* داین همه که  
 مذکور شد تحصیل نام زد کردن جانوری برای غیر خدای تعالی  
 به نیت مرقومه و دیگر آن صورت است که از سابق جانوری  
 را بنام غیر خدای تعالی نام زده کنند بیکه جانوری را ذبح نمایند برای  
 غیر خدا یکی از اینتهای مرقومه \* و یا نزد یک قبر بزرگی و یا نزد آستانه  
 کسی و یا نزد قبری بلا حیت که بنام بزرگی نام زد کنند مانند امام مازنی  
 حضرت امام حسین رض و غیره یا نزد موضعی که بزرگی در آن جا  
 اقامت داشته یا چاه کشیده باشد یا در موضع دیگر که بوی به سن الوجوه  
 شرافت داشته باشد خواه در واقع خواه در زعم ناظر و در جمیع  
 صورتهای مرقومه نبی از اینتهای مذکوره در وقت ذبح متحقق  
 شده باشد اگر چه از زبان نام بزرگ او تعالی بخوانند  
 و یا بوقت رسیدن احدی از سفر و یا هر گاه روانه شدن کسی

به سفر و یا بوقت عروس آوردن بخار و مانند نهاله نیست دفع آفت  
و بلا از آنها و بقصد دفع شر جن و دیوانه ها <sup>خلاصه</sup> این همه  
آن است که جانوری را برای خداستایی نام زد کردن و برای  
او تعالی ذبح نکردن بلکه برای غیر خدا تعالی سقز کردن و یا  
برای غیر ذبح کردن <sup>و حاصل آنکه</sup> از نام زد کردن جانوری  
برای غیر خدا تعالی <sup>مقصود آن</sup> باشت که جان آن جانور را به نام  
آن غیر معین کردن و برای او دادن و هم چنین از ذبح کردن  
جانوری برای غیر خدا تعالی <sup>مقصود آن</sup> باشد که کشتن او و خون  
ریختن او برای غیر باشد و گوشت آن <sup>مقصود</sup> لذات نباشد بلکه  
به تبیبت ذبح بود پس این همه صورت <sup>محرمانه</sup> سید و آن جانور  
بیزحرام مانند مرد است و دلایل آن از قرآن و حدیث و اجماع و اقوال  
مجتهدین ثابت است <sup>اماد</sup> دلایل از قرآن شریف این است  
ذُر سَوْءٌ بَرَزْنَا لَهُمْ أَهْلَهُمُ الْعِيتَةُ وَالْأَمْ وَالْحَنَیْزُ یُرْوَاهُ أَهْلُ بَیْ  
لَغَبْرٍ اللَّهُ جَزَا این نیست که حرام گردانیدن خدا تعالی بر شمارد و خون  
و گوشت خنثی و چیزیکه آذاز بر داشته شود برای غیر خدا بدین چیز  
یعنی به نیست قترب سوی غیر خدا و تعظیم او بر جانوری <sup>و از داده</sup>  
شود که این جانور برای فلان کس است خواه وقت ذبح و خواه

قبل آن بشرط بقای نیست سابقه تا وقت ذبح \* و علت حرمت  
 آن تقرب و تعظیم غیر خداست بجان آن جانور چنانچه آیند مفسدا  
 مذکور خواهد شد \* و وجه تمسک باین آیت آنست که اهللال در اصل  
 لغت به معنی باند کردن آواز است بعد از این در مطلق آواز استعمال  
 یافت باند باشد یا پست بمانی القاسوس اهل الارجل صاحب  
 واهتبل الصبی رفع صوته بالکاء کامل و کمل لکمل متکلم رفع صوته  
 او خفض \* و فی الصراح اهل المعتمر اذا رفع صوته بالتلبیة و اهل  
 بالمسمیة علی الذبیحة و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای نودی  
 علیه بغير اسم الله واصله رفع الصوت \* و فی الصحاح کذلک  
 یعین هذه العبارة و فی شمس العلوم اهل الرجل اذا رفع صوته  
 عند النظر الى الهلال و غیره و قوله تعالی و ما اهل به لغير الله ای  
 ذکر علیه اسم غیر الله \* و فی تاج المصادق لاهلال آواز برداشتن  
 و ما اهل به لغير الله ای نودی علیه بغير اسم الله و فی کنز اللغات  
 اهلال آواز برداشتن و نام یخری برداشتن \* اما مفسرین  
 و رئیس قریه تنالی و اما اهل به لغير الله اختلاف کرده اند بعضی  
 معنی حقیقی یعنی مطلق آواز برداشتن را اختیار فرموده اند یعنی  
 ماند کر علیه اسم غیر الله و بعضی معنی مجازی اراده نموده گفته اند یعنی

ما ذبح لغير الله جنانحه امام محي السنة بنوي ورمالم التشريل  
 بر دو قول را نقل کرده حيث قال وما اهل به لغير الله اي ذبح  
 للاصنام والطواغيت واصل الالهلال رفع الصوت وكانوا اذا ذبحوا  
 لآلهتهم يرفعون بذكرها فحرف ذ لك من امرهم حتي قيل لكل ذابح  
 وان لم يجهر بالتسمية مهل وقال الربيع وغيره ما ذكر عليه لهم  
 فيرا الله \* وفي التفسير الكبير له ولانا فخر الدين الرازي وما اهل  
 به لغير الله قال الاصمعي اصله رفع الصوت فكل رفع صوته  
 مهل ثم قيل للمكرم مهل لرفعه الصوت بالتلمية \* والذابح مهل  
 لان العرب كانوا يسمون الاوثان همل الذابح ويرفعون اصواتهم  
 بذكرها فمعني قوله تعالى وما اهل به لغير الله ما ذبح الاصنام وهو  
 قول مجاهد وصحاك \* وقال ربيع ابن انس وربيعة ابن زيد يعني  
 ما ذكر عليه فيراهم الله وهذا القول اولى لانه اشد مطابقة  
 للفظ قال العلماء لو ان مسما ذبح ذبيحة وقصد بذبحها التقرب  
 الى غير الله صار مرتدا وذبيحة ذبيحة مرتدا انتهى بلفظه \* وفي تفسير  
 الحكم قوله تعالى وما اهل به لغير الله قيل ذكر عليه غيرهم الله هذا عن  
 الربيع وابن زيد وجماعة وقيل ما ذبح لغير الله هذا عن قتادة ومجاهد  
 الى قوله ولا شبهة ان المراد ما يظهر من اسم فيرا الله على الذبيحة

وانه یحرم واخلقوا فیمن ذبیح لغیر الله بالقلب ولا یظهر ذلک  
 فمفهم من یحرم وهو الاول \* وفی تفسیر الکشاف اهل به لغیر الله ای رفع  
 به الصوت للصنم وذلک قول اهل الجاهلیة باسم اللات والعزی انتهى \*  
 وفی تفسیر الحداد فی سورة المائدة وما اهل لغیر الله به ای وحرّم  
 علیکم ما ذکر علیه عند الذبیح اسم غیر الله وذلک انهم کانوا یدعون  
 الاصنامهم یتقربون بذبحها الیها فحرم الله کل ذبیحة یتقرب بذبحها  
 الی غیر الله تعالی عند الذبیح وهرگاه از کتب لغت و تفسیر ظاهر و باهر  
 بشود که معنی حقیقی اهللال مطلق آواز برداشتن است پس در تفسیر  
 قول او تعالی واسمه اعلم معنی حقیقی آن یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله یعنی  
 آنچه نام غیر خدا برد ذکر کرده شود راجع خواهد شد بحد و وجه اول آنکه  
 در جمیع کتب معانی و بیان و اصول فقه مصرح است که اصل در کلام  
 حقیقت است یعنی تا وقتی که عمل به معنی حقیقی لفظی ممکن و متصور  
 باشد هرگز معنی مجازی آن اختیار نه کرده خواهد شد و بر ظاهر است  
 که در آیه کریمه انما معنی حقیقی هیچ وجه مستند نیست \* وجه دوم  
 آنکه برای ترجیح معنی مجازی قرینه ضروری است و در اینجا هیچ  
 قرینه بر رجحان معنی ذبیح نیست \* وجه سیوم آنکه اکثر علماء معتقدین  
 از اهل لغت اول معنی حقیقی اهللال ذکر کرده تفسیر آیه مرقوم

چنین گونه نموده اند که مالمودی علیه اسم غیر الله چنانچه از صحاح  
 و صراح و شمس العلوم و تاج المصدا در نقل کرده ام \* پس  
 صانت نگاهر شد که نزد ایشان که محقق اوضاع الفاظ عربیه و هم  
 استعمالات الفاظ قرآنیه اند آیه وانی الهمد ایه در معنی حقیقی  
 خودش مستغنی است یعنی جزیکه نام غیر خدا برده ذکر کردا شد و  
 مراد است \* و چه چهارم آنکه مفسرین محققین هر دو قول را نقل  
 کرده معنی حقیقی آنرا ترجیح داده اند چنانچه امام المفسرین مولانا  
 فخر الدین رازی در تفسیر کبیر فرموده اند و هذا القول اولی لانه  
 اشد مطابقة للفظ \* ترجمه این قول یعنی ما ذکر علیه اسم غیر الله  
 مناسب تر است زیرا که این معنی با لفظ اهل به کمال موافقت  
 می دارد چرا که اگر به معنی ما ذبح می بود پس همین قدر کفایت  
 می کرد که ما اهل نغیر الله و به لفظ به حاجت نداشت بلکه را می شد  
 و نیز فاضل حاکم در تفسیر خود گفته و لا شبهة ان المراد ما یظهر من  
 اسم غیر الله \* و زمخشری در تفسیر کلمات آورده ما اهل به لغیر الله  
 ای رفع الصوت للصنم و ذلك قول الجاهلیة باهم اللات والعزى \*  
 و نیز خاتم المحققین آخر المحدثین زبدة المقتد من عمدة المتأخرین  
 مولانا شاه عبدالعزیز مرحوم و مفتور در تفسیر فتح العزیز در شرح آیه

گرمیه فرموده اند آن جانور که آواز برداشته شد و شهرت زاده شد  
 و روح آن جانور که لغیر الله یعنی برای غیر خداست \* و نیز از  
 تمایل صاحب به ایه صاف ظاهر است که از اهلل معنی آواز برداشتن  
 اراده داشته حیث قال بان یقول باهم الله واهم فلان فحرم

الل بیسمة لانه اهل به لغیر الله \* و نیز از تمایل قاضیان که در قنادی  
 خود آورده مفهوم می شود حیث ذکر و ذبیه العجوهی والنصاره

حلال الا ان یسمع من نصرانی انه همی علیه المصحح لانه اهل به لغیر الله \*

و درین مقام اگر در خاطر اعدای شیطان کند که از تمایل کتب فقه  
 چنانچه منقول شد و نیز از کتب فقهیه رسد او را مانند بیضاوی

و صینی و عدادی که قند غده الذبح مرقم است متبادر می شود که

ذکر نام خدا موجب حرمت ذبیحه بر آن تقدیر است که وقت

ذبح باشد و لانه پس باید که سه اسببگی کند که آینده بفرستد

تعالی دفع این شبهه توضیح تام و نتیجی تام خواهد آمد و اگر کسی گوید

که لفظ اهلل اگر چه برای مطلق آواز برداشتن موضوع است

امادر معنی ذبح مستعمل و مشهور است چنانچه از تفسیر معالم مذکور

شد که جتبی قیل لکل ذابهم مهل وان لم یجهر بالتسمیة و یخرد در تفسیر

جلا لبن معنی ذبح اختیار نموده است و لام قاعده صوایه است که



بهرگاه لفظی در معنی مجازی خود متعارف و مشهور باشد، پس معنی  
 مجازی او ادلی است \* جوابش بدو چه است اول آنکه معروف  
 و مشهور شدن لفظ اهللال در معنی ذبح یعنی زیاد و مستعمل شدن  
 لفظ اهللال در معنی ذبح از هیچ کتاب تفسیر و یا لغت و یا استعمال  
 اهل عرب اصلاً ثابت نشده و از تفسیر معالم التنزیل همین قدر  
 ظاهری شود که لفظ اهللال در معنی ذبح نیز مستعمل است اما زیادتی  
 استعمال و شهرت و تعارف او در معنی ذبح، پس لفظی بر آن  
 و ال نیست بلکه قلت و ضعف استعمال آن متبادر است زیرا چه  
 لفظ قبل بر این معنی مشهور است \* و اختیار کردن مصنف جلالین  
 و یا غیر آن معنی ذبح را از لیل بر شهرت و تعارف آن نمی تواند شد  
 زیرا چه در بسیار کتب تفسیر و فقه معنی حقیقی اختیار کرده شده است  
 چنانچه از تفسیر کبیر و کشاف و حاکم و غیره مذکور شد \* و نیز در بعضی  
 و حسینی و مدارک و غیره معنی حقیقی ذکر کرده شده است \* مصراع  
 نهضت شیما و غابت حدک اشیاء \* جواب دوم آنکه به فرض  
 شهرت و تعارف لفظ اهللال در معنی ذبح، پس باید دانست  
 که قاعده اصولیه بر جن نج است که اگر لفظی در معنی حقیقی مستعمل  
 باشد و در معنی مجازی متعارف یعنی لفظی که در معنی حقیقی

خود مجبور نباشد اما مستعمل کم باشد و به نسبت منی حقیقی در  
 منی مجازی زیاده مستعمل بود و استعارت و مشهور در آن باشد پس  
 درین صورت نزد امام اعظم روح منی حقیقی او اولی است و نزد  
 صاحبین منی مجازی او اولی چنانچه در توضیح مرقوم است اذا كانت  
 الحقيقة مستعملة والمجاز متعارفا فعند الحقيقة روح المعنى  
 الحقيقى اولى وعندهما المجاز اولى وما نود و تمول قول امام  
 است چنانچه در تالیف تلخیص بآن نموده است ان الحقيقة  
 اذا كانت مجبورة فالعمل بالمجاز اتفاقا والا فان له يصر المجاز  
 متعارفا فالعمل بالحقيقة اتفاقا وان صار متعارفا فعنده العبرة  
 بالحقيقة لان الاصل لا يترك الا بالضرورة وهذا هو العبرة بالمجاز  
 لان المرجوح في مقابلة الراجح ما فط بمنزلة المجبورة فيترك  
 ضرورة \* وجوابه ان غلبة استعمال المجاز لا يجعل الحقيقة مرجوحة  
 لان العلة لا تترجح بالزيادة من جنسها فيكون الاستعمال في هذه  
 التعارض انتهى من التلويح \* و بسیار مسائل فقهیه منی بر قاعده  
 امام است چنانچه کتب فقهیه مملو از آن است \* و به چهارم آنکه  
 فقط ما اهل به لغیر الله در چهار مقام از قرآن مجید واقع است  
 اول در خبر و دوم در رکوع پنجم از سوره بقره اذ احرم علیکم

المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغير الله یعنی جزا این  
 نیست که حرام کرده ای تعالی بر شمار دار را و خون روان را  
 و گوشت خوک را حرام گردانیده و از برداشته شود با و برای  
 تغذیه غیر خدا دوم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره انعام  
 قل لا اجد فی ما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یشکون  
 میته او دما مسفوها ولحم خنزیر فانه رجس و فسیق اهل لغير الله به  
 یعنی بگو ای پیغمبر که نمی یابم در آنچه وحی کرده شده است هر سومی  
 من چیزی حرام کرده شده بر خورنده که بخورد او را اگر آنکه باشد  
 آن جز مرده یا خون روان یا گوشت خوک پس بدستیده  
 او باید است یا باشد فسیق و آن جانوری است که آواز برداشته  
 شده است برای تغذیه غیر خدا بآن جانور سیم در جزو  
 چهارم در رکوع بیست و یکم در سوره نحل انما حرم علیکم  
 المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به و جز این نیست  
 که خدا تعالی حرام کرده بر شمار دار را و خون روان را و  
 گوشت خوک را و آنچه آواز برآورده شده از برای تغذیه غیر خدا  
 تعالی بآن چهارم در جزو هشتم در رکوع پنجم در سوره مائده  
 حرمت علیکم المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به

والمشقة والموقوذة والمتريفة والنطيحة وما اكل السبع الا ما  
ذكيتهم وما ذبح على النصب حرام کرده شده است بر شما  
مردار و خون روان و گوشت خوک و آنچه آواز بر آورده  
شود برای غیر خدا ای تعالی بآن جزو دیگر حرام کرده شده  
است بر شما آنچه بفشردن گلو مرده باشد و آنچه بچوب و سنگ  
زده شده مرده باشد و آنچه از باندی افتاده بمیرد و آنچه از جانوری  
دیگر بشاخ زده شده مرده باشد و آنچه درنده ادرا خورد مرده  
باشد و چیزی از وباقی مانده مگر آنچه در باید شما ازینها ذبح او را  
در حالیکه در وی چیزی حیات باشد و دیگر حرام کرده شده است  
آنچه ذبح کرده شود بر سنگها که منسوب بود بر حوالی بیت الهی که اهل  
جاهلیت تغیر آن می کردند و گفته اند مراد از نصب اصنام اند  
و بر این تقدیر علی به معنی لام باشد یعنی حرام کرده شده است آنچه  
برای بت بکشند هکذا فی الحسینی و فی القاموس نصب بضمه تعیین  
کل ما یعبد من دون الله کالنصب بالضم والانصاب حجارة کانت  
حول البیت تذنب فیها وینبیح لغير الله و فی الصراح نصب  
بت و آنچه بر پاهی بلند بجهت پرستش و فی المیضاد ی النصب  
واحد الانصاب و هی احجار کانت حول البیت ینبکون علیها

ويعملون ذلك قرينة وقيل هي الاصنام وعلى بمعنى الامم وفي التفسير  
الكبير ما ذبح على المنصب فيه وجهان احدهما ما ذبح على اعتماد  
تعظيم المنصب والثاني ما ذبح للمنصب واللام وعلى يتعاقبان  
پس از کتب لغات و تناسلها بر شد که حاصل منی ما ذبح على  
المنصب چیزی که بقصد تعظیم غیر خدا ذبح کرده شود پس در صورت  
اینکه هر اهل از ما اهل به غیر الله هم ما ذبح لغیر الله باشد منضمون  
میرد و کلام بر این خواهد شد و اگر چه در ظاهر لفظا غیر عام است و  
الفاظ نصب خاص اما بلا حظه عرض و اصل مقصود هر دو مساوی  
است پس در یکسها که از بی فائده و تطویل لا طائل لارم  
می آید و این خلاف بلاغت است که ما هو مصحح فی کتب البیان  
و دیگر آنکه بر آن تمهید اتحاد معطوف علیه و معطوف لارم  
می آید و حال آنکه حرف مقترضی معاشرت است که ما هو مذکور  
فی کتب اللغة والنحو والاصول پس معانوم شده که ما اهل به  
لغیر الله در معنی ما ذبح لغیر الله مستعمل نیست پس بالضرورة  
ثابت شد که به معنی ما بودی علیه اهم غیر الله است و انکار آن  
یا از جمالت است و یا از خوایت نعوذ بالله منهما اکنون  
حقیقت حال هر دو آیت را باید دانست که فرق در میان هر دو

آیت باعتبار عموم و خصوص من وجه است زیرا چه حاصل  
لفظ اول آنکه جانوری که برای تعظیم غیر خدا معین نموده  
شود حرام گردید برابر است که بنام غیر او را سر کنند  
و واگذارند یا برای او ذبح کنند و نیز عام است از اینکه  
وقت ذبح نام آن غیر ذکر کرده شود یا اسم شریف  
او تعالی زیرا چه لفظ ما عام است و نیز لفظ اهل سلسله  
و حاصل لفظ ثانی آنکه جانور یکم برای تعظیم غیر خدا ذبح کرده  
شود حرام است برابر است که نام آن غیر خواه قبل ذبح خواه  
وقت ذبح از زبان گفته شود یا آنکه نام آن غیر اصلاً بر زبان  
آوردده نشود بلکه به مجرد نیت برای آن غیر ذبح کرده شود  
زیرا چه لفظ ما عام است و لفظ ذبح مطلق و ماده اجتماع صورتین  
هر قوسین آنست که جانوری را بنام غیر خدا برای تعظیم  
او معین و مخصوص کنند و ذبح نیز برای تعظیم آن غیر نمایند  
و ماده افراق باین وجه که اول یافته شود و ثانی آنست  
که جانوری را بنام غیر خدا بلا حفظ تعظیم او مخصوص کرده و واگذارند  
اما آنرا برای آن غیر ذبح نه کنند چنانچه بنودان گاو و آن را  
بنام بنان و غیر آنها نام زد کرده مهری کنند و امی گذارند و تصرف

در آن پاره سن الویعه جایز نمی دانند پس آیت اولی خاص است  
 در حی نذر کردن برای غیر خدا عام است در حی ذبح و ماده  
 انقراض دیگر با این وجه که صورت نایب یافته شود بدون اولی  
 آنست که جانوری را به نیست تعظیم غیر خدا ذبح کنند اما نام آن  
 غیر بر آن جانور بر زبان اصلا نآیند پس این آیت خاص  
 است در حی ذبح جانوری و عام است در حی نذر کردن  
 پس اگر کتب است متنبه و متنبیه متنبیه صاف ظاهر شده  
 که جانوری که بر و نام خود ذکر کرده شود و بنام او نام رود  
 نموده آید بعد به نیست آنرا به سوی او یا بنظر تعظیم یا بلحاظ  
 خوشنودی یا با نیت جلب نفع یا بتوقع دفع ضرر اذان غیر  
 ذبح کرده شود حرام است و خلاصه این مقام آنکه جانوری  
 که بنام غیر خدا نذر کرده شود حرام است برای هر که  
 باشد برای پیغمبری یا بزرگی یا ولی یا خبیثی یا جانی یا بی  
 یا غیر آن خواه نام آن غیر خدا عند الذبح گویند یا قبل آن زیرا به  
 این جنس تعظیم از بیای عبادت است و عبادت برای مخلوقات  
 هر که باشد از انبیاء و اولیاء و غیرهم حرام است اما  
 این قدر دانستنی است که تعظیم انبیاء و رسل و علما واجب

است لیکن آن تعظیم که برای ایشان در شرع وارد است اما  
تعظیمیکه از قبیل عبادت است بس برای غیر خدا هر که باشد حرام  
مطلق بلکه کفر است \* لکن افرق در میان تعظیم و عبادت  
و انستن ضرور است تا یکی به دیگری غلطه گردد و آن این است که  
تعظیم عبارت از قول یا فعل که دلالت بر بزرگ داشتن کسی کند  
و عبادت غایت تعظیم است که برای خدای تعالی خاص است  
مانند سجده و رکوع و روزه و قسم خوردن بنام او تعالی و نذر کردن  
برای او سبزه و سم چنین ذبح کردن برای تعظیم او عزوجل عبادت  
است چنانچه در تفسیر و عقیقه و امثال آنها \* بسطر به آنکه  
نام زد کردن جانوری برای تعظیم غیر خدا بر حسب عادت  
مردمان این زمان بر سه نوع جاری و مبتدأ است \* اول آنکه  
جانوری را بنام غیر خدا نام زد کرده و نام و شهرت داده می کنند و  
بوجهی استعمال آن و به نیکی انتفاع از آن رواند چنانچه بنودان  
گاو و را بنام بنان و غیر آنها می دهند \* دوم آنکه وقت ذبح نام  
غیر خدا بر جانوری ذکر کنند و برای او نام زد نمایند خواه از قبیل ذبح بنام  
آن غیر نام زد کنند یا نه کنند و این هر دو صورت در میان کافران  
و مشرکان شایع و ذائع است \* سوم آنکه او را بنام غیر خدا



به یکی از نیست های مرقوم منسوب و میس کنند اما وقت ذبح  
 بر حسب عادت خود نام خدا ی تعالی بر زبان رانند اما در دل  
 شکر که منزل ایشان نیست سابقه به تقرب و تعظیم هان غیر باقی  
 و ستر و شکر باشد و این عمل در عوام مسلمانان جاری است  
 که خلط در میان طریقه کفار و مسلمین کرده اند و این هر سه قسم  
 حرام است زیرا چه آیه کریمه عام و شامل است جمیع اقسام  
 به گانه مرقوم را و مطلق است از هر یک از آنها و مخصوص و مقید  
 بصورتی نیست و حمل بموم نصوص و الملاق دلائل مادی که دلیل  
 تخصیص و تنقید آن یافته نشود واجب است چنانچه در کتب اصول  
 فقه و تفسیر و فقه مرقوم است که حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه  
 و حکم العام ان یشتمل جمیع ما یتماوله قطعاً یعنی حکم لفظی مطلق  
 آنست که جاری می شود بر الملاق خود و حکم عام آنست که شامل  
 می شود تمامی چیز های که داخل است در و ستر دانستی است  
 که صورت ثالثه که در میان عوام مسلمانان مروج است  
 در آیه کریمه ما اهل به لفقیر الله داخل است بر اوست  
 که معنی آن ما نودی علیه اهم غیر الله گرفته شود یا ذبح لفقیر الله  
 گفته شود کمالاً یحقی بلکه در آیه ثانیة اعنی ما ذبح علی النصب

نیز داخل است خواه از عبارت النص گفته شود یا از دلالت النص  
اعتبار نموده آید چنانچه از تفسیر آیت مرقومه و بیان نسبت در بیان  
هر دو آیت ظاهر شد \* پسر بد آنکه در صورت ثانیه یعنی اگر در وقت ذبح  
نام غیر خدا بر ذبیحه ذکر کرده شود حرمت آن مترکز خواهد گشت و  
مانند مردار حرام خواهد شد و رفع حرمت از آن و ثبوت حل در آن  
مادام بقای حقیقت او متصور نیست آری اگر حقیقت او به جزی  
دیگر متبدل گردد مثل آنکه در ترکستان افتاده نمک شود یا پس  
البته مثل چیز دیگر حلال خواهد شد \* و در صورت ثالثه یعنی اگر  
بیش از ذبح نام غیر خدا بر قرباد بر جانوری ذکر کرده شود  
آن جانور حرام می شود اما حرمت آن قابل رفع است باین  
طوره که مالکش اراده سابقه برگردد و نیت ماخیه را از دل  
خودش دور کند و به نام خدا ی تعالی به نیت تقرب او سجانه  
ذبح کند تا البته حلال خواهد شد \* و خلاصه این مقام آنکه جانوری  
که بنام پیغمبری یا بزرگی یا ولی علیهم السلام و یا بنام خبی یا جانی  
و یا بتی به یکی از اینهای مرقومه میین کنند و آواز بر آورند که این  
جانور را بنام فلان مقرر کردم یا برای ادست بعد از آن بهمان  
نیت ذبح کنند پس گوشت آن جانور حرام است اگر چه در ظاهر نام

او تعالی بزرگان را آید \* زیرا که درین صورت آن جانور منسوب  
 بآن خیر گشت و منزه از مای او گردید و خبیث و حرمت در او پیدا  
 شد پس محرر ذکر نام خدا در حل این ذبیحه فائده ندارد  
 چنانچه دلائل آن از کتب متعدد خواهد آمد \* آری ذکر نام  
 خدا بر آن جانور وقتی مفید حل خواهد شد که قبل از ذبح از قولی سابق  
 و نسبت متقدمه رجوع کند و قصد تقرب بغير خدا و تعظیم و خوشنودی  
 آن از دل دود کند و بعد از آن آنرا برای خدا یا برای خدایان ضیافت  
 و دعوت یا برای اکل خود مقرر کند و یا آنرا بدیگری تسلیم نماید و امثال  
 آنها مانا که آن ذبیحه حلال خواهد شد زیرا که علت حرمت مرتفع گشت \*  
 پس حال این جانور منذور مثل شراب است که در وقتی که مست بره  
 انگور بود و ایسکار او را عارض نه شده بود حلال بود و هرگاه که  
 اسکار او را لاحق شد حرام گشت پسترو وقتی که او را سر که ساختند  
 باز بسوی حل رجوع کرده حلال گردید \* هم چنین آن جانور بذات  
 خود حلال بود و هرگاه در بنام غیر خدا او را عارض شد حرام گشت  
 و چون این نیست قبل از ذبح او دور شد باز حلال گردید \* اگر  
 کسی گوید که جانور یک برای غیر خدا نام زد کرده شود اگر حرام گردد  
 پس لازم نمی آید که جانوری که باراده ضیافت اند می و یا بقصد تلبیک

برای کسی و اشغال آن معین و مقرر کنند و بنام آن نام زد کنند  
 نیز حرام گردد \* جوابش آنست که طرف معین کردن جانوری را  
 برای غیر خدا موجب حرمت نیست یعنی اگر مکرر ذکر کردن  
 آنکه این جانور برای فلان است حرام نمی شود بلکه به نیت تقرب  
 و تعظیم غیر خدا بجان آن جانور مقرر کردن سبب حرمت است  
 چنانچه صرف ذبح کردن جانوری برای مهمان و یا برای دیگری  
 یا برای فروختن گوشت آن سبب حرمت نیست بلکه و قیاس  
 جانوری را برای کسی ذبح کند و صرف اداقت خون او یعنی  
 کشتن جان او مقصود بود و تعظیم آنکس از خون ریزی او مطلوب  
 باشد بیشک حرام است \* و همچنین اگر جانوری را برای کسی معین  
 کنند و صرف جان آن جانور موقوف نظر باشد و تعظیم آنکس و تقریب او  
 بجان آن جانور مرکز خاطر بود پس البته حرام می شود \* و این معنی  
 از حرف لام در کلمه ما اهل به لغیر الله که برای اختصار صاخص موضوع  
 است مستفاد است چنانچه این معنی از حرف علی که در کلمه ما ذبح  
 علی النصب است مستنبط است \* پس معاوم شده که اگر جانوری را  
 برای ضیافت کسی یا بقصد تملیک او و اشغال آن بنام کسی نام  
 زد کشته هرگز حرام نمی شود چنانچه جانوری را که برای دعوت احدی

یا به جت فروختن گوشت یا بقصد امری دیگر ذبح کنند حرام نمی گردد  
و این چنین نباید فهمید که آن جانور بمجروح ذکر نام غیر خدا برود  
مثل سگ و خوک حرام می شود و صل آن بهیچ وجه شریعتاً نیست  
فعوذ بالله من هذه الاوهام فانها انما تنشأ من سوء الافهام  
بلکه و تنبیه نام غیر خدا به نیت مذکوره مذکور نشود البتة آن جانور حرام  
می گردد بشرطیکه این آراء و نیت تا وقت ذبح آن جانور موجود  
باشد چنانچه تفصیل آن بمشتمله تعالی خواهد آمد اما در صورتیکه نام  
خدا یا تعالی شریعت دهند و باسم مبارکش نام زد کنند و از ان  
رضا و خوشنودی او تعالی جویند و نیت کنند که اسم تعالی از فضل  
خود برخواهیک از تصدق گوشت آن جانور عطا فرماید بر روح  
فنان بر ماند پس بلا شبهه از روی قاعده اهل سنت و جماعت  
درست است چنانچه دلائل آن بمشتمله تعالی مفصلاً خواهد آمد  
و حاصل آنهمه آنکه اگر عانوری را برای غیر خدا ذبح کنند باین اراده  
که از ذبح آن جانور خون و پزی او یعنی دادن جان او را مقصود دارند  
و گوشت آن بآلذات قصد نکند بلکه به تبعیت ذبح باشد و هر چه چنان از  
ملاذرات آن شخص بجز از تعلیم و تقرب او چیزی دیگر مثل خوراندن گوشت  
آن به شخص مذکور یا ایصال شایسته آن برای او منظورند پس درین

صورت آن ذبیحه حرام است و تفصیل آن درین رساله از کتب  
 مستند و بفضل تعالی خواهد آمد فی تفهیم و عبد الصمد و ذکر الامام  
 ابو عاصم العامری محمد بن احمد عن اصحابنا ان سبطا لنا  
 لو دخل بلادا فذبح الناس الذبائح تقرى باليه بل يحكم اوراقه دمها  
 لم يحل تناول شيء منها لانه قد اهل بها غير الله وتقر بذبائحها الى  
 غيره و كان يفرق بين هذا وبين ما يلح بكم الرجل لضيفه بمعنى  
 ان صاحبها الضيف انما يتقرب الى ضيفه باللحم دون اوراقه  
 الدم لا يفرق انه لو ذبح شاة باسمه وبسمه ولم يتقرب بها اليه لم يكن  
 متقربا اليه فاما ما يلح لا جل الامراء عند عولهم البلاد  
 فاما يتقربون اليهم بالذبح و اوراقه الدم دون اللحم فان اللحم  
 لا يحل اليهم ولا يرجع اليهم بشيء من منافعه فلذلك افترقا و كان  
 يحكيها عن بعض المشائخ ان هذه المسئلة وقعت لبعض بلاد  
 ما وراء النهر فاختلف بها فقهاء ما فكتموا الى انصة بخارا فتوا بتكريمها  
 برجمه ذكر کرد امام ابو عاصم العامری از علماء ما یسے علمای  
 مذہب اہل حنیفہ کہ سلطان اے اگر داخل شود بشاری پس  
 ذبح کنند مردمان ذبیحه را از جهت تقرب بسوی او بدیج  
 آن ذبیحه و بر یخن خون آن ذبیحه پس حلال نیست گرفتن پیرنی

از آن به جهت آنکه آن ذبیحه آواز کرده شده است بر آن ذبیحه  
 برای غیر خدا و تقرب کرده مذبح آن بسوی غیر خدا تعالی \*  
 و بود امام عصر که فرقی می کرد در میان این یسے ذبح برای  
 قدوس امیر و پادشاه و در میان چری که ذبح کند آنرا مردی  
 برای مهمان خود یا جن منی که مهماندار جز این نیست که تقرب می کند  
 بسوی مهمان بکوشش آن از جهت ضیافت او بکوشش آن نه از  
 جهت خون ریزی آن جانور \* نمی بینی که اگر ذبح کند بزی را بنام  
 آن مهمان و بسبب او و تقرب کند بکوشش آن ذبیحه  
 بسوی آن مهمان پس نمی باشد تقرب کننده بسوی آن مهمان  
 بآن بزرگوار اما آنچه ذبح کرده می شود برای امرای و بوقت  
 در آمدن ایشان در شهر با هنر گام معاودت از سفر چنانچه رواج  
 است که بطریق شاه و بهوگ معمول دارند و مردم صورت  
 تقرب می جویند بسوی امرای و سلاطین بذبح جانوری و  
 بخون ریزی او یسے صرف بیان دادن جانوری نه تقرب  
 به کوشش آن جانور به تقریب اطعام و مهمانی او و ازین جهت  
 گوشت آن ذبیحه پیشکش ایشان نمی کنند و هیچ از شفقت های  
 ظاهری آن ذبیحه بآن امیر نمی رسد بخلاف مهمانی

که در وقت ذبح برای آن مهان محض دعوت او بخوراندن  
گوشت آن مقصود می باشد \* پس در میان هر دو صورت فرق  
ظاهر شده \* و امام مذکور حکایت می کرد از بعضی مشایخ که این  
مسئله واقع شده بود در بعضی شهرها و اهلند پس مابین فقهای  
آن شهر اختلاف واقع شد پس نوشتند این مسئله را سوی  
فقهای شهر بخارا و همهم الله تعالی پس فتوی دادند علمای بخارا به تحریم  
این ذبیحه انتهی \* پس معلوم شد که اگر جانوری را برای ضیافت  
کسی و یا بقصد تنبیک احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز حرام  
نخواهد شد \* و خلاصه سابق و لاحی آنست که اگر کسی نیت کند که  
جان این جانور را بنام فلان بجهت تعظیم و تقرب او داشتهم یا برای  
تقرب و تعظیم او خوشنخواهم ریخت و هلاکش خواهم ساخت  
پس درین صورت این جانور حرام است \* برابر است که  
وقت ذبح نام آن غیر خوانند و یا نام او تعالی بر زبان راستند \* و نیز  
برابر است که جانور مرقوم را قبل ذبح او برای آن غیر نام زد  
کنند یا بدون تلفظ نام آن غیر صرف در دل تعظیم و تقرب او  
داشتند یا نه یا آنکه قبل ذبح اهلاذکر بنام غیر یا لفظ آن  
غیر نباشد بلکه ابتداءً بوقت ذبح به نیت تعظیم بصر خدا ذبح کنند



پس ذریعین پنج صورت حرام است \* اما اگر جانوری را برای  
غیر خدا ذبح نمایند باین قصد که عرض از ذبح آن جانور گرفتن گوشت آن  
برای آن غیر بنصود دارند ذبح و خون ریزی او را صرف و سیاه برای  
آخذ گوشت او دانند \* و علوی به القیاس اگر از ملاحظه آن غیر اطعام  
او از گوشت آن جانور یا ایصال ثواب از تصدق بگوشت او  
برای آن غیر مطاوب کنند پس درین صورت آن ذبیحه حلال  
است \* و همچنین در افرق است در میان آنکه وقت قدوم بادشاهی  
یا امیری در شهری اگر اهل آن بلند جانوری را برای تعظیم او  
ذبح کنند حرام است و در میان آنکه وقت آمدن مهمانی یا  
رسیدن احدی از سفر در خانه کمی و امثال آن اگر صاحب  
خانه جانوری را برای او ذبح کند حلال است \* و وجه فرق  
در میان هر دو صورت آنست که در صورت اولی از  
ازاعت خون آن جانور تقرب بآن پادشاه می جویند و گوشت  
آن جانور و خوراندن آن به پادشاه اصلاً مقصود و مطاوب نمی دارند  
لهذا گوشت آنرا بحضور آن پادشاه نمی رسانند بلکه در میان  
مردمان تقسیم می کنند بخلاف صورت ثانیه که گوشت آن را  
برای خوراندن آن مهمان پیار می کنند و آنرا می خورند و به تبعیت

به بیعت او دیگران را نیز می دهند \* و اگر کسی گوید که در صورت ثانیه  
 نیز تعظیم مهمان و قادم از سفر ملخو ظمی باشد پس چرا حرام نباشد  
 بوابش آنست که تعظیم مهمان اگر چه مطلوب می باشد اما از  
 ضیافت او بگوشت آن جانور ملخو ظمی باشد نه از اراقت  
 خون آن جانور یعنی از کشتن آن جانور تعظیم آن مهمان مقصود  
 نمی باشد بلکه از دعوت گوشت آن جانور \* و در فرق در میان  
 هر دو صورت آن است که تعظیم غیر خدا ب دادن پیری از اموال در  
 مشروع درست است اما ب دادن جان حیوانی بدون دادن گوشت  
 آن جانور تعظیم غیر خدا کردن درست نیست زیرا چه دادن صرف  
 جان جانوری برای احدی منصوص نیست بجز آنکه بنام آن ذبح  
 کنند خواه از زبان نام آن گویند یا در دل آنرا تصور کنند و این تعظیم  
 خاص برای خدا است و از جنس عبادت است و عبادت برای  
 غیر خدا حرام بلکه کفر است پس اگر جانوری را برای ضیافت  
 کسی و یا بقصد تنبیک برای احدی و امثال آنها نام زد کنند هرگز  
 حرام نخواهد شد و هم چنین با راده ضیافت شخصی و یا بقصد دادن  
 گوشت آن برای کسی ذبح کنند اصلا حرام نخواهد شد چنانچه در  
 در مختار است ذبح لقلولم الامیر و لیسوه کواحد من العظام بحرم

لأنه أهل به لغیر الله ولو ذکر اسم الله تعالى ولو ذبح للضيف لا یحرم  
 لأنه سنة الخلیل علیه السلام واکرام الضیف اکرام الله تعالى  
 والغارق انه ان قل منها لیاکل منها کان الذبح لله تعالى والمنفعة  
 للضيف وللویلة اوللربیع وان لم یقل منها لیاکل منها بل یدفعها  
 لغیره کان لمتعظیم غیر الله فتحریم وهل یکفر ففیه قولان خلاصه ترجمه  
 آنست که اگر بوقت آمین امیری و مانند او چون پادشاه و یا وزیر  
 یا نواب یا حاکم جانوری را ذبح کند حرام می شود اگر چه وقت  
 ذبح نام ندای تعالی از زبان بگویند و اگر بوقت آمدن مهمانی جانوری را  
 ذبح کند حرام نخواهد شد زیرا به ضیافت سه حضرت ابراهیم علیه  
 السلام است و تعظیم مهمان بخوراندن طعام در حقیقت تعظیم خدا  
 است زیرا به امثال حکم او تعالی است و فرق در میان هر دو صورت  
 آنست که اگر جانوری را ذبح کرده پیش مهمان نهند تا از آن بخورد  
 پس این ذبح برای تعظیم خدا است و گوشت آن برای منفعت  
 مهمان است و اگر ذبح کرده پیش آن مهمان نه نهند بلکه صرف  
 بلا خطه تعظیم او ذبح کرده بدیگران بدهند پس این ذبح برای  
 تعظیم آن مهمان است پس حرام نخواهد شد و در گذر ذایج اختیاف  
 است و پستردانستنی است که در اینجا فایده جایزه است بکوش

انسان باید شنید و بفهمد و دل باید کوشید کسانیکه شریعت  
سینه را شعار خود ساخته اند و هر که بدعت سینه پرداخته اند پس  
اعتقاد قوی است که تسلیم خواهند نمود که فی الحقیقت مورد مضمون  
فیض مشکون آیه و اذیه الهمد ایه اذ اتت علیهم آياته زادتهم ایمانا  
ایشان یعنی وقتی که تلاوت کرده می شود بر مومنان آیه های قرآن را  
زیاده می کند آن آیات ایمان ایشان را یعنی هرگاه حکمی  
از احکام قرآن برای ایشان خوانده می شود آنرا قبول می کنند و ایمان  
می آرند پس به نسبت سابق ایمان ایشان قوی و کامل  
می شود و یا آنکه معتقدات ایشان زاید می گردد اما کسانیکه  
بیر و طریقه کفار و تابع سنت آباء و اجداد بنجار خود اند گمان  
غالب است که مجیز قبول نخواهند آورد که فی الواقع ایشان  
مصدق فحشای عبرت انتمای قوله و تعالی اند که در جزو مضمر  
در سه رده مانده است اذ اُقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَيَّ مَا اَنْزَلَ اللَّهُ وَ اِلَيَّ  
الرَّسُولُ قَالُوا احْسِبْنَا مَا رَجَلْنَا عَلَيْهِ آيَاءَنَا اَوَلَوْ كَانَ اَبَاءُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ  
شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ یعنی وقتی که گفته می شود برای ایشان که بیایید  
سوی پیروی که نازل کرده است او را خدا می توانی و رجوع  
آرد نسبی به ضمیر پخش می گویند که بسند است بایان را پیروی که

یافتیم باید ران خود را بران پخیر پس الله تعالی در شان ایشان  
می فرماید که اگر چه پد ران ایشان پخیری رانند و بوجی راه  
راست نیابند و آن اینست که عادت هندوان و مشرکان  
است که هرگاه این را را حاجتی می افتد پس جانوری را بنام  
جی و یا شیطانی یا جنی بقصد تتریب بآنها و یا به تعظیم آنها  
باصید حاجت روائی از آنها نام زدی می کنند و برای او نذر می سازند  
و از آنجا که ایشان مشرک محض اند هر حسب نذر سابق  
بنام آن غیر نیز ذبح می کنند و وقت ذبح نام آن را بر زبان  
می آرند اما مسلمانان حوام از اهل هند و نرگال که آباء ایشان  
از قوم هندو مردود بودند این طریقه سیه آبائی را باقی داشته  
اند و هرگاه ایشان را ضرورتی در پیش می آید پس بمقابله  
کنار جانوری را بنام بزرگی نام زدی می کنند و مقصود ایشان  
بخیر از تتریب بآن بزرگ و خوشنودی و تعظیم آن ولی بوسیله  
دادن جان جانوری پخیری دیگر ملاحظه نمی باشد چنانکه از  
مشاهده احوال و اعمال ایشان که ناطق بران است پر  
ظاهر و باهر است و آینه تفصیل آنها بنوته تعالی مذکور خواهد شد  
لیکن ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که جانوری را بیس

از ذبح او بنام غیر خدا معین می کنند و ظاهر ابرحسب عادات اهل  
اسلام نام مبارک خدای تعالی وقت ذبح آن پر زبان  
می رانند بخلاف مشرکین که همه وقت نام آن غیر ذکر می نمایند  
اگر کسی گوید که جانوری را اگر چه پیش از ذبح بنام غیر خدای تعالی  
حرز ری نمایم اما هرگاه وقت ذبح بنام خدای تعالی ذبح می کنم و برای  
او می سازم پس چرا حلال نباشد ؟ جوابش بچند و بر آست  
اول آنکه وقت ذبح نام خدا اگر قفس حرفت بر حسب عادت  
مستمره مسلمانان است که در وقت ذبح نام خدای تعالی پر زبان  
می رانند و هرگز نیت و قصد ایشان برای خدای تعالی نمی باشد  
و دلیل بر این دومی آنست که وقتی که سوای جانور چیزی دیگر را  
از قسم اطعمه و غیره بنام غیر خدا معین می کنند و بر ذمه خود مانند  
می نمایند اولاً آن شی را برای آن غیر نام زدمی کتد پستروقت  
ادای آن خیر نیز نام آن غیر می خوانند و می گویند که این خیر نام آن  
غیر است و هرگز نمی گویند که این خیر نام خدا است چنانچه در فاتحه  
رسمیه معمول و مروج افتاده است که اولاً وقت خریدن آن خیر  
یا وقت آوردن آن بخانه خود می گویند مثلاً که این خیر بنام  
امام حسین است مثلاً و بعد تیاری آن وقت فاتحه عرفیه نیز

می گویند که این پیر نام حسین رضی الله تعالی عنه مقبول شود  
و بابا بنجیاب ند راست و یا بحضرت ایشان نیاز است و  
امثال آنها پس ازین صاف ظاهر می گردد که نام خدا وقت  
ذبح چنانکه ذکر گفتن مجرب و رواج و عادت است چنانچه بسم الله  
گفتن وقت خوردن و خوراندن خواه طعام حلال باشد یا حرام  
و در خانه خود باشد یا در مجلس دعوت بلکه در همه کار و بار خواه  
آن کار شریف باشد یا خیر و طاعت باشد یا معصیت همه وقت  
بسم الله می گویند و حال آنکه وقت خوردن طعام حرام و یادقت  
فعل معصیت بسم الله گفتن کفر است و سمر دین آنست که اکثر  
مردمان گمان می برند که ذکر کردن نام خدای تعالی برای ذبح ضرور  
است چنانچه کار دین و تراشیدن رگهای گردن و امثال آنها برای  
ذبح شرط است برای هر که باشد و بقصد هر چه بود و برای ضیافت مهمان  
باشد یا برای دعوت شادی و غیره یا برای صدقه و یا برای  
اضحیه و یا برای عقیقه و یا برای خدای تعالی و یا برای غیر خدای  
تعالی بوده یعنی این همه از لوازم و شرایط طریقه اسلام است  
چنانچه اکثر کلام درود و سوره و غیره و اخلاص را برای فاتحه عریض ضروری  
می شمارند و می پندارند که این همه در هر عامه و همه شرط است برای

هر که باشد خواه تصدق بنام خدای تعالی مطلوب باشد یا برای ایصال  
 ثواب برای سببی منظوره باشد و یا برای تقرب و تعظیم  
 با حدی مقصود بود یا بنام مرده میزند و رشود چنانچه این معنی در میان  
 طلابان جاهلان و پیرزادگان نالایقان و خوندگار ان نادانان  
 معمول و مشهور است و جواب دوم آنکه منجمه شرایط ذبح  
 و دشرط دیگر است و اول آنکه از زبان نام شریف او تعالی  
 آورده شود و دوم آنکه در دل نیز تعظیم او تعالی ملحوظ و مقصود  
 بود پس اگر یکی ازین هر دو فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد چنانچه  
 در جامع الرموز مرقوم است *فلو صمى على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل*  
*وانما قلنا لله لانه لو صمى وذبح لقلوم امير او نحوه من العظماء لا يحل*  
*لانه ذبح تعظيما لله لا لله تعالى ولو صمى ولم ينو لم يحل* و خلاصه عبارت  
 مرقومه آنست که اگر وقت ذبح جانوری بسم الله گوید بر او اما  
 ذبح کند برای غیر خدای تعالی حلال نمی شود آن جانور و جز این  
 نیست که برای خدا باشد زیرا چه اگر بسم الله گوید و ذبح کند بجهت  
 تعظیم امیری و مانند او کسی از بزرگان پس آن جانور حلال  
 نمی شود زیرا چه ذبح کرده شد آن جانور بجهت تعظیم آن امیر نه برای تعظیم  
 خدای تعالی و در صورتیکه از زبان بسم الله گوید و در دل اصلا



تعظیم احدی نیست نه کند نه تعظیم خداوند تعظیم غیر خدا احوال نخواهد شد و  
 و نیز رحموی است ذبح شاه الضیف و ذکر اسم الله تعالی علیه بحل  
 اكله ولو ذبحه لاجل قتل و امیر او داخل من العظام و ذکر اسم الله  
 علیه بحرام اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله تعالی  
 و ذکر اسم الله ایضا لهذا یضعه بین یدیه لیاكل بشلاف المسئلة  
 الثانية لان ذبحها لاجله تعظیما له لا تعظیما لله تعالی لهذا یضع  
 بین یدیه لیاكل بل یدفعه الی غیره خلاصه عبارت مرقومه آنست  
 که اگر کسی بزی را برای مهمانی ذبح کند و نام خدا بر آن جانور بخواند  
 حلال می شود و اگر وقت در آمدن امیری یادگیری از سرداران  
 ذبح کند اگر چه نام خدای تعالی بر آن جانور بگوید حرام می گردد  
 زیرا چه در صورت اول برای تعظیم خدای تعالی ذبح کرده شد و نام  
 خدا نیز بر او خوانده شد و برای تعظیم مهمان ذبح کرده نه شد بلکه  
 برای خوراندن او ذبح کرده شد و ازین جهت گوشت آن را  
 پشش مهمان می نهند و او را می خوراند بخلاف صورت ثانی که  
 ذبح آن جانور برای تعظیم امیر بوده است نه برای تعظیم خدای تعالی  
 و نه برای خوراندن آن امیر و همین و بر است که گوشت آن را  
 پشش آن امیر نمی برند و بر سر فرهاد نمی نهند بلکه بدیگر آن بخش

می گنند \* و نیز از فتاویٰ ذییه و در مختار و اسبها و عالم گهری  
 دلائل آن خواه آمد \* و از این جا است که اگر وقت ذبح جانوری  
 نام خدا بگویند و در دل نیت شکر بر عطره و یا شکر بزرگوار دیگر باشد  
 آن با تور حرام می گردد چنانچه در همه ای در کتاب الذبائح  
 است و لو قال الحمد لله او سبحان الله یرید به التسمیة حل  
 ولو مطلق من الذبح فقال الحمد لله لا یحل لانه یرید به الحمد  
 علی الفعلة دون التسمیة \* خلاصه اش آنکه اگر کسی وقت ذبح  
 جانوری الحمد لله یا سبحان الله بگوید و نیت کند که این گفتن  
 من برای ذبح است یعنی تعظیم او تعالی بذبح آن جانور اراده  
 کند حلال می شود و اگر وقت ذبح جانوری عطره زند پس الحمد لله  
 بگوید و از گفتن آن کلمه شکر بر عطره مقصود دارد حرام می شود  
 زیرا چه درین صورت از گفتن الحمد لله شکر بر عطره مراد شده گفتن  
 نام خدای تعالی برای ذبح پس برین تقدیر خواندن نام خدا  
 برای ذبح متحقق نه شده \* و علی هذا القیاس در صورت  
 مسوکه یعنی بر تقدیر یک وقت ذبح جانوری بسم الله بخواند  
 اما ترتیب و تعظیم غیر خدا ملحوظ باشد و ادای نذر اخیر الله مقصود  
 بود پس گفتن کلمه بسم الله و ذکر کردن نام خدا برای ذبح

مقصود نمی باشد بلکه بر عایت عادت مسلمانان است چنانچه سابق گذشت \* پس هرگاه ثابت شد که در صورت مسئوله نام او تعالی وقت ذبح گنفتن صرف بر حسب عادت و رواج خود با زبان می راند و در دل این نیت تعظیم خدای تعالی اصلا مقصود نمی باشد بلکه تعظیم آن غیر باقی می ماند پس بل شبهه آن ذبیحه حرام است زیرا به نیت تعظیم الله تعالی که یکی از مشتهای طذیح است در صورت مسئوله مفقود است \* جواب سیوم آنکه لفظ اهل در ما اهل به انحراف مطلق است که وقت ذبح نام خدا گویند یا نه گویند یعنی جانوری که برای غیر خدای تعالی مزرر کرده شود حرام است بر اوست که وقت ذبح او نام خدا گفته شود یا نه و قاعده اصول فقه است که نص مطلق را بر اطلاق او جاری دانسته نخواهد شد یعنی حکم او را بقیدی مقید کرده نخواهد شد چنانچه در کتب اصول مرقوم است حکم المطلق ان یجری علی اطلاقه \* جواب چهارم آنکه لفظ مادر ما اهل عام است که در وقت ذبح آن جانور نام خدا ذکر کرده شود یا نام آن غیر و قاعده اصولیه است که حکم العام ان یجمل

و مع ما یتناول \* جواب پنجم آنکه در صورت مذکوره بر زبان

نام خدای تعالی گفته می شود و در دل نام غیر خدا متمسکین می باشد پس مقبره همان خواهد بود که در دل باشد زیرا چه قاعده شرعی است که اگر زبان و دل مختلف شود پس اعتبار مردل راست چنانچه در نیت نماز اگر از زبان نیت نماز ظهر گوید و در دل نیت نماز عصر کند پس نماز عصر معتبر خواهد بود چنانچه در استیفاء و نظایر در مبحث تاسع مرقوم است و اذا اختلف القلب واللسان فالعامة مافی القلب و نیز حدیث شریف مترجم اما الاعمال بالایات بر این معنی دلیل ناطق است و نیز حدیث مشهور ان الله لا ینظر الی اعمالکم بل ینظر الی قلوبکم و فیما تکم برین بدعاشاید صادق و شمر ضرب المثل زبان زد خلائق بر این دعوی گواه واثق اعنی بر زبان تسبیح و در دل گاو و خر این چنین تسبیح کی دارد اثر آری نام خدا وقت ذبح وقتی فایده خواهد داد که نیت سابقه از دل ظلمت منزل خود دور کند و نیت تعظیم او تعالی در دل خودش در آرد چنانچه سابقه کور شد و لاحقاً نیز مبیین خواهد شد اما بعضی از جمال که برسم قدیم مرقوم مبتلاند و از آباء و اجداد اباء عن جد بعبادت مستمره خود مستقیم اند درین مقام کج فحشی می کشند و تاویل و توجیه می نمایند و می گویند که از تبعین بانوری بنام

بزرگی مصلحت قدر ملحوظ و مقصود میداریم که نذر برای خدای نمایم  
 و ثواب خوراندن گوشت آن بروح آن بزرگ میرسانیم  
 جوابش بمحمد و جواد است \* اول آنست که چنانچه در باب تصمیه  
 سنان شما مخالف جنان شماست یعنی بر زبان نام خدای آرید و  
 در دل تعظیم غیر خدای دارید هم چنین این سخن سازی شما بر خلاف  
 اعتقاد شماست زیرا چه عمل شما ناطق بآنست که مقصود شما تنزیه  
 و تعظیم بغیر خدا است و نذر برای خدا هرگز نیست \* چرا که اگر  
 فی الواقع نذر برای خدای تعالی و ایصال ثواب خوراندن  
 گوشت آن برای بزرگی مقصود و منظور می دارید پس  
 چرا از شی مندر خود می خورید و آب و آباء و ابناء خود را می خورانید  
 و بنابر طریق تحفه و هدیه بر زبان می فرستید و بنظر حقوق دوستی  
 و آشنائی و خویشی بدوستان و آشنایان و خویشان  
 می دهید بلکه بلا لحاظ از جزاء لاحد ان الا احسان اختیار  
 از خود و خیانت نموده می خورانید و حال آنکه چیزی از اینها  
 در شی مندر جایز نیست و هرگز وفای آن نذر نمی شود بلکه ادای  
 آن بر ذمه نذری باقی می ماند اما فی الفتاوی العالمگیریه فی کتاب  
 الاصلیه و ان اوجبت بالذکر فلیس لصاحبها ان یاکل منها شیاً

ولا ان يطعم غيره من الاغنياء هو ان كان الفاذر غنياً وفقيراً لان  
 سبيلها التصديق وليس للمتصدق ان يأكل صدقته ولا ان يطعم  
 غنياً انتهى \* خلاصه عبارت مرقوم آنست که اگر کسی اضعیف را  
 نذر کند پس جایز نیست برای ناذر که چیزی از آن اضعیف  
 بخورد و نه اینکه اغنیاء از آن بخورند بلکه اینست که ناذر مرقوم  
 غنی باشد یا فقیر زیرا چه حکم نمی مند در تصدقی است و متصدق را  
 جایز نیست که خود از صدقه خود بخورد یا غنی را بخورد \* و فی الجوه  
 المرائق لا يجوز دفع الزکوة الى ابيه وجنّاه و لا الى ولده  
 و ولد ولد و ان هفل وفيه اشارة الى ان هذا الحكم لا يختص  
 بالزکوة بل لكل صدقة واجبة لا يجوز دفعها اليهم و قيل بالزکوة لان  
 النفل يجوز للغني كما لله اشبه و الصدقات المفروضة والواجبة  
 كالعشر والكفارات والنذور و صدقة الفطر فانها لا يجوز صرفها  
 للمغنی لعموم قوله عليه السلام لا تحل الصدقة للغني و اخرج النفل  
 منها لان الصدقة علم الغني هبة \* خلاصه آنکه دادن زکوة به پدر  
 و جد خود اگر چه بالا باشد جایز نیست و هم چنین دادن آن به پسر  
 و پسر پسر اگر چه فرزند به دور است نیست \* و این حکم بزکوة  
 مخصوص نیست بلکه حکم هر صدقه واجبه نامحبن است اما صدقه ثانیة

پس جایز است صرف آن شخص غنی و ثمانی و جمیع السام  
صدقه مسز و ضمه و واجبه. شخص غنی دادن درست نیست مانند  
عشر را ضمی لاخراجی و جمیع انواع کفارات و مال منذور و صدقه فطره  
و فی العموی لو رکب فی البحر و نذر علی نفسه انه ان وصل الى البر  
ما لجا ان یتقرب قربا فالزامه الوفاء ولا یاکل منه و یتصلق به  
علی الفقراء لا علی الاغنیاء و خلاصه آنست که اگر کسی رکشی سوار  
شود و نذر کند که اگر من به صحت و سلامت به خشکی برسم  
تا جانوری را قربانی خواهم کرد پس درین صورت و قای  
آن واجب است و خود پیری از آن نخواهد خورد و به شخص غنی  
تخواهد داد بلکه تمامی آنرا بر فزاء و مساکین صدقه خواهد کرد  
پس از افعال مذکور شما صاف ظاهر شد که مقصود شما از نذر  
جانوری بنام بزرگی اسمین قدر است که آن جانور را بقصد قرب  
پان بزرگ ذبح خواهید کرد و ایصال ثواب نورانیدن گوشت آن برای  
آن بزرگ اصلا مطلوب شما نیست لمان فی العموی حاشیه الاشباه  
و النظایر فی کتاب الذبایح حاصل الکلام ان الذبح المقترن  
بذلکراحم الله تعالی اذا کان قبل قیوم قادم لیهیاً لضيافته و بعد  
لذومه بیدر همته الی انک فلا شهید فی جواز بل من ذوبه فی جر از اکل

ذلك المذ بوح واما اذا كان عند المقلد فان كان المقصد ذلك  
 فالحكم ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم فحرام والمذ بوح ميتة  
 وضابطه انه ان طمخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذابح  
 ان يتوازع الناس كما هو معهود ببليد تنا فهو لمجرد التعظيم وحكمه  
 ما علمت انتهى خلاصه عبارت حموى آنست که وقتی که  
 امیری در شهری داخل شود و مردمان آنجا جانوری را برای  
 او بنام او تعالی ذبح کنند پس آن ذبح بر دو صورت  
 است یکی آنکه پیش از رسیدن او و یاس از در آمدن  
 او بعد زمانی جانوری را برای مهمانی او ذبح کنند و از گوشت  
 آن سامان و اسباب ضیافت او مهیا نمایند پس آن ذبح  
 بی شبه جایز است بلکه مستحب است و خوردن آن  
 درست است و دوم آنکه در وقت در آمدن او و ورودی  
 او ذبح کنند و درین صورت نیز اگر همان دعوت و ضیافت  
 به خوراندن گوشت آن جانور بآن امیر مقصود دارند پس  
 این صورت نیز جایز و درست است و اگر در صورت ثانیه  
 صرف تعظیم آن امیر از مجرد ذبح او یعنی از خون ریختن او  
 مقصود باشد پس آن ذبح حرام است و آن ذبیح مثل



مردار است و علامت این آنست که اگر بعد ذبح گوشت  
 آنرا پیش آن امیر برند و او را خوراند پس این ذبح برای  
 ضیانت و دعوت اوست و بی شبه درست است و اگر  
 آن امیر را خوراند بلکه مردمان حواله کنند تا آنها در میان  
 خود مانجش نمایند پس این ذبح برای تعظیم است و بی شک  
 حرام است انتهی پس ازین مضامین صاف ظاهر شد  
 که هرگاه گوشت آن جانور منذور را خود می خورد و بآباء و اولاد  
 و اقربا و اغنیاء و دوستان تقسیم می نماید و تمام آنرا به فقرا  
 خاصه تصدق نمی کند مفهوم شد که مقصود شما ببرد ذبح است  
 برای تعظیم آن بزرگ و این فعل و آن شی حرام است و  
 و هرگز ندبرای خدا و ایصال ثواب آن پر روح آن بزرگ  
 مقصود نمی دارید بلکه فعل مذکور شما مثل کردار هندوان است  
 که بزی را بنام نبی بلی می دهند و آنرا برک می پندارند و خود  
 ناذر و اقرباء و اجبای او می خورند بلکه بیماران و کودکان را  
 نیز بامید شفا و برکت می دهند اگر کسی گوید که ما ندی کنیم باین نیت  
 که این جانور را بنام خدا ذبح کنیم و بنویشان و دوستان  
 بخورانیم خواه اغنیاء باشند خواه فقراء پس البته ایشان

را غور اندن جایز خواهد شد و مامولق نذر نمی کنیم و نه برای فقرا  
خاصه آنکه بر من واجب آید که بفقراء تصدق کنم و خاصش آنکه  
با چنانکه نذر می کنیم همچنان وفا می نمایم و جوابش به دو طریق است  
اول آنکه اگر نذر برای اغنیاء خاصه می کنید یعنی بنام اغنیاء نذر  
می نماید و یا برای اقربای اغنیاء یا برای گروه دیگر از قسم اغنیاء مانند  
دوستان تو بکران و امیران و تاجران و امثال ایشان پس  
شرعاً این نذر صحیح نیست \* لِمَا فِي الْقَبِيْهِ قَالَ اِنْ قَدِمَ غَايِبِي  
قَالَهُ اِنْ اَصْبَحَ هُوَ لَا الْقَوْمَ وَ هُمُ اغْنِيَاءُ لَا يَصِحُّ و هرگاه ثابت  
شد که صورت مفروضه شما نذر شرعی نیست و بد آنچه تاویل قول و  
فعل خود می کنید شرعاً صحیح و درست نیست بلکه مخالف شرع و باطل  
است پس ازین نیک هویدا شد که مقصود شما نذر برای  
خدا و ایصال ثوابش بروح بزرگ که به تکلف می گوئید هرگز نیست  
بلکه طرف نذر برای آن بزرگ است \* علاوه بر این آنکه  
خوراندن خویشان و دوستان پیاس داری مهادات  
و بر عایت مهادات و بلا حفظ رسم مجازات که در حقیقت مبادلت  
و مبادیعت است هرگز ثواب در آن متصور نیست تا به دیگری  
چه رسانیده شود پس معلوم شد که شما از نذر مذکور و از ذبح مرقوم

مجروح تقرب و تعظیم غیر خدا می نماید قصد کرده اید و این طعام ضریح  
 نزد نامی علماء و کفر صحیح بر حسب قول اکثر فضلاء است چنانچه  
 دلائل آن از کتب فقهیه و فتاوی خواهد آمد انشاء الله تعالی و  
 طریق دوم آنکه اگر نذر مطلقاً می کنید یعنی تخصیص بفقراء و یا باقربا  
 یا باغنیاء نمی کنید پس شرعاً مصرف آن نذر فقراء و باغنیاء  
 و اصول و فروع دادن هرگز درست نیست چنانچه سابقاً مذکور شد  
 جواب دوم از اصل سوال بعضی جمال مسامین آنکه گوشت  
 آن جانور را تبرک می پندارید و خوردن و خوراندن آن موجب تواسیست  
 می دانید چنانچه معمول اکثر عوام است که گوشت سی منی که بنام  
 حضرت بوعلی قاندر قدس سره نذر و نیازی کنند بماران را باید صحت  
 و عافیت و کودکان را بتوقع حفظ از آفات و ایسات و از دیار  
 قوت و طاقت و زنان حاملان را بطمع حفظ حمل و سهولت وضع  
 حمل و ولادت می خوراند و همچنین توشه بنام حضرت بابرکت  
 پیر بران اعنی سید ناد مولانا شیخ عبدالقادر محی الدین  
 جیلانی قدس سره را بلور تبرک می خوردند و صلحا را می خوراندند  
 بکافران و مجاور نمی دهند و تقطیر آن توشه زیاده الحد می نمایند چنانچه خود  
 مولف این رساله مسکنه قریه چاواوری را که تریسب شهر غلیم آباد

است بچشم خود دیده که شخص فاتحه خوان اذلا توشه مرقومه را روی  
خود داشته حضرت پیرمرو را حاضر و ناظر دانسته دست بسته  
استاده مدح و ثنای او شان بطور خطاب می خواند بعد حاجت  
خود را از آن حضرت می طلبد پسر جماعتی که در آنجا حاضر شده باشند  
موجب نشسته می خوردند و در وقت خوردن او گفتگو نمی کنند تا  
آب و هین ایشان در آن توشه یافتند و پس خورده خود را در جای  
که پایمال مردمان نه کردند می اندازند حتی که بعضی در ایشان  
محتاجات این قدر احتیاط می ورزند که بعد خوردن توشه مرقومه آب  
مضمضه خود را در خندق کنده می اندازند و علی هذا القیاس  
وقت تیاری آن جنب و عایض و فشار دست رسانیدن بآن  
نمی دهند و کمال احتیاط از اختلاط استیاء دیگری نمایند و علی هذا  
المسئوال تعظیم استیاء مذوره بر حسب تعظیم بزرگی که بنام آن  
مذرمی کنند بجای آورند پس ازین افعال نیز صفات ظاهری شود که  
مقصود ایشان مذکور برای آن بزرگ است و هرگز ایصال  
ثواب بآن بزرگ منقول نیست جواب سیم از اصل تاویل  
چهارم مذکورین آنست که مولانا عبید العزیز رح فرموده اند که برای  
فهمانندین شان یک نکته کافی است که بایشان باید گفت که

هرگاه شما ذبح نمودن جانور بنا بر غیر خدا نذر می کنید اگر عوض آن  
 جانور گوشت بهمان مقدار خرید و بفتر اید باید در ذبح شما آن نذر  
 ادا می شود یا نه اگر می شود راست می گوئید که مقصود شما از ذبح  
 غیر از گوشت خود را بدین برای ثواب آن مرده نمودن الا تترتب  
 بذبح او بآن میت کرده اید و این شرک که طریح است انشائی  
 اگر کسی گوید که بر تقدیر مرقوم که نذر کند کور را داغی شود سببش  
 آنست که نذر بهمان جانور مخصوص را نذر کرده و گفته که این جانور  
 را نذر کردم پس با وجود موجود بودن اصل شیء مذکور و قدرت  
 بر ادا می آن دادن عوض او چگونه درست خواهد شد زیرا چه قاعده کلیه  
 شریعه است متى امکن العمل بالاصل لا یجوز العمل بالبدل  
 چنانچه وضوء و تیمم که با وجود قدرت بر آب هرگز تیمم درست  
 نیست نه بجهت آنکه تقرب بذبح او بآن میت نموده می شود  
 چه آبش آنست که تخصیص مال مذکور در شرع لغو است و نذر  
 بآن شیء مخصوص هرگز مختص نمی شود بلکه با وجود قدرت بر اصل  
 شیء مذکور دادن عوض آن خواه قیمت آن خواهی دیگر از جنس  
 شیء مذکور درست است لما فی الدار المختار و الذل و من اعتکاف  
 او هیچ اوصاف او غیره غیر معلق لا یختص بزمان و مکان و دوهیم و

فقیر فلو نذران يتصلق يوم الجمعة بمكة بهذه الدراهم هل یفقیر  
فلان فخالف جاز بخلاف النذران المعلق فانه لا يجوز تعجيله قبل  
وجود الشرط \* خلاصه عبارت در مختار آنست که اگر نذر می را  
زمانی و مکانی و به چیزی خاص و به شخصی مخصوص مقید کند پس  
آن نذر بآن قیود مختص نمی شود بلکه بدون آن شروط نیز ادا کردن  
درست است \* مثلاً اگر کسی نذر کند که من صدقه خواهم داد بر روز  
جمعه در شهر که باین و در هم بر این فقیر بعد از آن ناذر خلافت  
آن کند مثلاً بر روز پنجشنبه در شهر مدینه در هم دیگر بر فقیر اجنبی  
صدقه و پس آن نذر جایز خواهد شد و ادا صحیح خواهد گشت  
که نذر معلق بشرط چیزی که بدون آن شرط جایز نیست \* مثلاً اگر  
کسی گوید نذر کردم که اگر فلان مقصود من حاصل شود این قدر  
مال در راه خدا صدقه خواهم داد پس قبل حصول مقصود ادا  
کردن جایز نیست فی السراجیه نذران یصلق هذه المائة  
الدراهم يوم كذا هل یفقیر كذا فتصلق بمائة اخرى قبل محیی  
ذلك اليوم هل یمسکین آخر جاز و فی العالم کیریة رجل قال ان  
تجوت من هذا الغم الذي انا فيه فعلي ان اتصلق بعشرة دراهم  
خبزاً فتصلق بعین الخبز او بثمنه یجزيه \* وایضا فیها لو نذر رجل

الدراهم فتصلق بغيرها من نذره جازة وفيها ايضار جل اشترى شاة  
الاضحية وارجبها بلسانه ثم اشترى اخرى جاز له بيع الاولى \* وفي

الرسائل الزينية اعلم ان تعيّن الناذر الدينار والدرهم والفقراء لغو  
اگر کسی گوید که مقصود از نذر جانوری بنام مینی آن دارم  
که هر ثوابیکه از ذبح و ادانت خون این جانور حاصل شود  
بر روح فلان میت برسد زیراچه بجز ذبح و ادانت خون نیز عبادت  
است و تصدق بگوشت آن عبادت دیگر است چنانچه در  
اضحیه که صرف ذبح واجب است و تصدق گوشت آن واجب  
نیست بلکه مستحب است پس همچنانکه ثواب تصدق اموال  
را بر روح مردگان رسانیدن جایز است ثواب بجز ذبح  
جانوری برای مینی بخشیدن چاره و اتقوا هدی و از آنجا که صرف  
ذبح آن جانور منظره و سوز و راست و گوشت آن مایه ظو و محظوظ  
نیست لهذا ذبح آن جانور را به نیست ایصال ثواب آن روح  
مینی ادا می کنیم و گوشت آنرا خود میخوریم و بفروندان و پدران  
و آشنایان می خوریم مانند گوشت اضحیه \* پس ازین لازم  
نمی آید که تقرب بذبح اذ برای آن میت کرده ام \* علاوه برین آنکه  
اضحیه از طرف میت جایز است و معنیش بجز ازین نیست که

قربانی کردن و ذبح نمودن باسم خدای تعالی و ثوابیکه بر آن  
 مترتب شود بآن مرده داده شود و خوردن گوشت این اضحیه  
 جایز است مستحبی را و اولاد و ابناء او را المافی السراجیه رجل ضحی  
 من المیت جاز و لایلزم التصدق بالکل الا اذا کان بامرءه و فی  
 الکمدادیة من ذبح عن المیت فهدى اهلی الوجهین اما ان یذبح  
 بامرءه او بغير امرءه فعلى الوجه الاول لا یتناول من لحمه و هو المختار  
 لان التضخمیة تقع للمیت و فی الوجه الثاني یتناول و هو المختار  
 لان الذبح حصل علی ملکه و الثواب للمیت و خلاصه عبارت حمایه  
 این است که اضحیه کردن از جانب مرده بر دو قسم است  
 اول آنکه میت در حالت حیات خود وصیت کرده باشد که از مال  
 من تضحیه از طرف من بخوابد کرد پس درین صورت خوردن  
 گوشت آن جایز نیست بآنکه تمام آنرا تصدق کرده بر فقرا واجب  
 است زیراچه اضحیه مالک میت است و از جانب او تضحیه کرده  
 شده است پس بر حسب وصیت او تمام گوشت آنرا تصدق  
 کردن ضرور است و دوم آنکه بدون ایصاء میت کسی از ورثه  
 او یا غیر ایشان بمرعاً از جانب خود برای میت مرقوم تضحیه نماید پس  
 برین تقدیر منجبی را خوردن گوشت آن و خوراندن آن اصول



و زروع خود را بایز است زیرا که اصحیه ملک منضمی است پس  
 او را اختیار است که در ملک خود بهر وجه که خواهد تصرف کند افتھی  
 الترحمة پس چنانکه تصحیه از مجرد ذبح جانور بدون تصدق گوشت  
 آن صحیح است پس مذکر به مجرد ذبح جانوری بدون تصدق  
 گوشت آن نیز چرا جائز نباشد و جانش بدو وجه است اول آنکه تصدق  
 بدیج جانور بدون تصدق گوشت آن در شرع وارد نشده زیرا که  
 جان حیوان مملوک آدمی نیست و از این جا است که کشتن مولی  
 غلام خود را حرام است اگر به سبب شبهه قصاص ساقط  
 می شود و همچنین کشتن نفس خود حرام است و همچنین علت است  
 که اقرار مولی به کشتن غلام او کسی را صحیح نیست زیرا که این اقرار  
 بسوی جان او راجع است و جان مملوک او نیست  
 بخلاف اقرار او به مملوکیه غلام خود برای شخصی دیگر صحیح  
 است زیرا که این اقرار بسوی بدن غلام خود متعلق است و بدن  
 او مملوک مولی است و مولی را اختیار است که هر تصرفیکه  
 خواهد در نفس مملوک خود نماید چنانچه در بهایه و در کتاب  
 الجنایات است و فعله بنفسه هل فی الدنيا معتبر فی الآخرة  
 حتی یأثم علیه و ایضا فیها فی الکتاب السجرات العبد مبقی علیها اصل

الحریة فی حق الدم مملا بالأدوية حتى لا یصح إقرار المولى عليه  
 بالحدود والقصاص خلاصة جبارت به این است که قبل  
 منخص در ذات خود در دنیا عفو است اما در آخرت مقیر و ما خود  
 است یعنی اگر کسی ذات خود را جراحت کند یا بکشد پس  
 در دنیا مواظف آن نخواهد شد یعنی بادشاه او را جزای میرا نخواهد  
 داد اما در آخرت گناهکار خواهد شد و غلام در حق جان خود در حکم آزاد است  
 و مملوک کسی نیست و در حق تن و بدن او در حکم مناع و اسباب است  
 و از این جا است که اقرار مولى بر غلام خود بدو و قصاص برای شخصی  
 غیر صحیح نیست زیرا چه حدود و قصاص متعلق بجان غلام است پس  
 این اقرار سومی بجان غلام راجع است و جان او مملوک مولى  
 نیست اما اقرار مولى به مملوکیت او برای غیر درست است  
 زیرا چه مملوکیت غلام متعلق بدن و تن او است و بدن او  
 مملوک مولى هست و هرگاه جان جانور مملوک آدمی نیست پس  
 جان او را برای غیر جان آفرین دادن درست نیست تا  
 ثواب بر آن مترتب تواند شد پس ایصال ثواب آن  
 غیر متعذر است و دیگر آنکه هرگاه جان جانور مملوک آدمی  
 نیست پس نه در مجروح که عبادت از دادن جان او است

نیز جایز نخواهد شد و بر اچه مملوک مشه ن می مند و ر مشه ط  
صحبت نذر است لعافی الزهاقل الزینیه و من شرط النذر ان  
یکون الهنذ و مملوکا للناذر یعنی از مشه اریط نذر آن است که شی  
مند و ر مملوک ناذر باشد و و ر مشه و و ر جلد ثالث در باب  
الایمان و النذر و مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و  
سلم و لیس علی ابن آدم نذر فیما لایملك یعنی لازم نمی گردد  
بر فردا آدم نذر در چیزی که مالک آن نیست و نیز در باب  
النذر و راست است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا وفاء لنذر  
فی معصیه و لانی لایملك العبد یعنی صحیح نیست و فای نذر یک و ر  
سویست بود و نذر یک و ر نمی غیر مملوک باشد انتهی بخلاف مال  
که مملوک آدمی است و بدیگری دادن جایز است پس ثواب  
بر آن نیز منفرست می توان شد پس دادن ثواب آن بدیگری  
ندانستنی است که مشه اریط صحبت نذر  
به شی مند و ر مملوک ناذر باشد چنانچه از رسایل  
دوم آنکه از نسیم عبادت بود یعنی از  
و سیوم آنکه از قبیل عبادت مرصوده  
چهارم آنکه شی مند و ر عین واجب نبود

یعنی از جانب او تعالی واجب نباشد \* پنجم آنکه از جنس واجب بود  
 یعنی از قبیل مستحب نه بود \* ششم آنکه از جنس واجب عین بود  
 یعنی از نوع واجب کفایه نباشد \* پس اگر شی منته و رتبه که ناظر  
 نباشد نذر صحیح نخواهد شد \* مثلاً خری که هنوز از آنرا خریداریه است نذر  
 کند بعد از آن خرید کند و همچنین نذر کردن بفشایی که گناه باشد مثلاً  
 فلان شخص را زدن یا کشتن یا مسک کردن و همچنین نذر کردن  
 به نماز ظهر که از جانب خدا تعالی خود واجب است و همچنین نذر  
 کردن به عیادت مریض که از جنس واجب نیست بلکه مستحب  
 است و هم چنین نذر کردن به وضوء که عبادت مقصوده نیست  
 بلکه از شرط عبادت است و هم چنین نذر کردن به نماز جنازه  
 که واجب علی العین نیست بلکه واجب کفایه است لمانی  
 الالهیه والنظایر لایلزم النذر الا اذا کان طاعة ولیس بواجب و  
 کان من جنمه واجب علی العین ولا یصح النذر بالمعاصی ولا بالواجبات  
 قلون ذرحمة الاسلام لم یلزمه الا واحدة ولون ذر صلوۃ سنة و عقی  
 الفرائض لاشی علیه وان عقی مثلها لزمه و یکمل المغرب ولون ذر عیادة  
 المریض لم تلزمه ولون ذر التسمیحات دبر کل صلوۃ لم تلزمه التسمی  
 جه است درم آنکه بر تقدیر تسلیم و فرض آنکه جان جانور مهمو که

آدمی باشد لیکن در میان جان جانور و اموال دیگر فرق عظیم  
است و آن این است که از دادن مال ازین جهت مستوجب ثواب  
است که آدمی میان بوی متوقع می شود و از آن رفع حاجات  
خود می کند بخلاف جان جانور بدون جهت آن که اصلاً قابل انتفاع  
آدمی نیست که به کسی داده شود زیرا که دادن صرف جان جانور  
به کسی بدون گوشت آن یحز ازین تصور نیست که بنام او یا به  
نیت تعظیم او ذبح کرده شود و ازین فصل بیچ وجه آدمی را  
نافیده نمی رسد پس ثواب بدان نیز مستحب نخواهد شد  
ناید بگوید چه داده شود و از آن غیر چه ساخته آید جواب سیوم  
آنکه مجرد ذبح یعنی اراقت خون شرعاً عبادت نیست زیرا که  
عبادت برد و قسم است بدنی و مالی و مجرد ذبح عبادت بدنی  
نیست کما هو الظاهر و مالی نیز نیست زیرا که عبادت مالی عبارت  
از آن است که مالی را با انتفاع آنرا به نیت تقرب الی الله تعالی  
بدیگر ان بخشیده شود و در صورت اراقت خون این  
مفقود است اما در روز آخری که مجرد ذبح عبادت است پس  
بتر خلاف قیاس شرعی است و مختص است بایام نحر و آن چهار  
روز است اول روز آخری و سه روز بعد از آن اما فی العبادۃ

فی کتاب الاصحیه وادائه الدم لیست بقربة الا فی مکان و زمان فالزمان هو  
 ایام النجوم و المکان هو الحرم و سرش آن است که روز اضحی بوم ضیافت  
 خدای تعالی مریوسین است و همین سبب است که روزه در آن روز  
 حرام است زیرا چه در صورت صوم اعراض از قبول ضیافت  
 او تعالی لازم می آید پس حقیقت تفسیه آن است که در روز  
 اضحی ذات انضویه را برای خدای تعالی داده می شود اما از آنجا که  
 آن روز بوم ضیافت کردن او تعالی برای مسلمانان است  
 لهذا الله تعالی آن انضویه را برای ضیافت مریوسین و افس  
 می دهد بنابر آن منضمی را می رسد که خود بخورد و اولاد و ابناء  
 خود را بخوراند و همین علت است که در روز اضحی مستحب  
 آن است که تا فراغت نماز عید است که کنند تا بعد فراغت  
 از نماز اول انضویه نمایند بعد بجزئی از آن بخورند تا انتظار می  
 ضیافت او تعالی ثابت شود که ادب مهمانی نامین است  
 و نکته دین باب آن است که تا اول خوش و روز ضیافت  
 او تعالی از طعام ضیافت او تعالی که انضویه است شمعن گردد  
 چنانچه این مغنی در کتب اصول فقه در بحث تصانیف و توصیفها مرثوم  
 است و در اینجا به سبب خوف انا است که موجب حالات است

عبادت آن مقام نقل کرده نشد و هرگاه که اراقت دم  
 و رایام نزع عبادت است پس هرکس را میرسد که جانوری  
 را با شرایط انصویه از طرف خود یا از طرف دیگری زنده باشد  
 یا مرده به نیت تقرب او و تعالی قربانی کند و نیز اختیار است  
 که خواه بامید ثواب آن برای ذات خود تنصیه کند یا به نیت ابرصال  
 ثواب آن برای دیگری قربانی نماید و نکته دومین باب آن است  
 که تنصیه صرف اتباع سنت حضرت ذلیل الله ابراهیم علیه السلام  
 است که الله تعالی بدین کس امر فرموده بود و آن در ایام انصویه  
 واقع شده بود لعمری العالم کیریة فی کتاب الانصویه و چون تنصیه  
 بر خلاف قیاس است پس دیگری را بران قیاس  
 که دن جایز نیست لعمری کتب الاصول النص الذی علی خلاف القیاس  
 يقتصر علی موزده ولا یجوز قیاس الغیر علیه یعنی و لیلی از قرآن  
 باحدیث که بر خلاف قیاس دارد و شود پس آنرا در محل  
 ادعیه تصور کرده خواهد شد و دیگری را بر او قیاس کردن درست  
 نیست زیرا چه برای قیاس شرعی عامه مشترک در میان مقیاس و  
 مقیاس عامه شرط است و هرگاه بر خلاف قیاس شد و علت منصوص  
 علیه یا ذکر نشد پس البته قیاس با جایز خواهد شد به جهت

نفعه ان بشرط قیاس و هرگاه مجروح در غیر ایام عمر عبادت  
 نیست پس بذکره مجروح جانور بدون تعصیه جایز نیست زیرا که  
 منجمه شیر را بطندران است که نمی مند و از قسم عبادت باشد  
 چنانچه مفصلاً از اسباب مذکور شد و نیز در در مختار بالتخصیص و  
 التصریح منقول است فی الدر المختار فی کتاب الایمان ولو قال  
 ان برئت من مرضی هذا ذبح شاة او علی شاة اذ یجها فبرها لا  
 یلزمه شیء الا اذا اراد التصدق بلحمها فیلزمه یعنی اگر کسی گوید که  
 اگر من تدرست شوم از بیماری خود پس ذبح خواهم کرد بزی  
 را یا بگوید که بر من واجب است بزی که ذبح خواهم کرد آن را  
 بعد از ان صحت یانت آن کس پس اندرین صورت لازم  
 نمی آید به ان کس بخری مگر در صورتیکه نیت کند صدقه دادن  
 گوشت آن بزرگوار پس البته مذکور قوم صحیح خواهد شد و ادای  
 آن بر او واجب خواهد گردید و نیز در رساله زبینه مرقوم است  
 قال ان برئت من مرضی هذا ذبح شاة فصم لا یلزمه ولو قال  
 علی شاة اذ یجها وصدق بلحمها لزمه یعنی اگر کسی گوید که اگر  
 صحیح شوم ازین مرض خود پس ذبح خواهم کرد و گوشت بزی  
 را بدهم تدرست شود آن شخص پس درین صورت آن بذکر



بدان کس لازم نمی آید و اگر چه گوید که بر من گوسپندی  
 واجب است که ذبح خواهم کرد و او را گوشت آن را صدقه  
 خواهم داد پس اندرین صورت بذره که در صبح خواهد شد  
 و ادای آن برود واجب خواهد شد \* آری بذریا انبییه صحیح است  
 و در ایام اضحیه ذبح کردن او واجب است و در غیر آن  
 ایام جایز نیست لیکن در صورت بذره ذبح اضحیه مندرج  
 قصه قبیله ای گوشت آن واجب است و ناذر و اصول و  
 فروع او را و غنی را غردن آن جانور جایز نیست اما بی چلهی قلم  
 المص یتمصدق الناذر بان یکون فی ملکة هاة فیدقول الله علی ان اقصی  
 بهذه الشاة هواء کان ذلك الموجب غنيا او فقیرا و لو نذر ان یضحی ولم یضح  
 هیا یقع علی الشاة ولا یاکل الناذر لان حبیلها التصدق و نیز در فتاوی  
 عالمگیری در کتاب الاضحیه مرقوم است و ان اوجبت بالنذر  
 لیس لصاحبها ان یاکل منها شیاً و لان یطعم غیره من الاضحیه هواء  
 کان الناذر غنيا او فقیرا لان حبیلها التصدق فاما صدق عبارت  
 عالمگیری این است که اگر کسی بذره کند تضمین رئیس اضحیه برود  
 واجب می شود خواه آن ناذر غنی باشد یا فقیر و خوردن گوشت  
 آن ناذر را او منحصراً نمی راجایز نیست زیرا این حکم اضحیه مندرج

در ایام نحر عبادت است نه در غیر آن پس در صورتیکه کسی  
 تعجیه گویندی معین مملوک خود را نذر کند و یا به نیت تضییع گویندی  
 را خرید کند اما در ایام نحر اتفاق ذبح آن نیست تا آنکه آن ایام مقتضی  
 گردد پس درین مورد و صورت قضای آن بعد از قضای ایام  
 نحر بمجرذ ذبح آن جانور منذور بدون تصدق گوشت آن جایز  
 نیست بلکه بر آنکس واجب است که اگر گوشت مرقوم موجود  
 باشد پس زنده او را صدقه کند و اگر موجود نباشد پس قیمت  
 آن را تصدق نماید زیرا چه مجرذ ذبح که در ایام نحر عبادت بود  
 به جهت خصوصیت آن روز بود و هرگاه این عارض فوت شد  
 پس حاصل خود که تصدق بذات شی منذور است رجوع کرد  
 لما فی العالم کبریة وانکان اوجب ثمة بعینها و اشتري شاة  
 لیضحی بها فلم یفعل حتی مضت ایام النحر یتصلق بها حیة ولا  
 یجوز الاکل منه فان باعها تصدق بثمنها فان ذبح تصدق ببلعها  
 و هرگاه ثابت شد که مجرذ ذبح جانوری بدون تصدق گوشت آن  
 در غیر ایام نحر عبادت نیست ثواب نیز بر آن مترتب نخواهد  
 شد تا به دیگری چه بخشیده شود آری اگر چنین گوید که این  
 گوشت را بنام خدا می توانی و برای او سبحانه و به تقرب او

داشتیم تا گوشت آنرا بفرا بدهیم و ثوابیکه او ثنای از فضل  
 خود بر آن عنایت فرماید بروح فلان میت برسانم تا البته  
 در سبب است بآنکه ایصال ثواب جمیع عبادات نافله بدین  
 و مالیه مثل نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن و غیره  
 بدیگری زنده باشد یا مرده و خواه وقت عمل نیست ایصال ثواب  
 آن برای غیر کند یا قبل آن یا بعد آن نیست کند این همه صورتها  
 شرعاً جایز است ﴿لما فی البحر الرائق فی باب النواذیه فی الحج  
 والاصل فیہ ان الانسان له ان يجعل ثواب عمله لغيره صلوة وصوما  
 وحجاً وصدقة وقرآن و ذکر و طوافاً و حجاً و عمره و غیر ذلک الى قولہ  
 فان صام او صلی او صدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات والاحیاء  
 جائز ویصل ثوابها الیهم عند اهل السنة والجماعة و بهل یعلم انه  
 لا فرق بین ان یکون المتجول له میتاً و حیاً و الظاهر انه لا فرق بین  
 ان ینوی به عمل الفعل للغیر او یفعله لنفسه ثم بعد ذلک یجعل ثوابه  
 لغيره لا طلاق کلامهم انتهی من البحر و ہم چنین در کتاب هدایه  
 و چاپی و غیره مرقوم است اگر کسی گوید که در بعضی تفاسیر معتبره  
 مسند اوله مثل بیضاوی و حسینی و غیره در تفسیر قول او تنالی  
 و ما اهل به لغيره الله تعید عند الذبح آورده پس برین تقدیر متباد

آیه تکریمه آنست که جانوری که بنام غیر خدا ذبح کرده شود  
 حرام است چنانچه عادت بنودان است که با هر گاه جانوری  
 را برای تنی می کشند نام آن بت و بت و بت و بت آن جانور  
 می خوانند و در زبان هند سی آن را بھوگ و بانی می گویند پس  
 استدلال از آیه تکریمه بر حرمت جانوریکه پیش از ذبح او نام  
 غیر خدا بر دکر کرده شود اما عند الذبح نام خدا تعالی گفته شود چگون  
 صحیح می تواند شد جوایش بخند و جوه است و به اول آنکه از کتب  
 لغات و تفاسیر مفسرین مفسرین ظاهر شد که اهلالیه یعنی مطهر  
 آواز برداشتن است بقید بقیدی نیست و قاعده کلیه اصول فقه است  
 که نص مطاق بر اطلاق جاری داشته می شود یعنی اگر دلیلی از قرآن  
 و حدیث مطاق بود و در عبارت او چیزی از قید مذکور نباشد پس حکم  
 آن نیز مطاق و عام خواهد بود و مخصوص بصورتی خاص نخواهد بود و اما  
 دلیل قطعی بر تقیید و تخصیص او یافته نشود لافیه التوضیح حکم المطلق  
 ان يجري على إطلاقه وفي مسلم الثبوت المطلق حقيقة في الإطلاق  
 ولا شيء من الحقيقة يترك الا بل ليل صار فاما المطلق لا يترك  
 إطلاقه الا بل ليل صار الخ و آیت مرقومه در قرآن مجید در چهار  
 موضع وارد است و قید عند الذبح در هیچ مقام مذکور نیست

بلکه در حدیث نبوی و ذکر کلام صحابی نیز یافته نه شده پس  
 تقیید بلا وجه و جیه است بلکه حدیث صحیح یعنی لعن الله من ذبح  
 لغير الله رواه ابو داؤد نیز مطلق است و موید همسین عموم  
 است یعنی نیست لغير الله قبل ذبح باشد یا وقت ذبح پس معلوم  
 شد که قید مذکور اتفاقی است نه اختیاری و الا ابطال مفهوم کلام  
 ایه بدون دلیل شرعی لازم می آید و تقریر آن بدو وجه است اول  
 آنکه ما اهل مطابق است و تقیید مطابق ابطال صفت اطلاق آنست  
 و آن جایز نیست بدون دلیل قطعی لما فی التوضیح قوله لان اعمال  
 الدلیلین واجب ما امکن و ذلك فی اجراء المطلق علی اطلاقه  
 و المقتیل علی تقیید و عقل الامکان اذ لو حمل المطلق علی المقتیل یلزم  
 ابطال المطلق لانه یل علی اجزاء المقتیل و غیر المقتیل و لی العمل علی  
 التقیید ابطال الامر الثاني خلاصه آنست که اگر لفظی در قرآن  
 و یا حدیث مطابق باشد یعنی مقید به چیزی نبود پس حکم آن لفظ عام خواهد  
 بود و بصورتی مخصوص نخواهد بود زیرا چه تقیید خلاف اطلاق است  
 پس اگر لفظ مطابق بصورتی مقید کرده شود اطلاق آن باطل  
 می شود و آری اگر لفظی دیگر بر تقید آن لفظ دلالت کند پس البته  
 بر حسب شرط این معمول خواهد شد و دوم آنکه ما اهل عام

است زیرا چه لفظ ما از الفاظ عموم است و تخصیص عام بنمیرد  
 یقینی جایز نیست اما فی التوضیح حکم العام عندنا ان یوجب  
 الحكم فی الكل لانه عندنا قطعاً بها و للخاص فلا یجوز تخصیصه  
 بالخبر الواحد و القیاس انتهى و مگر گاه نص عام قرآنی را  
 به خبر واحد و قیاس شرعی خاص کردن جایز نیست پس  
 بقول بعضی مفسرین که خارج از اصول اربعه شرعیه است چگونه  
 جایز خواهد شد علی الخصوص در صورتیکه دلیل بر تقسیم یافته شود  
 و عجب است از مبتدعین که در اکثر کتب تفاسیر متقدمه  
 تفسیر آیت مرقومه مطابقاً بلاقبه عند الذبح آورده بان تمسک  
 نمی کنند بلکه آن همه را پس پشت خود انداخته اند و در بعض تفسیر  
 کفی العباد بنظر ظاهر عبارت موافق غرض و مطابق عادت  
 ایشان واقع است بمنزله وحی منزل و یا قول نبی مرسل  
 می انگارند و بران مینازند و تحقیق این مقام آن است که کسیکه  
 تعرض بلفظ عند الذبح کرده است بیان اصل مورد آیت  
 موصوفه نموده است و شخصی که مطلق بلاقیده مرقوم آورده است  
 بیان مفهوم لفظ و مدلول آن کرده است پس در بیان هر دو  
 کلام مخالف و تعارض نیست اما کسیکه توفیق ازلی نصیب

انویشست در پی توفیق نمیرود و در ورطه تمارض افتاده دست و پا میزند  
 و پی بمنزل توفیق نمی برد. **جواب دوم** آنکه مقصود منفسیمین مذکورین  
 بنیان شان نزول نیست موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین فحاصین در  
 زمانه سابق پانکه درین زمان هم برین منوال است بکه هرگاه جانوری  
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام  
 آن است و دیوبران طانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام  
 آن است گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند چنانچه در تفسیر  
 کبیر و معالم التیزیل مذکور است **که ان العرب کانوا یسمون**  
**الاولئان عند الذبائح ویرفعون اصواتهم یذکرونها لتهی فحایب عوام**  
**مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام خلیط کرده اند بکه اولایه و انق**  
**برسم کافران و عادت نبودن جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد**  
**می کنند پست تر از این مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بزر**  
**زبان می رانند اما در دل خبث بمنزل ایشان تعظیم و تقرب آن**  
**غیر باقی میماند و بهر شس آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند**  
**که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن**  
**وقت ذبح در جمیع صورت ضرور است خواه ذبح برای خدا باشد**  
**چنانچه در انضحیه و عتیقه و قدیر حج و غیره و باری مبهان باشد یا برای**

و خلقت و حیاض بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و  
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم  
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص  
 و درود مشرر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای  
 یمنبری و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح  
 حیثی مانند شیخ سد و غیره یا که بطور رسم تخصیص باشد مانند فاتحه  
 چراغان شب برات و امثال آن چنانچه این معنی در میان  
 خود کاران و پسرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج  
 است چنانچه سابق ازین مفسلا مرقوم شده است لیکن دانستی  
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام  
 الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام اعت است اگر چه محل نزدش  
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام  
 شرعیه اعتبار برای لفظ نص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه  
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه  
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او ناص بود پس  
 در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص  
 مورد آن اعتبار ندارد و غلاجه آنکه خصوص مورد خصوص تخصیص



او بیست در پی توفیق نمیرود و در ورطه تضارض افتاده دست و پا نمیزند  
 و بی بمنزل توفیق نمی برد و جواب دوم آنکه مقصود منصرفین مذکورین  
 بیان شان نزول آیت موصوفه است زیرا چه عادت مشرکین منصرفین در  
 زمانه سابق بآنکه درین زبان هم برین منوال است که هرگاه جانوری  
 را بنام اصنام و شیاطین نام زد میکنند وقت ذبح آن نیز نام  
 آن بت و دیه بر آن جانور میخوانند اگر چه پیش از ذبح نیز نام  
 آن بت گرفته باشند اما آنرا معتبر نمی دارند و چنانچه در تفسیر  
 الکبیر و معالم التنزیل مذکور است که ان العرب كانوا یسمون  
 الاولاد بن عبد الذیاع و یرفعون اصواتهم یذکرونها لنتهی بخلاف عوام  
 مسلمین که ایشان در میان کفر و اسلام غلط کرده اند که اولاد موافق  
 رسم کافران و مادات بنو دان جانوری را بنام غیر خدا تعالی نام زد  
 می کنند بترتیباً مطابق عادت مومنان وقت ذبح نام او تعالی بر  
 زبان می رانند اما در دل خبث منزل ایشان تعلیم و تقرب آن  
 غیر باقی میماند و بهر شس آن است که عوام مسلمین اعتقاد میدارند  
 که برای ذبح بجز این طریقه نیست یعنی گمان می برند که بسم الله گفتن  
 وقت ذبح در جمیع صورت ضروری است خواه ذبح برای خدا باشد  
 چنانچه در انجیة و عتیقة و قدیج و غیره و یا برای مهمان باشد یا برای

ذخیرت و خیافت بود و یا برای خوردن خود باشد و یا برای صدقه و  
 خیرات بود و یا برای فروختن گوشت باشد و یا برای تقرب و تعظیم  
 غیر خدا تعالی بود چنانچه در فاتحه رسمیه که سوره فاتحه و اخلاص  
 و درود منتر ذکر کرده اند برای هر که باشد برای او تعالی باشد یا برای  
 پندش و یا برای پیری و بزرگی بلکه برای جنی و یا برای روح  
 حیثی مانند شیخ سید و غیره یا که بطور رسم مخصوص باشد مانند فاتحه  
 چراغان شب بارات و امثال آن چنانچه این معنی در میان  
 خاندان کاران و پسرزادگان جاهلان و ملاقرآنیان معمول و مروج  
 است چنانچه سابق ازین مفصله مرقوم شده است لیکن دانستی  
 است که این خصوصیت عادت مشرکین هرگز مخصوص کلام  
 الهی نمی تواند شد زیرا که لفظ ما اهل عام است اگرچه محل نزولش  
 خاص است و قاعده شرعیه است که در باب عموم و خصوص احکام  
 شرعیه اعتبار برای لفظ مبص است نه برای محل یعنی قاعده کلیه  
 باجماع مجتهدین و اتفاق عالمین ثابت است که در صورتیکه  
 عبارت قرآن یا حدیث عام باشد و محل نزول او خاص بود پس  
 در ماده استنباط احکام شرعیه عموم عبارت معتبر است و خصوص  
 مورد آن اعتبار ندارد و غلاصه آنکه خصوص مورد و خصوص مخصوص

نص عام نخواهد شد لما فی جمیع کتب اصول الفقه العبرة لعموم اللفظ  
 لخصوص العیب و از اینجا است که اکثر آیات الهی و احادیث  
 نبوی در محلهای خاصه و در وقت غای مختصه وارد شده اند  
 و نیز در شان مکلفان که در آن زمان حاضر بودند نازل شده  
 پس اگر خصوص محل و تعیین شان نزول در شرع معتبر بودی  
 هرگز در حق عموم خلایق ناقد و ساری و تأقیام قیامت باقی و جاری  
 بودی بلکه در حق اهل عرب حاضرین مخصوص بودی اما از اینجا که  
 الفاظ قرآن و حدیث عام است و بمحلی و بشخصی خاص نیست  
 لهذا احکام آنها در حق جمیع مکلفین تا بقایای نوج انسانی و در باره  
 جمیع اهل بلاد تا قنای دنیای قانی دائم و قائم خواهد ماند او تعالی  
 این دین قویم و مشرع مستقیم را با سطوت تمام و ثروت تام  
 تا نوالی لیلی دایم جاری و ساری و ماضی و باقی دارد پس هرگاه که  
 مدلول حقیقی و مفهوم تحقیقی آیت و باقی الهدایت مطابق رفع  
 صوت است خواه قبل ذبح باشد خواه وقت ذبح پس همان  
 عموم و اطلاق در باب استنباط احکام و استخراج مسائل معتبر و  
 معتد خواهد بود و از اینجا است که حضرت مولانا امام المفسرین قرآن العظیم  
 رازی در تفسیر کبیر او لا در تفسیر آیت مذکوره نظر بر ذم صیبت

مورد و محل نزول او کرده تفسیر بالاخص به معنی مجازی او نقل  
 نموده و ثانیاً بلاحظ اطلاق لفظ و باعتبار عموم وضع لغوی تفسیر  
 آورده و هر دو را از سلف نقل کرده اما عموم لفظ را ترجیح  
 داده چنانچه در تفسیر سوره بقره فرموده است قوله وما اهل به لغير الله  
 قال الاصمعي الاهلال رفع الصوت فكل رافع صوته فهو مهمل و هذا  
 معني الاهلال في اللغة ثم قيل للمحرم مهمل لرفع الصوت بالتلمية  
 والذي ابيح مهمل لان العرب كانوا يسمون الاوثان عند الذبح ويرفعون  
 اصواتهم بل كرها فمعني قوله تعالى ما اهل به لغير الله يعني ما ذبح  
 للاصنام وهو قول مجاهد وضحاك وقتادة وقال الربيع ابن انس وابن  
 زيد يعني ما ذكر عليه غيرهم الله تعالى وهذا القول اولي لانه اشد  
 مطابقة للفظ القرآن قال العلماء لو ان مسلماً ذبح ذبيحة وقص  
 بل بيحها التقرب الى غير الله صار مرتكب اذ بيحته ذبيحة مرتكب  
 انتهی ترجمه عبارت مرتومه سابقاً مرتومه شده است فذكر  
 اما بعضی از کسانیكه در میان عوام بقلب موسی صاحب مشهور اند  
 و اما عن جذبات عرقيه و بدعات رسميه گرفتار اند و محبت  
 رسوم كفار و مودت عادات كفار در دگر و پوست ایشان  
 جاری و ساری است خصوصاً بنده و حضرات اولیاء و نیازهای

سادات علماء عادی و دیگران را مادی اند و جمیع مراسم کافران و  
 بتودان که در میان این مروج است حتی انگارند علی الخصوص  
 نذر اولیاء را که جزو ایمان بلکه عین دین اسلام می شمارند و بتاویلات  
 قاسده و بآسندالات ضعیفه و روایات شاذه آن همه رسوم  
 کفار را جایزی دارند و اعتبار قید عند الذبح توهم کرده صورت  
 مرقومه را حلال می شمارند و این زعم ایشان خلاف قرآن و حدیث  
 و اجماع و قیاس شرعی است و هم مخالف روایات فقیهیه  
 و اقوال مجتهدین و اما خلاف قرآن و حدیث پس از کتب تفاسیر  
 معتبره و احادیث صحیحیه منقول شده فهل من مدکر فلیل کرد و مخالف  
 اجماع پس ببحث قاعده اجماعیه که العمرة للعموم اللفظ لا لخصوص العیب  
 و مخالف قیاس شرعی پس به سبب آنکه هرگاه جانوری که وقت  
 ذبح او از زبان نام غیر خدا خوانده شود بالاتفاق حرام است  
 پس جانوریکه وقت ذبح او در دل نام غیر خدا و تعظیم و تقرب  
 او داشته شود البته بطریق اولی حرام خواهد شد اگرچه از زبان  
 نام مبارک او تعالی گفته شود زیرا چه در صورتیکه لسان و جانان  
 مختلف شود پس در شرع نیت قلبی و قصد دلی مقبر است  
 نه عبارات زبانی و کلمات دلی و روایات فقیهیه از کتب معتبره

مکتوب شده است و آئینه نیز بقصده تعالی از کتاب های  
مستفاده هر قوم خواهد شد *فهل من منظر فلینظر* \* و از اینجا  
است که در کتب فقه حرمت ذبیحه که به نیت قرب  
الی غیر الله تعالی ذبح کرده شود علی الاطلاق و انعموم مرقوم  
است یعنی برابر است که نام آن غیر وقت ذبح ذکر کرده شود  
یا قبل ذبح یا اصلا بر زبان آورده نشود \* و نیز برابر است که نام خدا گفته  
شود یا نشود پس تخصیص آیت قرآنی و کلام ربانی بقید اندک  
بالدلیل است بآنکه تمهید مخصوص شریعیه و اطلاق دلائل تمهیدیه  
برای رای و عقل خود نسخ کردن و باطل نمودن است و عادت  
و خواهش خود را در احکام الهی دخل دادن است *لنعوذ بالله منهم*  
و من اهوئهم و نلوذ عنهم و عن اغوائهم خدای تعالی هوای نفسانی و اغوای  
شیطانی را از دل هوای منزلی ایشان دور کرده برادر است رحمانی  
و هدایت ربانی آرد زیرا که تا و فیکه هوای نفسانی تابع حکم  
ربانی نگردد هرگز ایمان و ایتقان میسر نشود چنانچه در مشکوه در  
باب الاعتصام بالکتاب و السنه مرقوم است که قال *فهل الله*  
صلی الله علیه و سلم لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جهمت به  
ترجمه ایمان نمی آرد یکی از شما تا آنکه باشد هوای نفس او تابع

و پیروز و فریختنی را که آورده ام من آنرا از دین و شریعت پس اگر  
 مراد متابعت است در اعتقاد و عمل و در عبادات و عادات  
 هر وجه که آن و تسلیم و رضا با حکام و سی علیه الصلوة و السلام در  
 وقت نغارشه داعیه حی و باعنه هو پس مراد نفی ایمان کامل  
 است و اگر تبعیت در اختیار دین اسلام و اعتقاد حقیقت است  
 پس مراد نفی اصل ایمان است و فرمود هو تابع شود و نه گفت منفی  
 و منعدم گردد زیرا که انشاء و انعدام آن مطلقاً ممکن نیست و کمال  
 نیز نیست و موجب اجر و ثواب نه بلکه کمال آنست که هو ای باشد و تابع  
 حی و مقتدا امر باشد کذا فی توجیه الشیخ اگر کسی گوید که لفظ ما اهل اگر چه  
 بر حسب لغت و حقیقت مطابق است با عادات کفار که ایشان در  
 وقت ذبح نام بنان را میخواهند چرا مقید آن نه شود و معنی حقیقی او ستر و ک  
 نگردد زیرا چه قاعده اصولیه است که اگر فرضی را معنی حقیقی باشد و عادت  
 ناس بر خلاف آن بود پس معنی حقیقی آن لفظ ستر و ک خواهد شد  
 و در معنی مجازی که بر حسب عادت ناس مروج باشد مستعمل  
 خواهد شد کما فی کتاب الاصول و الحقیقة تفرک بدلالة العادة  
 جوازش بدو و به است و به اول آنکه عادت قوم کفار عرف  
 عامی است و عرف قولی مقید اطلاق لفظ مطابق می شود و نه عرف عامی

لما في العناية في فصل الر كالة بالفتح من باب الأولياء والاكتفاء  
 العرف علي نوعين لفظي نحو الدابة يقييل بالفرس ونحو المال  
 بالابل وعلمي اي العرف من حيث العمل اي من حيث عمل الناس  
 كذل اكلمهم الجليل يوم العيد وامثاله فلا يصلح مقيد الاطلاق اللفظ لان  
 اطلاق اللفظ نصرف لفظي والتقييد يقابله ومن شرط التقابل اتحاد  
 المحل الذي يردان عليه انتهى و مراد از عادت كه در عبارات كتب  
 اصول مرقوم است عادت قولي است كه مفيد اطلاق نصوص مي گردد  
 چنانچه در شروح و حواشي آنها مبرح است \* و دوم آنكه بطريق  
 تشريف يعنى بعد تسليم آنكه عرف علمي مقيد لفظ مطابق باشد پس  
 اين تخصيص و رباب آيان جاري است نه در مطابق الفاظ لفظي  
 الاشياء فصل في تعارض العرف مع اللغة مراح الزيلعي ونحوه بان  
 الايمان مبنية على العرف لاعلى الحقايق اللغوية \* جواب سبوم از شبهه  
 قيد عند الذبح آنكه اهلال انخير اسد بر دو نوع است اول آنكه عند  
 الذبح اهلال كند \* دوم آنكه قبل ذبح اهلال كند بعد ازان بمسكين  
 نيرت باقى و ستمر ماند تا آنكه به نيرت سابقه ذبح كند اگر چه در  
 ظاهر بر حسب عادت قديمه در وقت ذبح نام خدا بر زبان آرد  
 پس در صورت اولي اهلال در وقت ذبح حقيقه و شرعاً موجود است \*



و در صورت نایبه شرعا و حکما موجود و باقی است بحکم استصحاب حال  
 و بموجب قاعده شرعی که اِذَا وَجَلَ شَيْءٌ وَلَمْ يَطْرُقْ عَلَيْهِ ضَلَالَةٌ  
 يُحْكَمُ بِوُجُودِ ذَلِكَ الشَّيْءِ یعنی وقتی که چیزی حادث شود و بعد از آن  
 زافع او یافته نشود پس ببقای آن حکم کرده خواهد شد تا وقتی  
 که بانعدام آن تیقن نباشد و مناشئ آنکه کسی وقت خروج از  
 خانه خود نیت کند که در فلان مسجد رفته نماز فلان وقت ادا  
 خواهم کرد بعد از آن از نیت سابقه برگردد و بهم منافی آن از و  
 هرگز ندیده شود و وقت دخول در مسجد معهود بقید انیت نکند  
 و نماز شروع نماید در صورت نمازش ادا نخواهد شد و نیت  
 سابقه کافی و وافی خواهد بود و اما فی الاشباه فی المحدثات التامع فی  
 وقت النیة اِذَا تَوَضَّأَ فِي مَنْزِلِهِ لِيُصَلِّيَ الظَّهْرَ ثُمَّ حَضَرَ الْمَسْجِدَ وَ  
 افْتَتَحَ الصَّلَاةَ بِتِلْكَ النِّيَّةِ قَانَ لَمْ يَشْتَغَلْ بِعَمَلٍ آخَرَ تَكْفِيهِ تِلْكَ النِّيَّةِ  
 الْمَغْلُومَةَ عَلَى الشَّرْعِ وَ تَبْقَى إِلَيْهِ وَقْتُ الشَّرْعِ حَكَمَا اِذَا لَمْ يُجِدْ لَهَا  
 بَغِيرَهَا كَمَا فِي الصَّوْمِ و اِضَافِيهِ فِي شَرَايِطِ النِّيَّةِ الرَّابِعُ اِنْ لَا يَأْتِي  
 تَمَيُّنٌ بَيْنَ النِّيَّةِ وَالْمَنْوِيِّ اِنْ تَهَيَّأَ اِنْ كَرِهَ قَيْدُ عِنْدَ الذَّبْحِ  
 تَسْلِيمِ كَرِهَ اِنْ تَقْدِيرُ نِيْزِ صَوْرَتِ مَسْئُولِهِ اِنْ آيَتْ  
 مَوْصُوفُهُ اِنْ تَلَّ اَوْ اِنْ شَرَّ اِنْ اِنْ اِهْلَالَ عِنْدَ الذَّبْحِ عَامِ اسْتِثْنَاءِ

که حقیقه باشد یا نیکو و مشرعا و در صورت مرقومه اگر چه حقیقه مستحقه نیست اما شرعا موجود است نه اینکه قید مذکور خارج می کند آنرا چنانچه معترض فهمیده است نعوذ بالله من سوء الظن \* اگر کسی گوید که چنانچه در قرآن شریف قید عند الذبح نیست پس قید تعظیم غیر الله یا تقرب غیر الله نیز نیست پس اگر قید اول صحیح نیست قید ثانی از کجایید آمد \* و خلاصه شبهه آن اینست که اگر قید تعظیم غیر الله زیاده کرده شود پس اعتراضات و قباحت که در صورت قید عند الذبح وارد می شود برین تقدیر نیز واقع می گردد \* و اگر آن قید اعتبار نه کرده شود پس لازم می آید که بمجر دانام گرفتن غیر خدا بر جانوری حرام شود \* چنانچه در صورت بیع و شراء و هبیه و دیگر معاملات می گویند که این جانور برای فلان کس است \* جوابش این است که قید تعظیم و تقرب مستفاد است از حرف لام موضوع برای اختصاص که در لفظ لغیر الله است \* چنانچه تعظیم و تقرب مستنبط است از حرف علی که در آیت کریمه و ما ذبح علی الفص است چنانچه سابقا مفصلا گذشت اگر کسی گوید که تسلیم کردم که در صورتی که قبل از ذبح نام غیر خدا ذکر کرده شود پس این ذکر حکما در شد عا تا ذبح باقی می ماند انا

این بقای حکمی در صورتی است که بعد آن خلاف ذکر سابق یافته نه شود و چنانچه این قید در قاعده مرقومه مذکور است اما در صورت مذکوره خلاف ذکر سابق یافته شده است زیرا چه وقت ذبح از اهلان بنام غیر خدا رجوع کرده اهلان بنام خدا می تعالی کرده می شود پس ذکر سابق چنانچه حقیقه منتهی است حکما و شرعا نیز معدوم و مرفوع گشت پس چرا حلال نباشد و جوابش بدو وجه است اول آنکه مدار بقای ذکر سابق بر بقای نیت سابق است و در صورتی که نیت سابق یعنی قریب بغیر خدا تا وقت ذبح باقی و مستقر ماند البته ذکر سابق نیز حکما و شرعا باقی و مستمر خواهد بود و این را در صورت است اول آنکه حقیقه موجود باقی باشد باین طوری که تجدید او استینافاً نیت قریب به آن غیر خدا الذبح کرده باشد و دوم آن که حکما و شرعا موجود باشد باین طوری که از نیت سابق برنگردد و آنرا از دل خود دور نکند اگر چه وقت ذبح اعاده آن نیت سابق نه کرده باشد زیرا چه در شرع شریعت قاعده مستمره است که وقتی که قصد نیت امری یافته شود بعد از آن تا وقتی که نیت و اراده سابق را از دل خود دور نکند یا مر مخالف و مناقض نیت ماخیه یافته نه شود پس

نیت متقدمه باقی شمرده می شود یعنی شرعاً و حکامیت ماضیه را  
اعتبار کرده به بقای آن حکم نموده بر حسب آن رعایت نموده  
می شود چنانچه اگر بعد مغرب نیت روزه فردا کرده شود و مناقض  
آن یافته نه شود پس شرعاً نیت شب گذشته اعتبار کرده بصحت  
روزه حکم نموده می شود و هرگاه این قاعده شرعیه معلوم شد  
پس در صورت مذکوره نیت متقدمه در وقت ذبح نیز شرعاً  
موجود است پس اهلال بنام غیر خدا نیز متشدد باقی ماند و هرگز  
بمناقی و منعده مگر دید چنانچه از استیفاء و نظایر مفصل است قول  
شده پس با وجود بقای اهلال نام غیر خدا و استمرار نیت تعظیم  
او صرف ذکر زبانی بنام شریف او تعالی بدون نیت تقرب  
بجناب او تقدس هیچ فائده در باب حل ذبیحه نمی بخشد  
زیرا تعظیم خدای تعالی از لسان و از جنان هر دو شرط  
است و اگر یکی از این دو امر ترک شود ذبیحه حرام می شود  
چنانچه سابقاً از جامع المموز و غیره مرقوم شد فندک  
و سردرین باب آن است که چنانچه تسبیح مطهر ذبیحه است  
هم چنین اهلال بنام غیر خدا منجس او است پس به سبب اجتماع  
مطهر و منجس نجس خواهد شد چنانچه قاعده شرعیه است که اگر

شی طایر و شی نجس مخلوط گردد پس غلبه نجس راست و ظاهر  
است که هر غیر نجس حرام است زیرا چه انتفاع و استعمال  
نجس مطلقاً حرام است هر وجه که باشد و اکل اعظم وجه انتفاع  
است چنانچه در به ایه در کتاب الاشرار مرقوم است  
الانتفاع بالنجس حرام و لادیه واجب الاجتناب و فی الانتفاع به اقتراب  
پس این ذبیحه نیز حرام است و جواب دوم آنکه منجمه شتر اُرط  
عل ذبیحه سه شرط است و اول تعظیم او تعالی بذکر لسانی و دوم  
تعظیم او تعالی بذکر قلبی چنانچه سابقاً از جامع الرموز و در مختار  
منقول شد و سیوم اخلاص یعنی نالین کردن ذکر او تعالی از  
غیر لهافی الهدایة والشرط الذکر الخالص پس اگر یکی از این سه  
شرط فوت شود ذبیحه حرام خواهد شد و پس اگر وقت ذبح نام غیر او  
تعالی گوید اگر چه با ذکر نام خدای تعالی و یا با قصد تعظیم او تعالی ضم کند  
و یا تعظیم غیر او تعالی در دل آورد اگر چه با تعظیم او تعالی و یا ذکر او  
تعالی خلط کند درین هر چهار صورت ذبیحه حرام خواهد شد و پس در صورت  
مرقومه که قبل از ذبح او نام غیر او تعالی یا ذکر زبانی و تعظیم جنائی او گفته  
باشد و وقت ذبح او نام او تعالی بگوید در سالی که تعظیم غیر  
او در دل باقی باشد اگر چه با تعظیم او تعالی مخلوط بود ذبیحه حرام

خواهد شد به جت آنکه درین صورت اگر چه ذکر زبانی بنام غیر  
وقت ذبح یافته نباشد اما ذکر قلبی یعنی تعظیم آن غیر در دل باقی  
است اگر چه بقای حکمی بود پس یشک ذبیح حرام است زیرا چه  
اخلاص دلی به تعظیم او تعالی که شرط عل ذبیح است درین صورت  
مفقود است و نیز قاعده شریعیه است که هر گاه زبان و دل  
مختلف شوند پس آنچه در دل است شریعی بر است اما فی الالهیه  
فی المبحث القامع فی محل النیة اذا اختلف القلب واللسان  
فالمتعبر بما فی القلب چنانچه بقا نیز مذکور شده است و دلائل  
آن از کتب فقه و فتاویٰ بفضلاء تعالی مذکور خواهد شد فانظر  
و سر درین باب آن است که ذبح یعنی ضرب و پختن خون  
جانوری عبادت محضه است و مخصوص بحی عز و علا است پس  
برای غیر خدای تعالی هرگز جایز نیست بلکه حرام محض بلکه کفر است \*  
چنانچه جمهور مجتهدین به کفر ذابح قائل اند کما مراراً و بیحیه ایضا تکراراً \*  
و قاعده شریعت است که هر عبادت بهر کیفیت و کمیتی که در شرع  
وارد است در آن زیادت و یا کمتری که درین خود جایز نیست \*  
خلاصه آنکه به هیچ وجه تصرف در آن درست نیست و هر گاه که ذبح  
یعنی کشتن جان جانوری قسمی از عبادت است پس آن

نیز هر وجهی که جان آفرین مقرر ساخته است بهمان وجه ادا نمودن  
 ضرور است و دخل و تصرف از جانب خود در آن نمودن  
 حرام است و ذبح در شرع باین طور مأمور است که شخصی  
 ماعز صاحب ملت توحید جانوری را که در شرع حلال است بآنکه  
 تمیز رگهای که در گردن حیوان است قطع کند و حالیکه از زبان نام  
 شریف او تعالی بدو نغم چربی دیگر بگوید و در دل نیز تعظیم او تعالی  
 بنفشه کت احدی در آر دپس اگر ذابح موعده نبود یا آنکه تمیز  
 برنده نباشد مآله آنکه از عصا مسر جانوری را بشکند حرام خواهد شد \*  
 و هم چنین اگر صرف بنام غیر خدا یا بشرکت بنام او تعالی ذبح  
 بکوده شود و علی بن ابی طالب اگر به تعظیم غیر خدا یا با نغم تعظیم  
 او تعالی ذبح نموده شود حرام می گردد \* و سدرین باب  
 همان است که ذبح در شرع عبادت است پس اگر  
 بنام و تعظیم او تعالی باشد منسوب بجناب او تعالی خواهد بود  
 و البته جایز خواهد شد و اگر بنام غیر خدا یا تعظیم غیر وی یا به شرکت  
 غیر او تعالی در ذکر ظاهری یا تعظیم باطنی ذبح کرده شود هرگز  
 منسوب بمحضرت سبحانه نخواهد شد بلکه مضر و دود خواهد بود  
 و بی شک حرام و نجس خواهد گردید \* و نکته درین باب آن

است که شرک نمودن احدی را با او تعالی خواه در ذات  
خواه در صفات مبنی بر این افعال است نزد حضرت واحد  
احد متوحد تعالی عما یشرکون و تعقل من عما یقولہ المشرکون و تنزه  
عما ینھیه الضالون امرا فرموده است که ان الله لا یغفر ان یشرک  
به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی خدای تعالی هرگز نیامرزد  
شرک را و بیا مرزد سوای شرک را برای همه که بخواهد و در صحیح  
مسلم حدیث قدسی مرقوم است که قال رسول الله ﷺ قال الله  
تعالی انا اغنی الشراک عن الشراک من عمل عملا اشترک فیہ معی  
غیری ترکته و شرکتی فی روایة فانا منه بربی و هو الذی عملہ  
ترجمه فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم که خدای تعالی فرمود که  
من بجز نیاز تو من شریکان مستنم از شرک و کسی که عمل کرد  
کاری را که شرک یک گردانید در آن کار با من غیر مرا بگذارم  
آن کار را و شرکت او را و در روایتی آن است که پس  
من بجز ارم از آن کار و آن کار برای کسی است که عمل کرد  
برای او یعنی آن چیز برای آن شرک است و خود قبول نمی کنم  
آن را زیرا چون به سبب شرک خبیثی در آن پیدا گشت  
پس قایمیت مقبولیت بحضرت واحد احد ندارد و لهذا آن چیز



هر دو درگاه احد و آن شخص را ندانند بامرگاه صمد گشت  
 و العباد بالله منه پس بامرگاه در ذبح جانوری که قسمی از عبادت  
 است تعظیم بخون خدا ملحوظ گشت در حقیقت این عبادت برای غیر صادر  
 بشود پس می شبیه خشی قوی در وی پیدا شد که بدتر از مردار گشت و زیرا پنه  
 مرده بدون تعظیم خدا مقبوض گشته و این ذبیحه به تعظیم غیر خدا گشته  
 گشته است و از اینجه است که در باب قبول جمیع عبادات اخلاص  
 برای ذات پاک او تعالی شرط است و اخلاص در عبادت عبارت  
 است از جدا کردن غیر از عبادت خدا تعالی و بامرگاه اخلاص  
 در عبادت شرط است پس الحاظ غیر در عبادت گنهی بیش ندارد  
 چنانچه او تعالی فرمود و ما امر و الا لیه عبد الله مخلصین له الدین  
 محققان حکم کرده نه شدند که آنکه پرستش کنند خدا تعالی را در حالیکه اخلاص  
 کنندگان اند برای او تعالی دین خود را در حالیکه بپزارند از جمیع  
 ادیان دیگر و چون قصد و لحاظ غیر در آن دخل یافت بامرگاه اخلاص  
 متحقق نشد پس همانا که از درجه مقبولیت دور خواهد شد و همین سبب  
 است که در حدیث صحیح وارد است که ریایعنه عبادت فعلی  
 برای معانیه کنایان غیر و هم چنین سمیه یعنی عبادت قوی  
 برای شنوایدن دیگر سی قسمی از شرک است چنانچه در مشکوٰۃ

شریف است که الریاء الشرف و این چهاره را سه بار فرمودند  
 و و چشم همان است که هرگاه در عبادت علی یا قلی ملاحظه غیر و  
 قصد آن مداخلت یافت بوی شرک پیدا کرد و بدربار قبول عروج  
 نیافت بلکه در در که رود و طرد بیفتد پس ذبح جانوری یا ذکر  
 زبانی بنام خدا و با تعظیم دلی برای غیر خدا کمال مشابهت  
 با نماز بار یاد دارد که در ظاهر قیام و رکوع و سجود و غیره برای خدا  
 می کند و تسبیح و تهلیل و تحمید از زبان بنام خدای نماید اما در  
 دل خود شئودی غیر خدا و تقرب بغير او مقصود می دارند  
 و سر در بین باب آن است که اصل در اعمال نیت است و  
 مدار ثواب و عقاب بر نیت است چنانچه در حدیث شریف  
 که در ابتدای مشکوٰۃ وارد است انما الاعمال بالنیات و اما الکمل  
 امرء ما نوي یعنی بحر ازین نیست که جزای هر عمل منوط بر نیت  
 است و بحر ازین نیست که برای هر مردی حری است که نیت آن  
 کرده باشد و نیز در صحیح مسلم است ان الله لا ینظر الی صو دکم و  
 اموالکم و لکن ینظر الی قلوبکم و اعمالکم ترجمه بدستیکه الله تعالی  
 نظر نمی فرماید بسوی صو دهای شما و اموال شما و لیکن نظری فرماید  
 به سونی دل های شما و اعمال شما پس ظاهر شد که تسبیح خدا از زبان

باینست تعظیم غیر در جان اصلا شرعاً معتبر نیست بلکه معتبر همان  
 است که در روان است و نیز قاعده شرعی که اذا اختلف  
 القلب واللسان فالاعتقاد ما فی القلب علی ما مر من الاشباه \*  
 و هرگاه جانور مرقوم به سبب نیست تعظیم غیر خدا در وقت ذبح او  
 محل شرک شد و شرک نزد او تعالی نجاست است و ازین نجاست که  
 او تعالی مشرک را نجس فرموده است قال الله تعالی انما المشركون  
 فیس و هر نجس حرام است پس جانور مرقوم نیز حرام است  
 علاوه بر این آنکه در صورتیکه نام غیر خدا در وقت ذبح جانوری  
 بر زبان آرند آن جانور حرام و نجس می شود و موجب آن شرک  
 زبانی است پس هم چنین بر تقدیریکه تعظیم غیر خدا در وقت  
 ذبح جانوری در دل دارند آن ذبیحه حرام و نجس خواهد شد  
 و باعث آن شرک نهانی است \* اگر کسی گوید که بر تقدیر شمول  
 قید مذکور اعنی لفظ عند الذبح هر دو صورت مرقومه را اعنی ذکر  
 حقیقی و کلمی راجع در میان حقیقت و مجاز لازم می آید زیرا به  
 صورت اولی معنی حقیقی است و صورت ثانیه مجازی به اش  
 اولاً آنکه مفسر یک قید مرقوم را در تفسیر خود آورده اند شایع  
 الهمذیه اند و نزدشان جمع بین الحقیقت و المجاز درست است

کافی کتب الاصول پس این اعتراض بر حقیقان متوجه نمی شود  
 زیرا چای ایشان قید نمی دهند بلکه تجویز هم نمی کنند و از اینجا که اکثر  
 اهل تفسیر معتقد مبین شافعیان و معتزلیان اند خصوصاً  
 تفسیر بکه درین دیار مروج است اکثر از ان مالیت ایشان  
 است چنانچه یزصادی و جلالین و کشف وغیره پس اگر کسی  
 از حقیقان متأخرین بحسب تبعیت شان در امر امری هم چنان  
 عبارت را نقل کرده یا ترجمه نموده به عجب چنانچه صاحب  
 تفسیر حسینی نیز درین ورطه افتاده است \* جواب ثانیاً آنکه  
 درین جا جمع بین الحقیقه و المجاز نیست بلکه عموم مجاز است زیرا چه  
 مراد از مذکور عند الذبح مذکور شرعی است و مذکور شرعی شامل است  
 بهرد و هورت و ادعموم مجاز نزد حقیقان جایز است کافی کتب  
 الاصول \* اگر کسی گوید که مجاز را قرینه ضرور است و درین جا کدام  
 قرینه بر معنی مجازی است \* جوابش اولاً آنکه عموم لفظ ما اهل  
 همین قرینه قویه کافی است که متعرض از ان غفلت نموده است \*  
 و ثانیاً آنکه کلام در اصطلاحات شرعی است و اصطلاحات شرعی اگر چه  
 به نسبت لغت مجاز است اما به نسبت شرع حقیقت است مجاز  
 نیست حتی که محتاج بسوی قرینه باشد \* جواب چهارم از سوال سابق

بلیغی قید عند الذبح آنست که بوسه کشیدن که قید عند الذبح اتفاقاً  
 نباشد بلکه احترازی بود پس فائده اش این تواند بود که  
 خرمست آن جانور بر تقدیری است که اهل مال در وقت ذبح  
 موجود و باقی باشد یعنی اگر قبل از ذبح از اهل مال سابق درگذرد  
 و از آن نیست باز گردد و خالصه مد ذبح کند حلال خواهد شد و  
 یا آنکه جانور مذکور مرقوم را پیش از ذبح او بزد شد و یا بکسی  
 بدهد تا البته اهل مال مستقیم مرتفع خواهد شد و عند الذبح باقی خواهد بود  
 پس قید نه کور احترازی صورتها باشد پس می گویم که با وجود  
 این احتمال استدلال مستدل مرقوم تمام نمی تواند شد  
 جواب پنجم آنکه از اینجا که آیت موصوفه ظاهر اشامل است  
 تمایک و آنکه برای غیر اصد نموده شود یعنی جانوری که آواز  
 برداشته شود بر او نام غیرند بقصد تمایک او برای آن غیر  
 پس متوهم می شود که امثال این نیز حرام باشد و حال آنکه  
 بردن نام انسانی بر جانوری بقصد تمایک او برای آن در شرع  
 درست است پس ممکن است که مفسرین عقیدین غرض  
 از قید نه کور اخراج صورت تمایک را قصد کرده باشند و حاصلش  
 آنکه جانوری که بنام غیر خداست زکری که شود وقتی حرام است که

مقصود نادر از ذکر کردن نام غیر بر آن جانور آن باشد که این جانور را برای تقرب بسوی آن غیر ذبح کند بخلاف صورتهای تمایک که این مقصود در آنها مفقود است \* پس با وجود احتمال مرقوم تمسک مستدل ناقص است \* جواب ششم آنکه چون لفظ عام است جانور و چیز دیگر را پس مختل است که مراد مفسرین مذکورین از قید مرقوم تخصیص لفظ با حیوان بوده باشد یعنی غرض اصلی از لفظ عند الذبح اشاره باین معنی باشد که مراد از لفظ ما جانور است

پس این قدر دانستنی است که از جوابهای مرقومه کسی گمان نکند که قید عند الذبح صحیح است و مولف این رساله آن را تسلیم کرده است حاشا و کلا چه قید مرقوم خلاف روایت و درایت است چنانچه مفصلاً مذکور شد بالا مرید علیه صریح بمحافظه خای عنان و توسیع مید این جولان و بلا حفظه توفیر الزامات و تمییز اقادات این احتمالات عقابیه و تقریرات دقیقه به معرض بیان و بحث شد بیان آورد و در حقیقت جواب حقیقی همان جواب اول است که صاحب تحقیق و تمییز مولانا عبدالعزیز قدس الله صرحه العزیز در تفسیر عزیز بآن اشاره فرموده اند

هـ عرفان القول ما قالت جرام و ان كثر التجنيم في الكلام و اين  
 قابل البضا عه و كبر اشنا عه اگر چه در عين باب  
 بسیار دست و پا زده و حكم مذکور را به منزه بيان جلوه عيان  
 داده و مرد عوفی را بوجه شتى اثبات نموده و بدلائل قطعيه  
 و براهين يقينيه پايه ثبوت رسانيده و دفع منازعات و رفع  
 شبهات حتى الامكان كرده اما فضل قدم و شرف سيق  
 من جناب عالي قباب راست قدس الله سره العزيز  
 فلم قبله بكم كما بها بكيه و جعل في شفيعات النفس قبل التقل م  
 و لكن بكت قبله فبهيج لي و البكا بكاها فقلت الفضل للمتقل م  
 و اگر کسی را شبهه خطور كند كه در صورتيكه معنی طاهل به بنفیر الله  
 مانودی علیه اسم غير الله باشد و قيد عند الذبح نیز مقبر نباشد  
 و لفظ ماكه در آیه كرمه واقع است شى عام است يعنى خواه  
 من قیل جانور باشد يا غير آن بود از قیل مأكولات و مشروبات  
 یا از جنس دیگر مانند زروسم و غيره پس اگر مراد از و بالخصوص  
 جانور باشد پس موجب تخصیص کیست و بر تقدیر عموم او وجه  
 تفسیر كلمه ما بافظ جانور چیست و جوابش آنكه از تزیرات سابقه  
 و تخریرات لاحقہ كه در اثبات معنی آیه كرمه از كتب لغات

و تفا سیر همین مگر دید و نیز از تحریرات ماخوذه که در سوالات  
و جوابات مرقوم شد ظاهر و هوید او با هر دو پیدا گشت که حاصل  
معنی آیه شریفه نذر لغير الله است و نذر لغير الله هر چیزیکه باشد  
و برای هر که بود مطلقاً حرام است و مورد آن نیز عام است  
پس اگر شئی مطابق از هر جنس که باشد خواه از صنف حیوانات  
میانه خواه از قسم ماکولات دیگر خواه از نوع اشیاء دیگر از آیت  
مجیده مخرجه اراده کرده شود صحیح می تواند شد و اگر بقرینه  
سویه و مختصیر و موقوفه منخوذه و ما اكله السبع و ما ذبح علی المنصب  
و غیره تخصیص لفظ ما بحیوان کرده شود بعید نیست و نیز بر عایت  
شیوع عادت مردمان که اهللال بر جانوران می کنند نه بر اموال  
دیگر چنانچه فاتحه رسمیه که بر قسم ماکولات می کنند نه بر جنس بابوسنات  
و نه بر صنف دراهم و دنانیر و فلوس و غیره اگر خاص جانور مراد داشته  
شود عجیب نبود اما از اینجا که الفاظ قرآن که احتمال معانی متعدده  
داشته باشد بلا قرینه قطعیه قرآنی و بغیر دلالت حدیث صحیح  
مجمع علیه حمل آن بر احدی از معانی محتمله و بدون ورود اجماع  
منسبه بین مستمندین ترجیح احدی از ماکولات متعدده هرگز جایز  
نیست لهذا یکی از دو احتمال مرقوم را معین و مشخص نمی توان



کرد بلکه همین قدر باید گفت که هر دو احتمال درست و ممکن است و الله اعلم بمراده و از این جا است که مفسرین محققین در تفسیر آیت های قرآن که معانی متکثره و احتمالات متعدد می دارد محتاطات عقلیه متبوعه ذکر کرده اند اما تعیین یکی از آنها را بعلم الهی تفویض نموده اند زیرا به در مشاکوه شریعت در کتاب العلم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهة فلیتبعه مقعد من النار کسبیک به گوید در تفسیر قرآن برای و عقل و قیاس خود بی آنکه مستند از نقل داشته باشد پس باید که به گیرد جای نشست خود را از آتش و در رخ و فی رواية من قال فی القرآن بغير علم فلیتبعه مقعد من النار و نیز در کتاب و باب مرقوم مرقوم است قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من قال فی القرآن براهة فاجاب نقدا اخطا یعنی هر که بگوید در تفسیر قرآن و تاویل کند در آن از پیش خود پس صواب کند و در یابد حق را پس به تحقیق خطا کرده یعنی اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در فهمد و طریق او خطا کرد حکم خطا دارد و شیخ عبدالحی دهامی رحمه الله علیه در شرح ابن ریش گفته که اگر تفسیر آیه کند و جرم کند که مراد حق

همین است پس این معنی جزیه نقل از ائمه اهل تفسیر که برسد  
 سند آن بجماعت رسالت درست نباشد اما اگر تاویل کند بطریق  
 احتمالی و بگوید که تواند مراد این باشد پس این به شرط  
 موافقت قواعد عربیت و قوانین شرع درست است انتهی  
 اگر کسی گوید که در صورتیکه احدی جانودنی را بنام غیر  
 خدای تعالی نام زد کند و یا زمین و یا چیزی دیگر را باین لفظ که این  
 چیز برای فلان میت بر من واجب است یا این چیز برای  
 فلان پیر نزد من و یا بنام فلان بزرگ دادم و امثال اینها  
 اما در دل خود مراد و مقصود از این کلام آن دارد که نذر برای  
 خدای تعالی و تقرب بجناب او است و ثوابیکه از خورائیدن  
 آنها حاصل شود برای آن میت نام زده برسد پس این نذر  
 صحیح و خوردن آن جزو محاصل آن زمین جایز است یا نه  
 اگر جایز است پس کسیکه بنام اولیاء نذر و نیازی کند همین  
 مراد می دارد و اگر جایز نیست پس لازم می آید که محاصل اراضی  
 که بنام انبیاء و اولیاء موقوف است حرام بود و حال آنکه علماء  
 متقدمین و فضلاء متأخرین قرنهای بعد قرن باستحلال آنها فتوی  
 داده اند و خود از ان با انفعاع گرفته و بدیکران رسانیده اند

و کسی از غلامی پیشینان و فقهای گذشتگان بر این اعتراض نکرده  
و احدی از ان اعراض نه نموده پس در حقیقت اجماع تمامی مسلمین  
بر جواز و ثل آن منعقد گشت و آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
فرموده اند که ما را آله المصلون همنا فهو عند الله حق و نیز ارشاد  
نموده اند که لا یجتمع امتی علی ضلالة و اشال آنها پس از کار  
اجماع مرقوم بسوی از کار این همه احادیث رجوع می کند  
و الیما ذی الله منه جو ایش موقوف بر تمهید مقدمه است و آن  
این است که مقصود معترض از سوال مرقوم آنست که آنچه  
عوام نذر انحراف می کنند تاویل کرده حمل بر هتک نماید و حرام  
را تبدیل بحال سازد و این رسم باطل که فیما بین العوام  
شایع و ضایع است باین تاویل فاسد جاری دارد لیکن  
این قائل نمی فهمد که این تاویل یک و عذر لنک هیچ وجه  
ناذر او را و هم تاویل را فایده نمی بخشد زیرا چه بپاره عوام کالانعام اند  
این چنین تقریرات و تدقیقات در ذهن صافی و طبع سلیم  
شان نمی گنجد هر چه در دل می دارند بر زبان نیز می رانند و زیرا چه  
کسی که در دل خود نذر خدای تعالی منظور دارد و تقرب  
بجنب او تعالی جوید پس او را چه ضرورت افتاده و کدام

حاجت روداده که از زبان نذر بنام غیر خدا نماید و خود را  
 در صورت حرام و کفر و شرک اندازد آیا آن کس قدرت  
 نمی یابد که آنچه در دل دارد بر زبان نیز آورد؟ پس فی الواقع  
 این همه تاویل اقوال جمال و تصحیح افعال و اعمال ایشان  
 موجب ضلالت خود و اضلال ایشان است فعوذ بالله  
 من شرور افعالهم ومن سیئات اعمالهم فی الفصول العمدیة فی  
 فصل ما یوجب الکفر و مالا یوجبہ اعلم انه اذا کان فی  
 المسئلة وجوه توجب الکفر و وجه واحد یمنع الکفر فعلمی المفتی  
 ان یمیل الی الوجه الذی یمنع الکفر تحسینا للظن بالمسلم ثم  
 الکانت نية القائل ذلك فهو مسلم وما نکانت نية هو الوجه الذی  
 یوجب الکفر فلا ینفع حمل المفتی کلامه علی الوجه الذی لا یوجب  
 الکفر و یومر بالتوبة والرجوع عن ذلك و بتجیل الالنکاح بعد  
 الاسلام ثم ان اتی بکلمة الشهادة علی وجه العادة لم ینفعه ما لم  
 یرجع عما قال لانه بالاثبات بکلمة الشهادة علی وجه العادة لا یرتفع الکفر  
 یعنی بدان که وقتی که در صورتی چند وجه یافته شود که هر یکی  
 از آنها موجب کفر باشد مگر یک وجه که مانع کفر بود پس برین  
 تقدیر واجب است بر مفتی که بمرد مسلم گمان نیک برود

به کفر او حکم نکند باینکه بر حسب و بهی که کفر را منع کند فتوی ده  
 یستدر داشتنی است که اگر فی الواقع نیت آن شخص همان  
 وجه مفتی به باشد پس البته آن کس مسلم است و فتوی  
 مفتی بر جای خود است و اگر فی الحقیقت نیت آن کس همان  
 وجه مکنز بود پس حمل مفتی کلام او را بر وجه غیر مکنز هیچ فایده  
 نمی بخشد باینکه فتوی مفتی رایگان است زیرا چه در نفس  
 الامر آن کس کافر شد پس امر کرده خواهد شد بتوبه  
 و استغفار و رجوع از ان قول و عمل و به تجدید اسلام و  
 به تزویج ثانی باز و به یستدریاد داشتنی است که اگر  
 شخص مرقوم کلمه شهادت را بر سبیل عادت سابقه  
 خود خوانده باشد هرگز مسلمان نخواهد شد باینکه ضرور است  
 که اولاً از قول و فعل مرقوم رجوع کند و از سه نوایمان آرد  
 و تجدید اگلمه توحید و شهادت بخواند زیرا چه از گفتن کلمه  
 شهادت بر حسب عادت هرگز کفر او که بسبب قول  
 و فعل مرقوم او را لاحق شده باشد مرتفع نمی شود  
 مادامی که قول مکنز را ترک نکند و از ان رجوع ننماید و تا و قیامه کفر  
 او مرتفع نشود هرگز مسلمان نخواهد شد زیرا چه کفر و اسلام

بیا یکدیگر ضد اند و دو ضد در یک جامع نمی شوند انتهی پس  
 بقدر تمهید مقدمه مذکوره بدانکه نذر لغیر الله که در میان عوام مروج  
 است بر دو نوع است \* اول آنکه آن خبر را بصورت  
 سنادی نام او زامی خوانند و می گویند یا حضرت پیر دستگیر  
 این جانور را یا جانوری را نذر و نیاز شما کردم قبول فرماید  
 اگر فلان حاجت مرا عطا کنید تا آن را ادا خواهیم کرد \* و دوم آنکه  
 بدون نذر اباینبه که اگر فلان حاجت من بر آید بزی را یا این  
 بزر را برای فلان بزرگ یا بنام فلان ادا خواهیم نمود و امثال  
 آن بهر عبارتی که این معنی را ادا کند و این صورت با در معنی  
 نذر لغیر الله محکم است اصلاً احتمال و تاویل امر دیگر ندارد  
 زیرا که حقیقت عبارت مرقومه نذر لغیر الله است پس نیست  
 خلاف ظاهر هرگز متبر و مقبول نخواهد شد \* و تاویل مرقوم در  
 سوال اصلاً گنجایش ندارد زیرا که قاعده اصول است که در  
 هر کلام معنی حقیقی او اصل است یعنی هر لفظ بر معنی حقیقی او  
 محمول خواهد شد تا وقتی که قرینه قویه برخلاف آن یافته نشود \*  
 و نیز به جهت آنکه عبارت مرقومه در معنی نذر لغیر الله صریح  
 است و محتاج به نیست نیست پس نیست خلاف ظاهر

ادب هرگز مستمع و مستند نخواهد شد زیرا چه قاعده اصول  
 است که هر گاهی که در مرادی ضربیح باشد حکم اول لازم  
 نخواهد شد و محتاج بسوی نیت و اراده نه خواهد شد \*  
 خصوصاً حکم لفظ نذر این است که گاهی که موضوع برای  
 نذر باشد محتاج بسوی نیت نه خواهد شد لسانی الجلیبی  
 حاشیه شرح الوقایة قوله ثم ان لم یعوشی الخ اقول وجه کونه نذراً  
 ان اللفظ موضوع له ودلالة اللفظ لا یحتاج الى النية لانه حقيقة کلامه  
 و نیز باعتبار آنکه بنای احکام شده عی منوط بر ظاهر است هر چه  
 در نظر دیده و در ظاهر شبنده شود بر حسب آن اجرای احکام  
 دنیاوی نموده خواهد شد \* و نیز بلا حظه آنکه الفاظ ناذرین  
 مبتنی بر عرف است یعنی عبارت ناذر به معنی عرفی محمول است  
 و عبارت مرقوم در عرف عام و در استعمال خواص و عوام در  
 معنی نذر انیرا سه محروک و مستعمل است چنانچه در اشباه در  
 قاعده سادسه العادة "محکمه" مرقوم است \* و منها الفاظ الواقفین  
 به معنی ملک هر فهم و کذا لفظ الفاظ و الاموصی و الخالف \* پس  
 بر تقدیر یک عبارت مرقوم از کسی صادر گردد و قریب قویه بر خلاف  
 ظاهر کلام او پانته نه شود و با تامل بر مت آن فتوی داده خواهد شد

چنانچه در صورت عکس آن مثلا احدی جانوری را بنام خدا ذبح  
کند حکم بطل آن نموده خواهد شد مگر و قیسه قریبه قطعی بر خلاف آن  
یافته شود پس البته بحرمت آن حکم کرده خواهد شد چنانچه اگر کسی  
جانوری را بیش قبر یا بتی و امثال آن بر ذبح و تعظیم آنها  
کرده و ایتام در حضور و مقابله و قرب آنها نموده ذبح کند  
اگر چه در ظاهر نام خدای تعالی بر زبان راند پس بی شک  
و بلا تا بل بحرمت آن حکم نموده خواهد شد زیرا که این همه  
افعال ظاهری قریبه یقینیه و دلالت قویه بر ذبح لغیر الله دارد  
همچو تاویل را از ان دخل و گنجایش نیست چنانچه دلایل  
آن از کتب متعدد و بفضل تعالی بر قوم خواهد شد فعل من  
مستظر فلیمنتظر و بالتفرض و التقدیر اگر فی الواقع ناذر مرقوم منی حقیقی  
کلام خود را اراده نکند بلکه خلاف ظاهر عبارت خود مراد  
دارد یعنی الفاظ نذر لغیر الله گوید و مقصود و ملحوظ از ان  
تعظیم آن غیر ندارد بلکه نذر برای خدای تعالی مقصود و تعظیم  
و تقرب او تعالی ملحوظ دارد و از ذکر کردن نام آن غیر  
صحت ایصال ثواب آن نذر بروح او منظور باشد پس  
و یا نه فیما بین و بین الله تعالی مقبول خواهد شد یعنی نزد



خدا ی تعالی که واقف باطن و نهان و ظاهر و عیان است  
 نذر صحیح است و منذور حلال اما قضاء یعنی در احکام  
 دنیاوی هرگز مقبول نخواهد شد بلکه بحرست شئی منذور  
 مذکور حکم کرده خواهد شد و هر کسی که بر صورت مرقوم  
 مطاع خواهد شد در حق او حرام است لما فی الاشباه فی المبحث  
 التامع فی محل الفیة لو قصد بلفظ غیر معناه الشرعی و لما قصد  
 معنی آخر کلفظ الطلاق و اراد به الطلاق من وثاق لم یقبل قضاء و یدین  
 یعنی اگر کسی کلامی بگوید و منی شرعی آن اراده نکند بلکه  
 منی دیگر که خلاف ظاهر است قصد نماید چنانچه زوجه خود را  
 بگوید که تو طاق هستی و ظاهراً کند که مراد من منی شرعی  
 آن که زها کرده شده از نکاح است نبود بلکه زها کرده از قید و  
 زنجیر قصد کردم پس درین صورت قاضی آن را قبول نخواهد  
 کرد و باینکه حکم بوقوع طلاق خواهد نمود اما اگر فی الواقع در نیت  
 خود راست خواهد بود پس خداوند مقبول خواهد شد و  
 هم چنین در اکثر کتب فقه و اصول مبرح است برای خوف  
 اطالت که مفصّل سویی ملاست است عبارتهای آنرا در اینجا  
 نقل کرده نشد اما دانستی است که بن تقدیر احکام

نذر الله جاری خواهد شد یعنی مشرف آن فقراء و مساکین  
و امثال آنها خواهند بود و ناذر را و اولاد و آباء و اولاد و اغنیاء را  
خوردن آن جایز نخواهد بود چنانچه در کتب فقه مسطور و ذرین  
رساله نیز مذکور است و خلاصه تشریح این مقام و تحریر این  
مرام آن است که در صورتی که کسی از زبان خود نذر  
اغیر الله کند پس بر حسب ظاهر قول ناذر جمیع مسلمانان را  
واجب است که آن چیز را حرام دانند و هر گاه او را نخورند  
مکروهی که نذر برای خداست و تقرب او تعالی بالیقین ظاهر و آشکارا  
شود و هر گاه نذر الله متیقن گردد پس برای فقراء و مساکین تبادل

آن مباح است و برای ناذر و اصول و فروع او و برای  
اغنیاء جایز نیست اگر کسی گوید که تسلیم کردم که آیت  
کریمه ما اهل به اغیر الله شامل است جانوری را که بنام غیر خدا  
نامزد کرده شود و وقت ذبح او نام خدا گفته شود یعنی آیه  
شریفه مقتضی حرمت صورت مر قوه است اما در جزو  
هشتم در رکوع اول در سوره انعام موجو است ما لکم ان لا تأکلوا  
مما ذکوا هم الله علیه و قد فصل الله لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررکم  
الیه یعنی نیست مر شمارا آنکه نه خورید از آنچه یاد کرده شود

نام خدای تعالی بر او بدستیکه تفصیل کرد خدای تعالی و بیان  
فرمود بر ای شما آنچه حرام کرده شده است بر شما گمراه و قبیله  
مضطر شوید یعنی ناچار شوید به خوردن آن انتهی پس آیت مذکوره  
شامل است صورت مرقومه را و مقتضی حل آن است پس  
این آیت که متأخر است چرا ناسخ آن نباشد و اگر  
بالتفرض حال آیت اولی و ثانیه معلوم نباشد که کدام ازین  
دو آیت مقدم است پس در صورت مرقومه تعارض آیتین  
ثابت خواهد شد پس چرا حکم تعارض کرده نمی شود و رجوع  
باصل که اباحت است نموده نمی آید یعنی اذاعارضات ناقضا  
والاصل الاباحه یعنی وقتی که دو آیت متعارض شوند یکی را  
بر دیگری ترجیح نباشد پس هر دو از درجه اعتبار و احتیاج  
ساقط می شوند بعد از آن رجوع کرده می شود باصل هر شی که  
اباحت است و جوایش بر چندین است اول آنکه می پرسیم  
که آیت ثانیه عام است جمیع جانور را که بر او نام خدا ذکر کرده  
شود و هر نهی که باشد یا خاص است بصورتیکه در شرع معهود  
و معین است در باب حل هر ذبیحه پس اگر عام باشد لازم آید  
که جانوری که بر او نام خدا گفته خنق کرده شود یا از عصا و یا از

سنگ کشته شود یا برای تنی و سنگی و قبری و امثال آنها ذبح کرده  
 شود حلال باشد و حالانکه حرمت این مورد تنها مخصوص قرآنی است چنانچه  
 در آیت مرقوم و المنخنقة و الموقوذة و الطيخة و المتوددة و ما  
 ذبیه علی الفصب الخ بالتفصیل مرقوم شد پس معلوم شد  
 که آیت مرقوم خاص است بصورتیکه نام خدای تعالی گفته شود  
 و ذبح کرده شود بشرایطیکه در مشرع شریف مقرر و معین است  
 و یکی از شرایط ذبح آن است که نیت تغذیم خدای تعالی کرده  
 شود و اگر برای تغذیم و تقرب غیر خدا ذبح کرده شود حرام  
 است اگرچه ذابح عند الذبح از زبان بسم الله گفته  
 باشد اما مرهبا بقا و انفسا بما لا مزید علیه لیکن  
 درین جا نیز برای تنبیه و تذکیر عبارت دو کتاب مکرر اء مرقوم  
 می گردد فی جامع الرموز و الوهمی علی ذبیحة و ذبیح لغیره تعالی لم یحل  
 و انما قلنا لله تعالی لانه لوهمی و ذبیح لغیره تعالی لایحل لافیه ذبیح  
 تعظیما له لا لله تعالی و فی الدار المختار و الوهمی و لم تحضره الذبیحة  
 صح بخلاف ما لو قصد بها التبرک فی ابتداء الفعل او فیه بها امرا  
 آخر لا یصح فلا یحل و هرگاه ثابت شد که آیت ثانی عام  
 نیست پس آیت اولی را هرگز ناسخ نمی تواند شد کما هو الظاهر

جواب دوم آنکه اگر فرض کرده شود که آیت ثانیه آیت  
 اولی را شامل است و تسلیم نموده شود که در میان هر دو  
 آیت تعارض واقع است پس دانستن است که قاعده کلیه  
 اصول نقلیه است که هرگاه در یک صورت دلیل محرم بود دلیل  
 مبیح برود و جمع شوند و تاریخ آن با معانوم نباشد که کدام مقدم  
 است و کدام موخر و یکی را بر دیگری ترجیح نبوی پس عمل  
 به محرم کرده نخواهد شد لسانی الاشیاء والظواهر اذا اجتمع الحلال  
 والحرام غلب الحرام حدیث آورده جماعه مما اجتمع الحلال والحرام  
 الاغلب الحرام الجلال ومن فروعها اذا تعارض دليلان احدهما  
 بقية نفس التبريم والاخر الاباحة فلم التبريم وهكذا في كتب الاصول  
 تركناه مشافهة الاملال و معترض که بجهت اذا تعارضتا فاطا و يتكلم  
 بالاصل الذي هو الاباحة راقاعه کلیه نام نهاده است منشی  
 آن سوء فهمی و لاعلمی او است باینکه قاعده کلیه اذا تعارض المبیح  
 والمحرم يعمل بالمحرم مخصص قاعده مذکوره است جواب سیم آنکه  
 در صورت تعارض دو آیت قاعده اصولیه بر این نوع است که  
 وقتی که در میان دو آیت تعارض ظاهر شود پس بدیهه  
 رجوع کرده می شود باین طور که هر آیتی که او را حدیث موافق

بود در اجماع می باشد و اگر از حدیث رجحان احدی ثابت  
 نه شود پس بقول صحابه رجوع نموده می شود و اگر از قول اصحاب  
 نیز ترجیح احدی یافته نه شود پس بقیاس شرعی رجوع آورده  
 می شود و پس اگر از قیاس نیز غلبه یکی بر دیگری ظاهر شود  
 پس آن وقت باصل آن شی که در آن تعارض واقع شده است  
 حکم کرده می شود برابر است که اصل آن شی عل بود یا حرمت  
 اما آنچه متعرض گفته که وقت تعارض آیتین مطلقا با حاکم  
 کرده می شود پس این غلط محض و افترا می بحت است  
 احادی کتب الاصول حکم التعارض بین الايتين المصير الي السفة  
 وبين السنتين المصير الي قول الصحابة وبين قولي الصحابة الي  
 القياس وبين القياسين الي تقرير الاصول و در صورت مرقومه  
 اگر تعارض آیتین مرقومین فرض کرده شود پس بر حسب  
 قاعده مرقومه واجب است که سومی حدیث رجوع کرده شود  
 چنانچه حدیثی در ابراهیم شاهی از سنن ابی داود منقول است  
 قوله عليه السلام لا عقرب الا سلام اي عند القبور وايضا فيهما ان النبي  
 عليه السلام نهى عن ذبائح الجن و چنانچه آئینه بفضاه تعالی مذکور  
 خواهد شد و در دستور القضاء از صحیح مسلم و صحیح

بخاری مروی است قال النبی صلی الله علیه وسلم حرّم الله تعالی  
ما ذبح امتی علی الاصنام والاولثان والاوزار والاثار والبحار  
والانهار والبیوت والعمیون والادیة فالذابح مشرک والمذبح مبینة  
پس این احادیث و امثال آن مرجح آیت اولی است  
و اگر فرض کرده شود که تعارض آیین مرقستین از حدیث  
بر ترفع نه شود پس بر طبق قاعده مذکوره ضرور است که بسوی  
قول صحابه رجوع آورده شود و آن درین مقام قول جمیع  
صحابه بلکه قول جمیع علمای مرجح آیت اولی است چنانچه  
سابقا از تفسیر کبیر منقول شد اعنی قال العلماء لو ان  
مسلماً ذبح ذبیحة وقصّل بطنها لتقرّب الی غیر الله صار مرتداً  
و ذبیحته ذبیحة مرقدة و اگر فرض کرده شود که تعارض آیین  
مرقورین از قول صحابه نیز مرفوع نگردد پس موافق قاعده  
مرقوره لابدی است که بسوی قیاس شرعی رجوع کرده  
شود و آن درین جا این است که جانوری که وقت ذبح او نام  
غیر خدا از زبان گفته شود حرام قطعی است اگر چه در دل  
تعلیم ندای تعالی داشته باشد پس هم برین قیاس  
جانوری که وقت ذبح او تعلیم غیر خدا در دل آورده شود

حرام خواهد شد اگر چه از زبان نام خداى تعالى بخواند  
 به جهت شدت در علت حرمت که تعظیم غیر خداست در وقت  
 ذبح جانور که معرفت و متعرف پس این قیاس نیز مرجح آیت  
 اولی است جواب چهارم آن که صورت مرقومه در سوال اگر چه  
 در آیت نایب بر حسب ظاهر مفهوم او داخل است اما آخر  
 آیت مرقومه منحصر آن است یعنی جهاد و قبل فصل لکم ما حرم  
 علیکم الخ صورت متعارض فیها را از آیت نایب مذکور خارج  
 می کند زیرا چه صورت مرقومه نیز از جهاد فصل لکم ما حرم علیکم  
 هست چرا که قد فصل اشاره است به سوی ما تقدم یعنی  
 انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله  
 الى آخر الآية و هرگاه آیت کریمه اعني ما لکم ان لا تأکلوا  
 صورت مرقومه را شامل نشده پس تعارض بین الایتنین نیز  
 ثابت نشده پس بوجه من الوجوه حل جانور مذکور مذکور ثابت  
 نگردد و اگر کسی گوید که در جزو هشتم در رکوع اول در سوره  
 انعام منوعه است کلا و اما ذکر لهم الله علیه ان کتفتم باياته مؤمنین  
 شامل است صورت مرقومه را پس طراحت حکم به خوردن  
 جانوریکه نام خداى تعالى وقت ذبح او گفته شود وارد است بلکه



در صورت باز ماندن از خوردن آن نهیدنی است سخت  
چنانچه کلمه ان کنتم با یاقه مؤمنین ناطق بآن است جوابش  
آن است که صورت مرقمه از آیت مرقمه مخصوص و منسوخ  
است از آیت‌های دیگر یعنی آیت‌های سوره بقره انما حرم علیکم  
المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل به لغیر الله الایة و آیت‌های سوره بایده  
اهنی حرمت علیکم المیته والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به الخ  
قوله وما ذبح علی النصب الخ زیر آیه آیت مرقمه منذ ربه سوال  
یعنی کلو اما ذکر اسم الله علیه در سوره انعام است و این سوره در  
مکه معظمه قبل از هجرت نازل شده است و سوره بقره در مدینه  
قدوم مدینه مشرف بعد از هجرت نازل یافته است و هم چنین  
سوره بایده آخر سوره های قرآن است در باب نزول و نیز آیات  
سوره انعام یعنی قل لاجل فیما اوهی الی منکر ما الی قوله الان یکون میثقه  
او دما مفوحا ولحم خنزیرا و فسقا اهل لغیر الله به بعد چند رکوع  
است از آیت مذکوره یعنی کلو اما ذکر اسم الله علیه الخ پس  
این همه سه آیات مرقمه نامسوخ است مرآت مرقمه  
سوال را و تفصیل اینها در کتاب اتقان فی علوم القرآن است  
من شاء فلیطالع ثمه و جواب دوم و سیوم و چهارم چنانچه در

جوابات سوال اول که به ملاحظه آیت شریفه مالکم ان لاتاکلوا  
 الخ است مرقوم گردیده در جواب سوالی ثانی نیز که بلحاظ  
 آیت کریمه کلاوا مما ذکر اسم الله علیه است جاری می توانند  
 بادی تغییر اما خوف تطویل و املال فرد گذاشته بر ذهن سیم  
 و طبع مستقیم حواله نموده شد و پست بر آنکه اگر این همه  
 تفریقات مذکوره و جوابات مزبوره در خاطر کسی جنانه کند و  
 به جل مرکب خود و اماند و بر حالت و ثوابت و شرارت و  
 خباوت خود اصرار نماید پس دلیل دیگر بر حرمت آن  
 می آرم که کسی را چای چون و چرا نباشد و ناویل و تغییر  
 در آن کنجایش ندارد بلکه منکر آن را با سر حد الحاد و کفر ستاند  
 نعوذ بالله من ذلك و آن این است که صورت مرقوم مذکور  
 برای مبت است و جمیع تذکر برای غیر خدا بالا شماع باطل و حرام  
 است پس بلا شبهه مذکور مرقوم باطل و حرام است  
 لمافی البحر الرایق فی فصل الفل من کتاب الصوم و ما الفل الذی  
 یمذره اکثر العوام کان یکون لانهان غایب او مریض اوله حاجة  
 ضروریة فیاتی بعض قیر الصلحاء فیجعل متروکاً را مه و یقول  
 یا مهیل ی فلان ان رد غائبی او عوفی مریضی او قضیت حاجتی

فلک من الذ هب کذا او من الفضة کذا او من الطعام کذا او من الماء  
کذا او من الشمع کذا او من الزيت کذا فهذه الذ رباطل بالاجماع  
لوجوه \* منها انه ذل للمخلوق والذل للمخلوق لا يجوز لانه عبادة  
والعبادة لا تكون للمخلوق ومنها ان المنل وله ميت والميت  
لا يملك ومنها ان ظن ان الميت يتصرف في الامور دون الله واهتقل  
ذلک کفر ابي قوله للاجماع على حرمة الذل للمخلوق ولا ينعقد ولا  
تشتغل الذمة به وانه حرام بل محبت ولا يجوز لشا دم الشيخ اخذه  
ولا اكله ولا التصرف فيه بوجه من الوجوه الا ان يكون فقير اوله  
حيال فقراء عاجزون عن الكسب وهم مضطرون فاذا هلمت هل افما  
يؤخذ من الدراهم والشمع والزيت وغيرها وينقل الى ضرارىح  
الاولياء تقربا اليهم فهو حرام باجماع المسلمين ما لم يقصل وابصرها  
الفقراء الالهية قول واحد الا فتحي \* خلاصة ترجمه آن که ندري  
که بیشتر عوام می کنند مانند آنکه کسی را دوستی به شرف رود و یا بیمار  
شود و یا حاجتی پیش آید پس نزد جمیع بعضی از بزرگان می آید و پیرده  
قبر را بر سر خود نهاده و بادب ایستاده می گوید که یا حضرت  
اگر فلان شخص نزد من بیاید و یا فلان بیمار آرام گردد و یا فلان  
حاجت من بر آید پس برای شما این قدر زر پانزده یا

شیرینی و غیره اداکنم پس این چنین نذر باطل است  
 بالا جماع یعنی بدون خلاف احدی از علماء مجتهد و جوه اول آنکه نذر  
 برای مخلوق جایز نیست زیرا چه نذر عبادت است و عبادت  
 خاص برای خالق است و برای مخلوق حرام بلکه کفر دوم  
 آنکه آن شئی منذور را برای مرده می دهند و مرده مالک  
 چیزی نمی شود و سهوم آنکه ناذر اعتقاد می کند که آن بزرگ  
 قدرت حاجت روائی می دارد و این اعتقاد کفر است  
 و اتفاق تمامی علماء اسلام بر آن است که نذر برای غیر خدا  
 حرام است و ادای آن واجب نمی شود و شئی منذور  
 حرام است و خدا مان منقره آن بزرگ را گرفتن آن  
 چیز جایز نیست و هم چنین خوردن آن و بیجه من الاجوه نصرت  
 در آن شئی منذور جایز نیست مانند چیزهای حرام دیگر مگر در صورتیکه  
 کسی محتاج و عاجز بود و از کرسنگی خوف هلاکت دارد  
 پس در حق او مباح است مانند حرامهای دیگر که در وقت نیابی  
 چیزی حلال و ترس هلاکی جایز می شود و مگر گاه حال نذر گیرنده  
 معلوم شد پس چیزهاییکه پیش قبر او و لیا می برند و  
 از آن چیزها تترس بدو مگر گاه ایشان می جویند حرام است

باجماع مسلمين مگر در صورتیکه محتاجان را دادن مقصود  
 باشد و ایصال ثواب آنها بر روح آن اولیاء منظره بود  
 نه تقرب و نحو شاید سی مخضرات ایشان پس البته درست است  
 و ایضاً الفتاوی العالمگیریة فی آخر باب الاهتکاف والنذر  
 الذی یقع من اکثر العوام بان یتئی الی قبر بعض الصالحین و یرفع  
 صوته قائل یا سیدی اذا قضیت حاجتی فک منی من الذمب کذا  
 مثلاً باطل اجساماً الی قوله و اذا عرفت هذا فما یؤخذ من الذم را هم و  
 نحوها و ینقل الی صرایح الاولیاء تقر با الیهم فترام بالاجماع ما لم  
 یفصل و بصرفها الفقراء الاحیاء قولاً واحد و قد ابتلی الناس بذلک انتهی  
 و ایضاً فی الذم المختار فی آخر کتاب الصوم امام ان الذم  
 الذی یقع للموات من اکثر العوام و ما یؤخذ من الذم را هم و  
 الشمع و نحوها الی صرایح الاولیاء تقر با الیهم فهو بالاجماع باطل  
 و حرام ما لم یفصل و اعرفها الفقراء إلا تأم و قد ابتلی الناس بتملک  
 ولا هیما فی هذه الاعصار و فی شرح المتفق البقر الذی ینذر  
 الکافرون باسم الایماء والاجداد حرام لان فیهم مومنین احد هما  
 انه ملک الناذر و لا ینحور للمومنین ان یتصرف فی ملک الغیر و  
 یا کل لان حق الغیر حرام والثانی ان ما یطعم الکافرون باسم

الانباء فهو حرام ولا يجوز للمسلم ان يأكل منه وكذا البقر لانه  
 بمنزلة رباهم الميت وكذا البقر الذي ينذره الناس بأرواح المشايخ  
 لانه بمنزلة رباهم الميت انتهى \* خلاصه عبارت شرح متفق  
 آنكه گاوی که کافران بنام پدران خود مانذری کنند حرام است  
 زیرا چه دران گاوازدود و به حرمت است \* اول آنكه گاو  
 مذکور ملک نادر است و تصرف در ملک غیر حرام است \*  
 دوم آنكه بنام مردگان منذور است و منذور برای غیر خدا  
 حرام است و هم چنین گاوی که با ارواح اولیاء منذری کنند  
 حرام است زیرا چه منذور بنام مرده است انهی \* اگر کسی  
 گوید که عقیقه در شرع ثابت است و جزا ذین نیست که بنظر  
 استبشار بولادت مولودی گویند یا راذی می کنند پس  
 هم چنین وقت قدوم امیری و مانند او جانوری راذی کردن  
 چرا جایز نباشد چنانچه در شمایل ترمذی مرقوم است که  
 ابوالبشیر از صاری وقت قدوم آن حضرت علیه السلام بزی راذی  
 کرده بود و جوابش آن است که فرق است در میان استبشار  
 و تعظیم پس اگر ضیافت قادم و اظهار بشارت قدوم او  
 به قضا و باشد جایز است چنانچه وقت رسیدن شخصی از سفر و یاد از هنگام

در آمدن بزرگی در خانه کسی گو سبزی را ذبح کنند و اطعام آن  
 شخص از گوشت آن گو سبزی مع تحصیل بشارت و سمر و ربقدم  
 آن کس مقصود دارند و همین محل حدیث ابوالثیم از صاری  
 است که وقت قدوم آن حضرت ~~علیه السلام~~ بزی را ذبح کرد و گوشت  
 او را بآن حضرت و اصحاب خوراند اما اگر تعظیم قادم و تقرب  
 با و از مجرد ذبح مقصود باشد یعنی از ذبح کردن بزی صرف ریختن  
 خون آن جانور برای تعظیم آنکس منظور بوده گوشت آن  
 جانور و نیز تعظیم آنکس و تقرب او مطلوب بوده اطعام و  
 ضیافت او پس بی شک حرام است و همین است محل جمیع  
 صورتها بیکه در کتب فقه و فناوی مرقوم است یعنی ذبح قدوم امیر  
 و نحوه الخ پس فارق در میان حلال و حرام آن است که اگر  
 تعظیم مذبح له و تقرب بسوی او و خوشنودی خاطر او از مجرد  
 اراست خون او یعنی اظهار تعظیم شخص به کشتن جانوری  
 مقتصد باشد و گوشت آن مذبح و ضیافت مذبح له مطلوب  
 نبوده حرام است و اگر اطعام و ضیافت آن کس از گوشت  
 آن ذبیح منظور بود و تعظیم آن شخص بنورانیدن  
 گوشت ذبیحه مرقومه مرکوز باشد اما تعظیم آن کس

بر یخستن خون او غرض نباشد حلال است و اگر در ضمن  
ضیافت آن کس اظهار خوشی خود و ابر از خوشنودی  
او نیز مراد باشد هیچ ضرر و نقصان ندارد و چنانچه سابقاً  
مشرطاً مذکور شد و خلاصه آن که از ذبح کردن جانوری  
برای شخصی صرف کشتن او و یخستن خون او همین قدر  
غرض اصلی بود و گرفتن گوشت آن جانور مقصود نبود بلکه  
گوشت او را به کسی دادن و یا آن را خوراندن و یا آن را بدریا  
انداختن و یا آن را به سگان و ددان دادن همه نزد مالک  
آن جانور یکسان باشد و از ملا حظ آن کس صرف  
تعظیم او و خوشنودی او و تقرب با او و خوشنودی او مقصود  
مالک آن جانور بود خواه خود مالک ذبح کند یا دیگر کسی امر نماید  
و خواه آن کس مذکور از زنده باشد یا مرده و خواه روح  
قیب بود یا روح خبیث و خواه انسان باشد یا جن و دیو و  
شیطان و بت و درخت و تالاب و امثال آنها باشد و  
خواه قهر صادق بود یا قهر کاذب مانند علم و جهل و بیجه و شه  
و گهواره و مانند آنها پس این همه صورتها با اتفاق حرام  
است و در کفر فاعل اختلاف است اما جمهور علما و اکثر فضلا



به کفر او قائل اند و اگر از ذبح جانوری برای شخصی صرف  
 کردن گوشت آن مقصود باشد و ذبح وسیله او بود و  
 هم چنین از ذکر نام آن کس و یا از تصور و بلا ذلله آن شخص  
 صرف اطعام آن کس و یا اطعام فقرا بقصد ایصال ثواب  
 آن برای آن شخص مذکور که مطلوب بود پس بی شک  
 حلال است و پستردانستنی است که اگر کسی به مضمون  
 قبض مشغول نماید غل الايمان فی قلوبهم و به نحو ایضا است  
 انما هی عنهم الله ملی قلوبهم در ضلالت و غیابت و جمالت  
 و غیابت خود و اماند و این همه تقریر است که در تفسیر قوله تعالی  
 اهل به لغیر الله و توجیهات که در ماده نذر انبراسه مبین و بهرین  
 شد در دل غیابت منزل و در سرشت غیابت سرشت  
 او با نگیرد پس دلائل شرعی دیگر بر دعوی مرقوم که دال  
 صریح و ناطق صحیح است می آورم اما از قرآن پس قوله تعالی  
 وما ذبح علی النصب الخ فما القاموس نصب بضمهین کل ما یعبد  
 من دون الله كما لنصب بالضم والانصاب هیارة کثافت حول  
 الکعبه و فی التفسیر الزاهدی وما ذبح علی النصب ای النصب  
 ای آنچه می کشند برای بتان و فی التفسیر الکبیر ما ذبح علی

آنکه نصیب نیکه و جهان آهل هماما ذبیح علی استقامت تعظیم النصب  
 والثانی ما ذبیح للنصب واللام وعلی یستعاضمان و هکذا فی معالم القبول  
 پس آنچه ذبح کرده شود نزد بیت با سنگ و امثال آنها  
 به قصد تعظیم او حرام است بعبارة النص و آنچه ذبح کرده شود  
 به قصد تعظیم احدی سوای بیت و سنگ چون قبر خواهر قبر  
 اصلی بود یا قبر نقلی و مانند شده و علم و جهند او استباه آنها  
 باین تعظیم مبتنی که قبرش در موضع ذبح نباشد و یا به تعظیم  
 کسی زنده خواهر نزد ذبح حاضر باشد یا غایب و امثال آنها  
 پس این همه صورتها حرام است بدلالة النص زیرا که علت  
 حرمت در جانوری که نزد بیت ذبح کرده شود بجز از جن  
 نیست که مشابهت می دارد به تعظیم غیر خدا بار اقامت خون حیوانی  
 و از اینجا که در صورتهای مرقومه عین تعظیم غیر خدا به کشتن جان  
 جانوری یافته شد پس بطریق اولی حرام خواهد شد چنانچه  
 سابق از جن در تفسیر همین آیت مفصلا مرقوم شد  
 اما ثبوت حرمت جانور مرقوم از حدیث شریف پس قول آنحضرت  
 که در ابراهیم شاه و کنیز العباد از سنن ابی داود نقل کرده است  
 لا یجوز ذبح الغنم والبقر هنالک القبول لقوله علیه السلام لا عقربی

الاسلام ای عنی القبر هکذا فی سنن ابی داؤد و کذا لا يجوز الذبح  
 علی النبیاء الجلیلین لان النبی ﷺ نهی عن ذبایح الجن بناء علی اللهم  
 یکرهون مغایرة اسمهم لولم یذبحوا یؤذیهم الجن فابطل صلی الله علیه  
 وسلم و نهی عنه و فی دستور القضاة فی الباب العاشر عشر من المستحسین  
 قال النبی صلی الله علیه وسلم حرم الله تعالی ما ذبح امتی علی  
 الاصنام والادیان والاوزار والابرار والنجار والانیس والبیوت  
 والعیون والارذیة فالذابح مشرک والذبح بوحه میتة والمرءة بائنة  
 و در شکوة در جلد ثالث در کتاب الذبایح است و هم در جامع منیر سید طوسی  
 لعن الله من ذبح لغیر الله و نیز در سنن ابی داؤد است فی رسول الله صلی  
 الله علیه وسلم من معافر العرب قال داؤد یعنی فی القبر و ترجمه منع  
 کرد رسول خدا از بی کردن اعراب ابو داؤد گوید که نزد قبر و شراح  
 این حدیث نوشته اند که در جاهلیت رسم عرب بود که بنانوران  
 را نزد قبر بر نیست مقبور ذبح می کردند لهذا ذبح مذکور ممنوع شد  
 و در شکوة در جلد ثالث در باب الذبح مرئوم است  
 ان رجل علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یختصرا ابلا  
 بمسوانة فان ذبح رسول الله صلی الله علیه وسلم فاحقر فقال رسول  
 الله صلی الله علیه وسلم هل کان فیها رثن من اوثان الجاهلیة

يَعْبُدُ فَقَالُوا لَا قَالِ فَبَلَ كَان فِيهَا عَمِيلٌ مِنْ اَعْيَادِهِمْ قَالُوا لَا فَقَالَ

اَوْ فَبَلَ رَكَعًا فَافْتَدَاهُ لَنْزَلِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ

یعنی نذر کرد مردی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و سلم  
که ذبح کند شتر می را در موضع که نام او بوانه بود \* پس  
آن مرد نزد پیغمبر خدا آمد و خبر کرد آن حضرت را باین قصه  
پس گفت آن حضرت آیا بود در آن موضع تنی از بنان  
زمان جاهلیت که پرستیده می شد گفتند نبود پس گفت  
آن حضرت آیا بود در وی عید می از عید های اهل  
جاهلیت گفتند نبود پس گفت آن حضرت و فاکن بنذر خود  
در ترجمه شیخ عبدالحی دهلوی مرقوم است که از اینجا معلوم  
شد که کسی که نذر کند ذبح را در مکانی لازم است و فایدان  
اگر آن موضع معبد او تان و یا مجمع کفار بنود و اگر این چنین بود  
صحیح نه بود زیرا که نیست و فاکن بنذر را در معصیت خدا انتهی \*  
پس ازین حدیث صفات ظاهر شد که در جایکه بت  
باشد یا موضع عبادت کفار باشد یا محل عید و جشن کافران  
بود یا جایکه در این منظره پرستش کفار باشد مانند قبر و غیره  
و در آنجا جانوری را ذبح کردن حرام است بعلمت قصد تعظیم

و تقرب بسوی غیر خدا بلکه در موضعی که منتهی قصد تعظیم و  
تقرب بسوی غیر خدا باشد. ذبح در آنجا ممنوع است اگر چه در  
حقیقت از ذابح تعظیم و تقرب غیر خدا صادر نشده باشد  
اما سوت حرمت جانور مرقوم از اجماع پس در تفسیر کبیر  
مرقوم است که اجمع العلماء ان مسامحا ذبح ذبیحة و قصد  
بذل یجها التقرب الى غیر الله صار مرقدا و ذبیحة مرنده  
یعنی جمیع علما اتفاق کرده اند بر این که اگر مسلمی جانوری را  
ذبح کند و بذبح آن تقرب به غیر خدا جوید پس آن  
کس مرتد خواهد شد و آن جانور مذبوحه مرتد یعنی در حکم مردار  
و امسین عبارت در تفسیر نیشاپوری نیز مرقوم است  
و نیز در بحر الرایق چنانچه سابقا مذکور شد که الا جماع علی  
حرمة الذل للمخلوق و انه حرام بل صحت الی قوله فما یوخذ  
من الدارهم والشمع والزیت ونحوها وینقل الی مصرائح الاولیاء  
تقر با الیهم فهو حرام باجماع المسلمین یعنی جمیع علما اجماع  
کرده اند بر حرمت ذریکه برای مخلوقی باشد و شی  
منه و در حرام است پس چیزی که از قسم درهم و شمع  
و روغن و امثال آنها سوی مقابرا و لیا برده می شود و تقرب

بایشان مقصودی باشد باتفاق جمیع مسلمانان حرام است  
 و نیز از عالم گیری منقول شد \* اعمی ما یوخذ من  
 الدرام ونحوها الى ضرایح الاولیاء تقریبا الیهم فحرام بالاجماع  
 اما کفر ذایج مرقوم پس در میان علما مختلف است لیکن  
 اکثر عامای محققین و فضلاء مدققین قائل به کفر او هستند  
 چنانچه از تفسیر کبیر و اشباه و در مختار و تفسیر ششاپوری  
 و قاضیان منقول شد \* فلین کرفیل من مذکر ولیة غیر فیل  
 من معتبر \* اما دلائل حرمت جانور هر قوم از کتب فقه و  
 فتاوی بسیار بلکه بی شمار است اما درین رساله از چند  
 کتب که سداول بین الناس و مشهور بین النوام و  
 النواص است آورده شد \* فی الاشباه والمطایر فی  
 المبحث الثانی من قاعدة الامور بمقاصد ما والذبح قد یکون  
 للاکل فیکون مما حار و با اولی الاصل فیکون عبادة اولی و  
 امیر و نحوه فیکون حراما و کفر املی قول \* وایضا فی الاشباه فی  
 المبحث الخامس من قاعدة الامور بمقاصد ما وصرح فی المیزان فی  
 من الفاظ الکفر ان الذبح المقاد من حج او غزوا میرا و غیره  
 یجعل الذبح ممتة و اختلفوا فی کفر الذابح وایضا فی الاشباه

في كتاب الذبايح ذبيح لقدم امير اولواحد من العظام يحرم  
ولو ذكر الله تعالى وللضيف لا\* وفي الدر المختار في كتاب الذبايح  
ولو صمى ولم تحضره النية صح بخلاف ما لو قصل بها التبرك في  
الهدام الفعل او امر آخر فانه لا يصح فلا يحل وايضا فيه ذبيح  
لقدم الامير ونحوه كواحد من العظام يحرم\* لانه اهل به لغير  
الله ولو ذكر اسم الله عليه ولو ذبح للضيف لا يحرم والفارق انه ان  
قد مهاليا كل منها كان الذبيح لله والمنفعة للضيف او الوليمة او المهرج  
وان لم يقبل مهاليا كل بل يدفعها لغيره لكان لتعظيم غير الله فيحرم  
وهل يكفر فحيه قولان في شرح الوهبانية\* شعر\* وفاعله جمهورهم  
قال كافر\* وقصل واهما ميل ليس يكفر\* وفي قرة النظر شرح الدر  
المختار حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبيح المقترن بذكراهم  
الله تعالى اذا كان قبل قدم قدم فادم التهمين لضيافته او بعد قدم ومه  
ببرهه لذلك فلا شبهة في جواز بل مفرد وب ويجوز اكل ذلك  
المذبح واما اذا كان عند قدم وم فان كان القصد ذلك فالحكم ما  
ذكره وان كان مجرد التعظيم فحرام والمذبح مية\* وضابطه انه  
ان طبخ وقدم للضيف فهو للضيافة وان امر الذبايح ان يتوازمه  
الفاصل كما هو المعهود في بلد تناهيه ليجرد التعظيم وحكمه ما ملكت و

في الجوهرة الذبيح عند مريم الضيف تعظيما له لا يحل كلها وكذا عند  
 قدوم الامير ونكوة تعظيما له لانه اهل به لغير الله تعالى واما الذبيح  
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس وفي القصول العبادية  
 في باب ما يكون كفرا من ذبيح في وجه انسان شيئا وقت قدومه  
 كفرا الذبيح والمذبح مية وفي فتاوى قاضيخان وفتاوى عالم  
 كبري في باب ما يكون كفرا من ذبيح لوجه انسان في وقت  
 الخلعة وما اشبه ذلك كفرا والمذبح مية لا توكل وفي خزنة المفتين  
 ومن ذبيح لوجه انسان وقت قدومه كفرا الذبيح والمذبح مية  
 وفي القصة في كتاب الذبيح ذبيح لضيف شاة وسمى الله تعالى  
 يحل ولو ذبحه لقدوم الامير او واحد من العظاماء وذكر اسم الله  
 لا يحل لان في الاول الذبيح لله والمنفعة للضيف ولهذا يضعه  
 هنده ويأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى ولهذا  
 لا يضعه من ذبح بل يدفعه لغيره فعلى هذا اما يفعل القصابون في  
 بلداننا من اصعاد البعير بالذبيح جارتاك وقت المنشار فيل يحزنه  
 فيه فهو مية وان ذكر اسم الله تعالى عليه ويكفرون بذلك وهذا  
 قول عنه الناس غافلون خواصهم فيكف عوامهم وفي الفتاوى  
 المعاكبرية في كتاب الذبيح ذبيح عند مريم الضيف تعظيما له



لا یحل اكلها وكل احد قل وم الامير او نحوه تعظيما ما اذا ذبح  
 على فية الضيف لاجل الضيافة فانه لا بأس به وايضا في  
 الفتاوى العالمة في فصل ما يتعلق بالتهنئة بالكفار من باب  
 احكام المرتدين اگر یکی بوقت خلعت یعنی بوقت پوشیدن  
 و بوقت تهنیت از برای تشریف پوشیدن و رضای او  
 قربانی کند کافر شود و این قربانی مردار باشد خوردن آن روا نبود  
 و دیگر ازین جنس آنست که بر سر آب میرند و آن آب را  
 می پرستند و به نیت که دارند گو سپند بر سر آب ذبح  
 می کنند این پرستندگان آب و ذبح کنندگان گو سپند کافر می شوند  
 و گو سپند مردار و خوردن آن روا نبود \* وفي جامع الرموز  
 فلو سمي على ذبيحة وذبح لغيره لم يحل وانهما قلنا لله لانه لو سمي  
 وذبح لقل وم الامير او نحوه من العظماء لا يحل لانه ذبح تعظيما  
 له لا لله تعالى ولله لا يضعه بين يديه لياكل منه بل يدفعه الى  
 غيره بخلاف ما اذا ذبح للضيف فانه لله تعالى وله ان يضعه لياكل  
 وفي مطالب الحق من ذبح للضيف شاة وسمي الله تعالى يحل ولو  
 ذبحه لقل وم الامير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى  
 عليه لا يحل لان في الاول الذبح لله تعالى والسمعة للضيف وله ان

يضعه عنده ليأكل منه وفي الثاني لتعظيم الامير لا لله تعالى وله  
 لا يضعه عنده بل يدفعه لغيره وفي الحصادية في كتاب الذبايح  
 وانج ذبح كثر براسي قدوم بزرگي يادربنای جديد دگورستان  
 حرام است هـ وفي ابراهيم شاهي في باب زيارة القبور لا يجوز  
 ذبح الغنم والبقر عند القبور لقوله عليه السلام لا عقرب في الاسلام  
 اي عند العقور هكذا في سنن ابي داود وكذا لا يجوز الذبايح عند  
 البناء الجليل ومنه شراء الدار لان النبي ﷺ نهى عن ذبايح  
 الجن بناء على انهم يكرمون مخافة انهم لو لم يذبحوا يذبحهم الجن  
 فابطل النبي صلى الله عليه وسلم ونهى عنه هكذا في بستان الفتية  
 وفي عيون البصائر حاشية الاشباه والنظائر في كتاب الذبايح  
 قوله ذبح لقدم امير الخ حاصل الكلام في هذه المسئلة ان الذبايح  
 المقترن بذكراهم الله تعالى اذا كان قبل قدوم قادم اليه  
 لضيافته اربعين قبل ومم بمره لذلك فلا شبهة في جواز بل  
 منوبة وفي جواز اكل ذلك المذبح وما اذا كان عند المقدم  
 فان كان المقصد ذلك فالذبح ما ذكرنا وان كان لمجرد التعظيم  
 فيجرام والمذبح مباح ممتنع وضابطته انه ان طبع وقد م  
 للضيف فهو للضيافة وان امر الذبايح ان يتوارعه

انما من كما هو معهود ببلد تنافهوا لمجرد التعظيم وحكمه  
 ما علمت وعليه يحمل كلام المصنف واما الذبح عند وضع  
 الجمل او عند مرض المرض والشفاء من مرض فلا شك في ان  
 المقصد هو التصدق وفي كتاب هداية المبتلي ذبح شاة  
 للضيف وذكر اسم الله تعالى عليه يحل اكله ولزوجه لاجل  
 قدوم امير او واحد من العظماء وذكر اسم الله تعالى عليه  
 يحرم اكله لان في المسئلة الاولى كان الذبح لاجل الله  
 تعالى وذكر الاسم له ايضا ولهذا يضعه بين يده لياكله  
 بخلاف الثانية لان ذبحها لاجله تعظيما له لا تعظيما لله تعالى  
 ولهذا لا يضع بين يده لياكل منها بل يدفعه لغيره وفي  
 الجوهرة الذبح عند مريض الضيف تعظيما له لا يحل اكله وكل  
 عند قدوم الامير لانه اهل به لغير الله تعالى فاما اذا ذبح  
 عند غيبة الضيف لاجل الضيافة فلا بأس به وفي دستور القضاة  
 في الباب الثاني والعشرون وفي فتاوي ابراهيم شاهي  
 وجعل ذبح للضيف شاة وذكر اسم الله عليه يحل اكله  
 ولزوجه لاجل قدوم الامير او واحد من العظماء و  
 ذكر اسم الله عليه يحرم اكله لان في المسئلة الثانية كان الذبح

تعظیماً له لا تعظیماً لله تعالی و لهذا لا یصح بین یدیه لیا کل منه  
 بل یدفعه لغيره \* و فی ذصاب الاحتساب ما یفعله الجاهل من الذبیح  
 عند قجور المشایخ والشهداء و غیرهم و عقد شراء البزار و علی الجناء  
 الجدید و باب البیوت و عند دخول الامیر و فی وجه الانسان و ما  
 اشیه ذلك فهذا یوجب الحرمة اذا کان لغیر الله تعالی و ان ذکر  
 اسم الله تعالی علیه و یتکفرون بذلك و هذا امر غفیل الناس  
 خواصهم فکیف یعوامهم \* **بستر دانستن** است که بعضی از  
 علمای ابن دیار خل صورت سترها را از عبارت هدایه  
 که در ماده ذکر نام غیر خدا یا نام خدا بر ذبیحه مرقوم است استنباط  
 می کنند باین طور که صورت مرقومه را در صورت ثالثه هدایه  
 داخل می شمارند و بر حسب زعم خود بر عل جانور منذور مرقوم  
 استلال می نمایند و حال آنکه اگر در تمایل عبارت هدایه  
 و در قبود آن و در وضع صورت آن تا مل کرده شود پس  
 بر خلاف دعوی مدعیان و بر عکس مدعای ایشان دلیل می نماید \*  
 و ایضاح مدار مضامین هدایه و توضیح منشأ خطای ایشان موقوف  
 است بر تفصیل صورت های که در آن ذکر نام غیر و نام خدای  
 تعالی یافته شود که بعد از آن لا تخیر بر آن می کنم و من الله تعالی الیه المآل

را العناية فی البذل ایثار الهیایة و بفضلہ الکفایة و منه العصمة  
 هب الغیاة والغوایة \* باید دانست که ذکر نام خدای تعالی در  
 وقت ذبح جانوری ضرور است و این ذکر مشروط است  
 بآنکه از شرکت نام غیر خالص باشد \* و ذکر نام غیر و  
 نام خدا در وقت ذبح جانور بر چهار قسم است اول موصول  
 صوره و منی یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح جانوری  
 موصول و منسوم باشد از روی لفظ و هم از روی منی چنانچه  
 در وقت ذبح گوید بسم الله و باسم زید یا بگوید بسم الله  
 و زید بکسر حرف دال و مانند آن و درین صورت ذبیحه حرام  
 است زیرا چه نام غیر با نام خدا موصول است در تلفظ و ذکر  
 و هم در قعد و غرض بسبب شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بذبح  
 جانور موجود شد و خلوص که شرط طل است منقود \* دوم  
 موصول صوره لا منی یعنی اتصال نام غیر با نام خدا در تلفظ و عبارت  
 موجود باشد اما در منی و دلالت متحقق نباشد چنانچه در وقت  
 ذبح نام غیر با نام خدا هم کند اما بدون حرف عطف و بغیر کسر  
 حرف آخر نام غیر مانند آنکه بگوید بسم الله و زید بنم دال یا بگوید  
 بسم الله عن زید یا بسم الله زید بنم دال و امثال آن \* و برین تقدیر

ذبیحه حرام نیست زیرا چه شکر کت نام غیر با نام خدا در تنظیم  
 بدیع یافته شد زیرا چه حرف عطف و کسره حرف آخر دلیل  
 بر قصد شکر کت مرقومه است و آن درین جا موقوفه است \*  
 اما بکارده است به جهت آنکه شکر کت در تلفظ موجود است پس  
 صوره موصول است اگر چه معنی و قصد موصول نیست پس مشابهه  
 حرام گردید و مشابهت حرام مکرده است \* سیوم موصول  
 معنی لا صوره یعنی نام غیر با نام خدا در وقت ذبح در ظاهر  
 عبارت موجود نباشد اما در باطن و قصد مضموم بود چنانچه  
 قبل از ذبح گفته باشد که این جانور را بنام زید ذبح خواهم نمود و یا برای  
 زید نذر کردم و بعد بهر بن قصد قایم باشد حتی که به نیت سابقه ذبح کند  
 اما در وقت ذبح نام خدای تعالی بر زبان راند و نام زید  
 اصلاً بر زبان نآورد و این حرام است زیرا چه نام غیر با نام  
 خدا موصول است معنی و قصد اگر چه در لفظ مذکور نیست و  
 این موجب حرمت است به جهت آن که درین صورت  
 شکر کت غیر با نام خدا مقصود است اگر چه تلفظ نیست و معنی  
 و قصد بر صورت و لفظ ترجیح دارد زیرا چه قاعده شرعی  
 است که اذا اختلف القلب واللسان فالمتعبر مافی القلب و فی

البعد یستلزم المشهور انما الاعمال بالنیات وانما الكل امره ما فوق الخ  
 پس خاص از نام غیر که مشروط حل ذبیحه است درین  
 صورت منقول است و تفصیل این بهرات و کرات  
 بوجود مختلفه و بدلائل متعدده بفضله تعالی مرقوم شده اما در اینجا  
 برای تمییز مخالفان و اعلام غافلان عبارت به این که دستاویز  
 ایشان است و بر حسب فهم و زعم نمود ما بر حل ذبیحه مرقوم  
 دلیلی می آرند نقل کرده بفضله او تعالی خود از نحو اسی عبارت منقول  
 حرمت آن ثابت و واضح و متحقق و لایح می شود چنانچه  
 مفصول صورته و معنی یعنی شرکت نام غیر با نام خدا در تعظیم بدیع  
 بنور نه در لفظ و عبارت و نه در قصد و غرض یافته شود چنانچه  
 قبل از ذبح بگوید که این جانور را برای ایصال ثواب تصدق  
 آن بنام زید ستر کردم و یا بگوید که این جانور را برای خدا از  
 جانب زید ذبح خواهیم کرد و یا بگوید که این جانور را برای خوراندن  
 و حیاضت زید داشتم و امثال آن بعد از آن در وقت ذبح  
 صرف نام خدا بگوید و کلام سابق را اصلا بر زبان نراند و این  
 صورت سبب حلال است بلا کراهت زیرا چه هرگاه نام غیر با نام  
 خدا وقت ذبح مذکور نیست پس مفصول صورتی ثابت

شد و موصول صوری که باعث کراهت است بافته نشود و چون که شرکت غیر با نام خدا در تعظیم بدیع مقصود نیست بلکه صرف اوصول ثواب برای شخصی یا نیابت از جانب احدی در ذبح برای خدا یا ضیافت کسی مقصود است پس موصول معنوی نیز متحقق گشت و موصول معنوی که موجب حرمت است ثابت نگردد و بازگاه این چهار صورت معلوم شد پس بدانکه صاحب هدایه سه صورت را نوشته است که در آنها صرف ذکر نام غیر و نام خدا یافته شده است و عبارت آن این است و یکره ان یذکر مع اسم الله تعالی شیئا غیره بان یقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان وهذه ثلث مسائل ۱- احدا ما ان یذکر موصولا لامعطوفا فیکره ولا تحرم الذبیحة وهو المراد بما قال ونظیره ان یقول بسم الله محمد رسول الله لان الشریکة لهم تو جد فلم یکن الذبیح واقعا له الا انه یکره لوجود القران صورة فی تصویر بصورة المحرم والثالیه ان یذکر موصولا علی وجه العطف والشریكة بان یقول بسم الله واسم فلان او یقول بسم الله وفلان او بسم الله ومحمد رسول الله یکسر الدال فتحریم الذبیحة لانه اهل به لغیر الله والثالثة ان یقول موصولا عنه صورة ومعنی بان یقول قبل التسمیة وقبل ان



بضم جمع الذی یستحقه او یعمله و هذا الایمان به لما روی عن النبی صلی الله

علیه وسلم انه قال بهی الذی یجی اللهم تقبل هذه عن امة محمد و محمد

شهی لك بالوحدانية ولی بالبلاغ و البشرط هو الذکر الخالص المجرد

ملکی ما قال ابن معود رضی الله عنه بهر و التسمیة یعنی اوقال عند

الذی یجی اللهم اغفر لی لا یستل لانه دعاء و سوال پس صورت

اولیه آنجه درین جا صورت دوم است و صورت

دوم آن آنجه درین جا صورت اول است و صورت سوم

آن آنجه درین جا صورت چهارم است اما صورت ثانیة مذکوره

این مقام پس در بهایه اصلا مرقوم نیست و در حاشی

آن است که مدار قول بهایه صرف بر ذکر نام غیر بانام خدا

است بدون اعتبار تقرب بسوی غیر و بنای حکم صورت

ثانیة این جابر تقرب بسوی غیر است لهذا صاحب بهایه آنرا

تذکر کرده اما از قبیل عبارت بهایه و از وضع صورت اول حکم

صورت ثانیة مذکوره این مقام مستنبط می شود زیرا که در

صورت ثانیة بهایه مرقوم است و الثالثة ان یقول مفصلا عنه صورة

و معنی بان یقول قبل التسمیة الى قوله اللهم تقبل هذه عن امة محمد الخ

پس از قیة منی صاف و واضح می شود که موصول بر دو تسمی

است صوره و معنی و در صورت اولی به این موصول صوره اخصت و معنی  
نیست و در صورت ثانیه هر دو مجتمع است و در صورت ثالثه هر دو منفق و  
است باقی مانده آنکه موصول معنی بود و صوره یکم بود و از تعابیل صورت  
اولی صاف ظاهری شود که صرف موصول صوره در باب حرمت  
معتبر نیست زیرا چه شرکت یافته نشد بلکه صرف صورت حرام  
است و در حقیقت و معنی حرام نیست پس غایب الامر اینکه موجب  
که اهمیت باشد پس ازین تعابیل بوضوح پیوست که موصول معنی البته  
در افاده حرمت معتبر است و ازین جهت در بیان صورت ثالثه به این  
برای اخراج این صورت یعنی صورت ثالثه مرقوم این جا قید  
مفصول معنی نوشته است علاوه بر این آن که اگر موصول معنوی معتبر  
نمی بود پس اصلاً حاجت قید مفصول معنی برای اخراج موصول  
معنوی نمی شد بلکه همین قدر کافی بود که مفصول صوره و نیز  
صاحب به این گفته است بان يقول قبل التسمیة الى قوله اللهم تقبل  
هذه من امة محمد الخ و نگفت بان يقول قبل التسمیة باسم فلان  
چنانچه در صورت ثانیه ذکر کرده است و وجهش همین است  
که این صورت مفصول صوری و معنوی نیست بلکه مفصول  
صوری است و موصول معنوی و سابق ماقوم شد که صورت

موصول معنوی حرام است پس از تعالیٰ صاحب هدایه باین  
 و بهر که در صورت موصول صورتی لایق حرام نیست زیرا این  
 شرکت یافته نمی شود و نیز از تقید او بقید موصول معنی باین وضع که  
 اگر موصول صورتی و معنی به و حلال است و هم از وضع او  
 صورت ثالثه را باین طور که بگوید قبل ذبح اللهم تقبل من فلان  
 و باین نوع وضع نکرد که بسم فلان چنانچه در صورت ثانیه تمیل  
 که در صاف متبادر می شود که اگر در وقت ذبح نام غیر با نام خدا  
 موصول معنی یافته شود حرام خواهد شد پس می گویم که  
 تعالیٰ مرقوم صاحب هدایه و تقید مذکور او و تعوییر مزبور او ناطبق  
 صادق است باین که جانوری که اولانها و اولیا و غیره نذر کرده شود  
 بعد از آن بابتی نیست سابقه ذبح کرده شود حرام است اگر چه  
 از زبان نام خدای تعالی خوانده باشد پس کسی که صورت  
 نذر مرقوم را در صورت ثالثه هدایه داخل می شمارد و عمل آنرا  
 از عبارت هدایه استنباط می کند و از وضع صورت ثالثه بر  
 دعوی خود استدلال می کند خطای محض کرده و در نقاط فاحش  
 افتاده زیرا این در میان صورت ذکر نام غیر خدا بر جانوری بقصد  
 نذر برای او و در میان صورت ذکر نام غیر بقصد ایصال ثواب

برای آن غیر فرق نکرده و حال آنکه در صورت ثالثه هدایه نام  
 غیر که قبل از ذبح مذبوح است به قصد ایصال ثواب آن  
 برای آن غیر مذکور است چنانچه از لفظ هذه من امة محمد الخ  
 ظاهر و باهر است نه به قصد تقرب بسوی او و تعظیم برای او بدیج  
 جانور مذکور آری در صورت ثانیه هدایه البته ذکر غیر برای تقرب  
 بسوی او مرقوم است زیراچه در بن صورت ذبح برای  
 غیر است و در صورت ثالثه آن ذبح از جانب غیر است  
 و فرق در میان ذبح برای غیر و ذبح از جانب غیر اظهر من الشمس  
 و این من الامس است خلاصه آنکه در صورت ثالثه هدایه  
 اتصال صوری و معنوی هر دو منقود است بآنکه انفصال صوری و  
 معنوی موجود است بخلاف صورت متنازعیه فیها که نام غیر که قبل  
 از ذبح مذکور است به قصد نذر بنام او و تقرب بسوی او  
 بدیج جانور مذکور است پس انفصال اخلاقی اگرچه در صورت  
 نذر مذکور موجود است اما انفصال معنوی هرگز در آن متصور  
 نیست زیراچه تقرب بسوی غیر در آن واقع است و نیست  
 آن تا وقت ذبح موجود و باقی است پس اتصال معنوی در آن  
 متقرر و ثابت است و همچنین مدار حرمت در صورت مرقوم

است آری اتصال صوری در آن معدوم است ایها این زمان  
اعبار می نیست چنانچه مفصلاً گذشت فیضنامه تعالی ع  
شکر و سپاس نالین بل قیاس است که آنچه اکثر اهل این زمان  
در باب نذر انیر الله شکوک و اوامدم داشتند و بیشتر ابنای این  
دوران فسادات و شرور گماشتند به فضله تعالی دفع هر یک از آنها  
مردم شد و گمان غالب باینکه اعتقاد جازم است که مبتدعان  
و متفهمان عموماً و مدعیان و حامدان خصوصاً این رساله را  
دیدند بچشم و خروشش آمده دلمان بطعن و افتراء و  
بهتان خواهند کشود و اعتراضات بی کار و سوالات ناهنجار  
خواهند نمود اما امید قوی از مضمنان و مدعیان است که هرگاه  
این نسخه را ملاحظه خواهند فرمود زبان حق ترجمان در ماده کوشش  
و سعی این احقر العباد خواهند کشود و دعای خیر در باب  
صلاح دنیا و فلاح عقبی این اصناف افراد خواهند نمود و ما توفیق  
الامن الله الفضال الرحیم و ما رجائی الا بفضلہ العظیم و لا حول و لا  
قوة الا بالله العلی العظیم و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین  
والصلاة علی هید المرسلین شفیعنا فی الدنیا و الاخره

